مبانيانجيل

Duncan Heaster

www.carelinks.net

Carelinks,

PO Box 152

Menai

NSW 2234

AUSTRALIA

مبانيانجيل

يك راهنماي مطالعاتي جهت بازيابي لذت و آرامش نهفته در مسيحيت واقعي

قسمت اول: مطالبی در مورد ملکوت خدا

فصل 1: خد

ا

وجود خدا | شخصيت خدا | عناوين و خصوصيات خدا | فرشتگان | پرسش‌ها

فصل 2: روح خدا

تعريف | الهام | هداياي روح القدس | استرداد هدايا | پرسش‌ها

فصل 3: وعده هاي خدا

مقدمه | وعده هاي بهشتي | وعده هاي خدا به نوح | وعده هاي خدا به ابراهيم | وعده هاي خدا به داود | پرسش‌ها

فصل 4: خدا و مرگ

فطرت انسان | جان | روح | مرگ خفتگي است | رستاخيز | داوري | مكان پاداش: بهشت يا زمين؟ | مسئوليت انسان در برابر خدا | دوزخ | پرسش‌ها

فصل 5: ملكوت خدا

تعريف ملكوت | اينك زمان ملكوت نيست | ملكوت خدا در گذشته | ملكوت خدا در آينده | هزاره | پرسش‌ها

فصل 6: خدا و بدي

خدا و بدي | شيطان و ابليس | ديوها | پرسش‌ها

قسمت دوم: مطالبی در مورد عيسي مسيح

فصل 7: منشاء مسيح

پيشگويي هاي عهد عتيق درباره مسيح | زايش باكره مقدس | نقش مسيح در برنامه خدا | "در آغاز كلام بود" | پرسش‌ها

فصل 8: فطرت مسيح

مقدمه | تفاوت‌هاي بين خدا و مسيح | فطرت مسيح | انسانيت مسيح | رابطه خدا با مسيح | پرسش‌ها

فصل 9: تعميد به سوي مسيح

اهميت حياتي تعميد | چگونه غسل تعميد بشويم؟ | معناي تعميد | تعميد و رستگاري | انحراف: تعميد مجدد | پرسش‌ها

فصل 10: زندگي در آغوش مسيح

Published by:

Carelinks

PO Box 152

Menai Central

NSW 2234

AUSTRALIA

www.carelinks.net

email: info@carelinks.net

1-1 وجود خدا

"هر كه ميخواهد بسوي خدا بيايد، بايد ايمان داشته باشد كه خدا هست وبه آناني كه با دلي پاك در جستجوي او هستند، پاداش ميدهد" (عبرانيان 11:6). منظور از اين مطالعات كمك به آنهايي است كه به خدا روي آورده و در مرحله اول باور دارند "كه او وجود دارد"، بنابراين خود را وارد بحث و ارائه مدارك به منظور تاييد ايمان به وجود خدا نمي كنيم. تفكر در مورد ساختار پيچيده بدن انسان (مزامير 139:14)، طراحي آشكار صورت گرفته در يك گل، خيره شدن به عظمت فضا در يك شب بي ابر، تمام اين موارد و نكته هاي ظريف بيشمار ديگري در مورد زندگي، فلسفه عدم وجود خدا را باور نكردني مي سازند. بدون شك اعتقاد به عدم وجود خدا بيشتر از اعتقاد به وجود وي نياز به ايمان دارد. بدون خدا هيچ نظم، هدف يا معناي نهايي در جهان وجود نداشته و خلاء حاصل بي شك در زندگي فرد ملحد منعكس مي شود. با توجه به اين موضوع اصلاً عجيب نيست كه اكثر انسانها اعتراف مي كنند تا حدي به خدا اعتقاد دارند - حتي در جوامعي كه مادي گرايي به خداي غالب، در زندگي مردم تبديل شده است.

اما داشتن تصوري مبهم از وجود نيروي برتر با اطمينان از پاداشي كه در ازاي خدمت صادقانه از جانب او دريافت مي شود، تفاوت زيادي بوجود مي‌آورد. اين نكته در عبرانيان 11:6 آمده است، ما

" بايد ايمان داشته باشيم كه (خدا) هست

و

به آناني كه با دلي پاك در جستجوي او هستند، پاداش ميدهد."

قسمت اعظم كتاب مقدس داستان بندگان خدا، قوم بني اسرائيل است. بارها اين نكته تكرار شده كه آنها اگرچه وجود خدا را مي‌پذيرفتند، ولي به همان اندازه به تحقق وعده هاي او ايمان نداشتند. رهبر عظيم الشأن آنها موسي به آنها گفت: "پس امروز بخاطر آريد و فراموش نكنيد كه خداوند، هم خداي آسمانها و هم خداي زمين است و هيچ خدايي غير از او وجود ندارد! شما بايد قوانيني را كه امروز به شما ميدهم اطاعت كنيد." (تثنيه 4:39.40)

پس اينجا هم به همين نكته اشاره ميشود : آگاهي دروني نسبت به وجود يك پروردگار براي پذيرفته شدن ما از سوي خدا كافي نيست. اگر به طور جدي توافق نظر داشته باشيم كه واقعاً خالقي داريم، بايد "نتيجتاً از قوانين او اطاعت كنيم". هدف اين مجموعه آگاهي از اين قوانين و نحوه پيروي از آنهاست. در اين راستا به جستجوي در كتاب هاي مقدس مي پردازيم و پي ميبريم كه اين كار سبب تقويت ايمان ما به وجود خداوند مي شود:

با اينحال، ايمان از شنيدن مژده انجيل بوجود مي‌آيد (روميان 10:17).

اشعيا 43:9،12 نيز نشان ميدهد كه چطور پيشگويي خداوند در مورد آينده سبب مي شود كه ما بدانيم كه "من خدا هستم" (اشعيا 43:13). يعني همانگونه كه خدا ميگويد: "هستم آن كه هستم!" كاملاً صحيح است (خروج 3:14). پولس نبي به شهري به نام بره‌آ كه اكنون در شمال يونان واقع شده است رفت. او مانند هميشه به موعظه انجيل (مژده هاي نيكو) خداوند پرداخت، ولي مردم به جاي اينكه صرفاً گفته پولس را بپذيرند، " با اشتياق به پيغام(خدا و نه پولس) گوش ميدادند و هر روز كتاب آسماني را با دقت مي خواندند تا ببينند گفته‌هايش مطابق كلام خدا هست يا نه. به اين ترتيب عده زيادي از آنان ايمان آوردند " (اعمال رسولان17:11،12). ايمان آنها به سبب جستجوي منظم (به دنبال آن گفته ها) و مرتب (روزانه) در انجيل با ذهني باز بود. پس حصول ايماني حقيقي چيزي نبود كه خداوند به طور ناگهاني با نوعي جراحي معنوي قلب و خارج از كلام خدا به آنها القا كرده باشد. پس مردم جهان چطور مي توانند به يك جلسه احياي عيد پنجاهه يا نهضت بيلي گراهام قدم گذاشته و "مومن" از آن خارج شوند؟ در چنين مواردي تا چه حد كتاب مقدس مورد كنكاش قرار گرفته است؟ فقدان يك ايمان حقيقي برپايه انجيل بدون شك دليل خلائي است كه بسياري از اين افراد كه به كيش ديگري روي آورده اند در تجارب مسيحي آينده خود مي يابند و دليل روي برگرداندن بسياري از حركتهاي پروتستان مي باشد.

هدف اين دوره مطالعاتي، فراهم ساختن چهارچوبي جهت جستجوي منظم كتابهاي مقدس توسط خود شما و درنتيجه ايمان آوردن شما مي باشد. بسياري از اوقات در موعظه هاي انجيل به ارتباط بين شنيدن انجيل واقعي و داشتن ايماني حقيقي اشاره شده است:

بسياري از اهالي قرنتس به مسيح ايمان آوردند و غسل تعميد گرفتند. (اعمال رسولان 18:8)

مردم "پيغام انجيل را شنيدند و به آن ايمان آوردند."(اعمال رسولان 15:7)

"ما انجيل را به شما اعلام كرديم و شما نيز به آن ايمان آورديد".(اول قرنتيان 15:11)

"ذريه" در تمثيل برزگر، كلام خداست (لوقا 8:11)، درحاليكه منظور از درخت خردل، ايمان ميباشد (لوقا 17:6)، مشاهده ايمان مذكور از پذيرش " كلام ايمان " (روميان 10:8)، " كلام ايمان و تعليم صحيح" (اول تيموتائوس 4:6) از درون دلي كه پذيراي ايمان به خدا و كلام اوست (غلاطيان 2:2 - عبرانيان 4:2) نشأت ميگيرد.

يوحناي حواري در مورد نگاشته هاي زندگي مولايمان اينچنين ميگويد كه "او راستي را گفت تا شايد ايمان بياوريد" (يوحنا 19:35) و بدين ترتيب به كلام خدا " راستي" (يوحنا 17:17) گفته مي شود، تا شايد ايمان بياوريم.

2-1 شخصيت خدا

شهادت انجيل مبني بر وجود خدا به شكل يك شخص واقعي و فيزيكي كه داراي جسم است، بسيار شكوهمند و با عظمت مي باشد. اين موضوع همچنين مبناي عقيدتي مسيحيت دال بر اين نكته ميباشد كه عيسي پسر خداست. اگر خداوند يك موجود مادي (داراي جسم) نباشد، غيرممكن است كه پسري داشته باشد كه " مظهر دقيق شخص او " باشد (عبرانيان 1:3). بعلاوه، اگر " خداوند" فقط مفهومي در ذهن ما بوده و موجودي از جنس روح در خلاء ارتفاعات فضا باشد، برقراري يك رابطه زنده و شخصي با " خداوند " مشكل مي شود. اين موضوع كه اكثر اديان داراي ذهنيتي غيرواقعي و غير فيزيكي از خدا هستند بسيار غم انگيز است.

خدا بي اندازه از ما بزرگتر است و از اين رو قابل درك است كه بسياري از مردم از پذيرفتن وعده هاي واضح و شفاف خدا مبني بر اينكه نهايتاً او را خواهيم ديد امتناع مي ورزند. قوم بني اسرائيل ايمان كافي جهت ديدن " شكل " خداوند را نداشت (يوحنا 5:37) و اين گفته به وضوح نشانگر اين است كه خداوند يك شكل فيزيكي واقعي دارد. چنين ايماني از شناخت خداوند و باور داشتن كلام او منشاء ميگيرد:

"خوشابحال پاكدلان، زيرا خداوند را خواهند ديد." (متي 5:8)

"خدمتگزاران خدا او را پرستش خواهند كرد، و روي او را خواهند ديد و نام او(نام خدا – مكاشفه 3:12) روي پيشاني‌شان نوشته خواهد بود" (مكاشفه 22:3،4).

انتظار اين شگفتي، اگر به آن حقيقتاً ايمان داشته باشيم تاثير عملي عميقي در زندگي‌مان خواهد داشت:

"بكوشيد تا با همه مردم در صلح و صفا بسر بريد و دلي پاك و زندگي مقدسي داشته باشيد، زيرا تا پاك و مقدس نباشيد، خداوند را نخواهيد ديد" (عبرانيان 12:14).

نبايد قسم بخوريم چرا كه " و وقتي به آسمان قسم ميخوريد، در واقع به تخت خدا و به خود خدا كه بر تخت نشسته است قسم ميخوريد.(متي 23:22 ). اگر خداوند وجودي جسماني نداشته باشد، اين آيه كاملاً بي معني مي شود.

"او را همانگونه كه هست خواهيم ديد. هر كه به اين حقيقت ايمان دارد ميكوشد تا پاك بماند، زيرا كه مسيح نيز پاك است."(اول يوحنا 3:2،3)

درك ما از پدر آسمانيمان در اين زندگي بسيار ناقص است ولي با چشم داشتن به آنسوي تاريكي درهم پيچيده اين زندگي، مي توانيم در اميد و انتظار ديدار او باشيم. مشاهده فيزيكي خداوند قطعاً با درك ذهني بالاتري از او همراه خواهد بود. اينگونه بود كه "ايوب" در حاليكه در اعماق درد و رنج انساني به سر ميبرد، توانست از وعده رابطه‌اي كاملاً شخصي با خداوند كه در روز آخر بنا بود به طور كامل تجربه كند، به وجد آيد:

"ميدانم حتي بعد از اينكه بدن من هم بپوسد، خدا را خواهم ديد! من خود با اين چشمانم او را خواهم ديد."(ايوب 19:26،27)

و "پولس نبي" از زندگي ديگر مملو از درد و پريشاني فرياد زد:

"آنچه ميبينيم، تصويري تار و مبهم است، اما روزي همه چيز را واضح و روشن خواهيم ديد" (اول قرنتيان 13:12).

داشتن درك صحيحي از خداوند، كليدي است كه فضاهاي اساسي بسيار ديگري از تعليمات انجيل را به روي انسان باز مي كند. ولي همانطور كه يك دروغ منجر به دروغي ديگر مي شود، يك برداشت نادرست از خداوند نيز سيستم حقيقتي را كه توسط كتابهاي مقدس ارائه مي شود مبهم مي سازد. اگر معتقديد كه اين بخش قانع كننده يا حتي تا حدي قانع كننده است ، اين سؤال پيش مي آيد: " آيا واقعا خداوند را مي شناسيد؟ " اكنون بيشتر در تعليمات انجيل درباره او كاوش خواهيم كرد.

3-1 عناوين و خصوصيات خدا

اگر خدايي وجود داشته باشد، منطقي است فكر كنيم كه وي تدبير كرده باشد تا بتواند از خودش براي ما سخن بگويد. ما اعتقاد داريم كه خداوند در انجيل براي انسان آشكار مي شود و باور داريم كه خصوصيات خداوند در انجيل فاش شده اند. به اين دليل است كه از كلام خدا به عنوان "ذريه" او ياد شده است (اول پطرس 1:23). كلام خدا در ذهن ما تاثير گذاشته و موجود جديدي را درون ما خلق مي كند كه داراي خصوصيات خداوند است (يعقوب 1:18 و دوم قرنتيان 5:17) بنابراين هرچه بيشتر به كلام خدا عمل كنيم و از تعليمات آن بهره ببريم، بيشتر " مطابق تصوير پسر او " (روميان 8:29) خواهيم شد. پسر خداوند از نظر خصوصيات، تصوير عيني خدا بود (كولسيان 1:15). ارزش مطالعه قسمت هاي تاريخي كتاب مقدس در اين نكته نهفته است. در داستان هاي تاريخي كتاب مقدس برخورد خداوند با افراد و ملل بارها شرح داده شده و خصوصيات اصلي اين برخوردها همواره يكسان است.

در زبان عبري، نام يك فرد معمولاً خصوصيات او و يا اطلاعاتي درمورد وي را منعكس مي كرد. چند مثال واضح:

"عيسي" = "منجي" - "زيرا او قوم خود را از گناهانشان خواهد رهانيد."(متي 1:21)

"ابراهيم" = "پدر جمعيتي كثيري" - "من تو را پدر قومهاي بسيار ميسازم" (پيدايش 17:5)

ازاين رو انتظار مي رود كه عناوين و نامهاي خداوند اطلاعات زيادي در مورد او ارائه دهند. درواقع خداوند بيش از يك نام دارد چرا كه اهداف و خصوصيات وي داراي جنبه هاي بسياري است. به هر حال مطالعه دقيق نام خداوند پس از تعميد پيشنهاد ميشود، چراكه درك و احساس خصوصيات خدا آنطور كه در عنوان وي ابراز شده چيزي است كه بايد در تمام طول زندگي ما در آغوش مولايمان ادامه يابد. به اين جهت است كه متون زير را بايد تا حد زيادي يك مقدمه تلقي كرد.

زماني كه موسي در دوره بسيار سختي از زندگي خود بسر مي برد و در جستجوي شناخت عميق‌تري نسبت به خداوند به منظور تقويت ايمان خود بود، فرشته اي " نام مقدس خدا را ندا داد و فرمود: «من خداي توهستم، خداي رحيم و مهربان، خداي ديرخشم و پراحسان، خداي امين كه به هزار نفر رحمت ميكنم و خطا و گناه را ميبخشم، ولي گناه را هرگز بي‌سزا نميگذارم" (خروج 34:5،7).

اين موضوع به روشني ثابت مي كند كه نامهاي خداوند خصوصيات او را شامل مي شود و داشتن چنين خصوصياتي ثابت مي كند كه خدا يك شخص است: چنين استدلالي كه وجودي از جنس روح بتواند چنين خصوصياتي را داشته باشد، كه در انسانها نيز قابل يافت است، بي معناست.

خداوند يك نام خاص را انتخاب كرده كه مردمش او را به آن نام شناخته و به ياد داشته باشند. اين نام خلاصه اي از هدف وي در برابر خلق و پيدايش انسانهاست.

بني اسرائيل در مصر برده بودند و هدف خداوند در مورد آنها بايد به گوششان ميرسيد. به موسي گفته شد كه نام خداوند را به آنها بگويد تا در آنها انگيزه اي ايجاد شود كه مصر را ترك كرده و سفر به سوي سرزمين موعود را آغاز كنند (اول قرنتيان 10:1). ما نيز بايد قبل از تعميد و شروع سفر خود به سوي ملكوت خداوند اصول اوليه مربوط به نام خداوند را درك كنيم.

خداوند به بني اسرائيل گفت كه نام او يووه، يعني " هستم آن كه هستم " يا اگر صحيح تر ترجمه كنيم " من هماني خواهم بود كه خواهم بود " (خروج 3:13.15) است. سپس اين نام كمي شرح داده شد: "خداوند به موسي فرمود به بني اسرائيل بگو: خداوند(يووه) يعني خداي اجداد شما، خداي ابراهيم، اسحاق و يعقوب... اين نام جاودانه من است و تمام نسلها مرا به اين نام خواهند شناخت. (خروج 3:15).

بنابراين نام كامل خدا " خداوند " است.

قسمت اعظم عهد عتيق به زبان عبري بوده و ما به هنگام ترجمه كلمات عبري به كار برده شده براي "خدا" ناگزير بسياري از جزئيات را حذف مي‌كنيم. يكي از كلمات معمول عبري كه به انگليسي "خدا" ترجمه مي شود " الوهيم" است كه يعني "مقتدران". بنابراين "يادبود" خدا، نامي كه ميخواهد او را به آن عنوان به ياد داشته باشيم، اين نام است:

يهوه الوهيم

يعني

آنكه در جمع مقتدران ظاهر خواهد شد.

بنابراين هدف خدا آشكار نمودن خصوصيات و ذات وجودي خود در گروه بزرگي از مردم است. ما با اطاعت از كلام خدا، برخي از خصوصيات او را درون خود ايجاد مي كنيم. پس خدا در حد بسيار كمي در مومنان واقعي اين دنيا ظاهر مي شود. اما نام خدا پيشگويي از زماني بوده كه زمين پر از مردمي خواهد بود كه هم از نظر خصوصيات و هم از نظر طبيعت مانند او ميباشند (دوم پطرس 1:4). اگر بخواهيم به هدف خدا بپيونديم و مانند خدا فنا ناپذير باشيم، و تا ابد در كمال اخلاقي زندگي كنيم، بايد به نام او بپيونديم. راه اين كار تعميد شدن به اين نام است، يعني يووه الوهيم (متي 28:19). بدين وسيله همچنين به نوادگان ("ذريه") ابراهيم (غلاطيان 29-3:27) مي پيونديم، نوادگاني كه وعده وراثت ابدي زمين را دريافت كردند (پيدايش 17:8و روميان 4:13). آنها همان گروه " مقتدران " ("الوهيم") هستند كه به پيشگويي نام خدا تحقق مي دهند. اين مسئله در فصل 4-3 بيشتر شرح داده شده است.

4-1 فرشتگان

تمام آنچه كه تا به حال در اين فصل مورد بررسي قرار داده ايم، در بررسي فرشتگان جمع مي شود:

اشخاصي فيزيكي

حامل نام خداوند

ابزاري كه روح خداوند از طريق آنان اراده خود را اجرا مي كند.

مطابق با هدف و خصوصيات خداوند

و نتيجتاً نمايانگر خداوند.

در فصل 3-1 عنوان كرديم كه يكي از معمول ترين كلمات عبري كه به انگليسي "خدا" ترجمه مي شود "الوهيم" است كه درواقع به معناي "مقتدران" مي باشد. اين "مقتدران" را كه نام خدا را حمل مي كنند مي توان به سبب نزديكي شان با او "خدا" نيز ناميد. آنها فرشتگان هستند.

ماجراي خلق جهان در باب اول كتاب پيدايش حاكي از اين است كه خداوند دستوراتي در مورد خلق صادر كرد، " و انجام شد ". فرشتگان اين فرمانها را اجرا مي كردند:

"اي همه فرشتگان توانا كه گوش به فرمان خداوند هستيد تا دستوراتش را اجرا نماييد"(مزامير 103:20)

بنابراين منطقي است كه هنگامي كه در مورد خلق جهان توسط "خدا" مطالعه مي كنيم، اين طور برداشت كنيم كه كار درواقع توسط فرشتگان انجام شده است. ايوب 7-38:4 نيز مؤيد اين موضوع است. اكنون مناسب است كه وقايع خلق را كه در باب اول كتاب پيدايش شرح داده شده است، به طور خلاصه بيان كنيم:

روز يك "خدا فرمود:«روشنايي بشود.» و روشنايي شد."(آيه 3)

روز دو "سپس خدا فرمود:«توده‌هاي بخار از هم جدا شوند تا آسمان در بالا و اقيانوسها در پايين تشكيل شوند.»... و چنين شد."(آيه 6،7)

روز سه "پس از آن خدا فرمود:«آبهاي زير آسمان يكجا جمع شوند تا خشكي پديد آيد.» و چنين شد.(آيه 9)

روز چهار "سپس خدا فرمود:«در آسمان اجسام درخشاني باشند...» و چنين شد.(آيه 14،15)

روز پنج سپس خدا فرمود:آبها از موجودات زنده پر شوند... و پرندگان برفراز آسمان بصدا درآيند... و خدا تمام موجودات را بدين ترتيب آفريد.(آيه 20،21) يعني "چنين شد."

روز شش "سپس خدا فرمود:«زمين، انواع جانوران ...و حيوانات اهلي و وحشي و خزندگان را بوجود آورد.» ...و چنين شد.(آيه 24)

انسان در همان روز ششم خلق شد. ”سرانجام خدا فرمود:«انسان را شبيه خود بسازيم" (پيدايش 1:26). در فصل 2-1 در مورد اين آيه نظر داديم. اما لازم است به اين نكته اشاره كنيم كه "خدا" در اينجا فقط به خود شخص خداوند اشاره ندارد، چراكه مي‌فرمايد: " انسان را خلق كنيم" و اين بيان نشان ميدهد كه "خداوند" به بيش از يك شخص اشاره دارد. در اينجا كلمه "خداوند" ترجمه كلمه عبري "الوهيم" به معني "مقتدران" است كه به فرشتگان اشاره دارد. اين مسئله كه فرشتگان ما را از تصوير خود خلق كرده اند بدين معناست كه آنها نيز بايد داراي ظاهري جسماني همانند ظاهر ما باشند. بنابراين آنها موجوداتي جسماني و فيزيكي و حقيقي هستند كه همان طبيعت خدا را دارا مي باشند.

در اينجا منظور از "طبيعت" چگونگي شخص به جهت ساختار فيزيكي او است. در انجيل دو "طبيعت" وجود دارد، معناي كلمه حكم مي كند كه داشتن هر دو طبيعت مذكور در آن واحد ممكن نيست.

طبيعت خداوند ( "طبيعت الهي")

نمي تواند گناه كند (كمال) (روميان 9:14 و 6:23 رجوع به مزامير 90:2 متي 5:48 و يعقوب 1:13)

نمي تواند فنا بپذيرد، يعني جاودانگي (اول تيموتائوس 6:16)

سرشار از نيرو و انرژي (اشعيا 40:28).

اين طبيعت خداوند و فرشتگان است و طبيعتي است كه بعداز رستاخيز مسيح به او داده شده است (اعمال رسولان 13:34 و مكاشفه 1:18 و عبرانيان 1:3). اين همان طبيعتي است كه به ما وعده داده شده است (لوقا 20:35،36 و دوم پطرس 1:4 و اشعيا 40:28 وآيه 31).

طبيعت انسان

يك ذهن طبيعي فاسد (ارميا 17:9 و مرقس 23-7:21) او را به گناه وسوسه مي كند (يعقوب 15-1:13).

محكوم به مرگ است، يعني فناپذير (روميان 5:12،17 و اول قرنتيان 15:22)

هم از نظر جسماني (اشعيا 40:30) و هم از نظر ذهني (ارميا 10:23) قدرت بسيار محدودي دارد.

طبيعت مذكور، طبيعت همه انسانها، اعم از خوب و بد مي باشد. پايان اين طبيعت مرگ است (روميان 6:23). اين همان طبيعتي است كه مسيح در طول زندگي انساني خود دارا بود (عبرانيان 18-2:14 و روميان 8:3 و يوحنا 2:25 و مرقس 10:18).

متاسفانه لغت "طبيعت" در اين زبان نسبتاً مبهم است: مي توانيم از اين كلمه در اين جمله استفاده كنيم "يوحنا طبيعتي بزرگوار دارد، پستي در طبيعت او نيست. ولي بعضي اوقات در مورد اتومبيلش احساس فخر مي كند، لابد اين موضوع ناشي از طبيعت انساني اوست". اما اين كاربردي نيست كه ما براي كلمه "طبيعت" در اين مجموعه مقالات در نظر داريم.

ظاهر فرشتگان

فرشتگان از طبيعت خداوند بوده و بنابراين بايد عاري از گناه و فنا ناپذير باشند، ديده ايم كه گناه مرگ را به دنبال دارد (روميان 6:23). وجود آنها بايد از نوع فيزيكي و جسماني باشد. به اين دليل است كه وقتي فرشتگان در زمين ظهور كردند، به شكل انسانهاي معمولي بودند:

- فرشتگان نزد ابراهيم آمدند تا كلام خداوند را به او برسانند. آنها "سه مرد" توصيف شده اند و ابراهيم در ابتدا با آنان مانند سه انسان رفتار كرد زيرا ظاهر آنها بدين گونه بود: "اي سروران تمنا ميكنم اندكي توقف كرده، در زير سايه اين درخت استراحت كنيد. من ميروم و براي شستن پاهاي شما آب مي‌آورم." (پيدايش 18:4)

- دو تن از آن فرشتگان سپس به شهر سدوم نزد لوط رفتند. اين بار نيز لوط و مردم سدوم تصور كردند كه آنها مرداني عادي هستند. "دو فرشته به سدوم آمدند" و لوط از آنها دعوت كرد كه شب را در منزل او بگذرانند. اما مردان سدوم به خانه او آمدند و با لحني تهديد آميز پرسيدند "مرداني كه امشب نزد تو آمدند كجا هستند؟" لوط خواهش كرد: "به آن مردان تجاوز نكنيد". از آنها به عنوان "مردان" ياد شده است: "مردان (فرشتگان) دستانشان را پيش آوردند" و لوط را نجات دادند. "و مردان به لوط گفتند ... پروردگار ما را براي نابود كردن سدوم فرستاده است " (پيدايش 19:1،5،8،10،12،13).

- نوشته هاي عهد جديد در مورد اين وقايع نيز تاييد مي كند كه فرشتگان به شكل انسان بودند: " فراموش نكنيد كه با غريبه‌ها مهربان باشيد و از ايشان پذيرايي كنيد، زيرا بعضي (براي مثال ابراهيم و لوط) با اين كار، بي آن كه خودشان متوجه باشند، از فرشته‌ها پذيرايي كرده‌اند." (عبرانيان 13:2)

- يعقوب تمام شب را با مردي بيگانه كشتي گرفت(پيدايش 32:24) و بعداً به ما گفته شد كه او يك فرشته بوده است (يوشع 12:4).

- دو مرد سفيد‌پوش با لباسهاي درخشان و خيره‌كننده در مقابل ايشان ظاهر شدند(لوقا 24:4) آنها در محل معراج مسيح(اعمال رسولان 1:10) حضور داشتند. واضح است كه آنها فرشته بودند.

- اين موضوع از اين آيه نيز برداشت مي شود: " اندازه يك مرد، يعني اندازه يك فرشته " (مكاشفه 21:17)

فرشتگان گناه نمي كنند

فرشتگان از طبيعت خداوند بوده و نتيجتاً فناپذير نيستند. ديده‌ايم كه فنا عاقبت گناه است. پس مي توان نتيجه گرفت كه آنها گناه نمي كنند. كلمات اصلي يوناني و عبري كه "فرشته" ترجمه شده اند به معناي "پيام آور" هستند. فرشتگان پيام آوران يا خدمت گذاران خداوند بوده، از او اطاعت مي كنند و بنابراين تصور اينكه گناه كنند غيرممكن است. كلمه يوناني "آجلوس" كه "فرشته" ترجمه مي شود، هنگامي كه در مورد انسانها به كار رفته "پيام آور" ترجمه شده است، مثل يحيي تعميد دهنده (متي 11:10) و پيام آوران او (لوقا 7:24)، پيام آوران مسيح (لوقا 9:52) و مرداني كه مراقب راحاب بودند (يعقوب 2:25). و البته ممكن است كه "فرشتگان"، زماني كه اين لفظ يعني همان كلمه يوناني "آجلوس" در مورد انسانهاي پيام آور بكار مي رود، گناه كنند. پس در واقع هدف چنين اشاراتي بر گناه پيام‌آوران كه انسان هستند، مي‌باشد.

متون زير به وضوح نشان مي دهد كه تمامي فرشتگان (نه فقط بعضي از آنها!) مطيع خداوند هستند، اين طبيعت آنهاست و به همين جهت نميتوانند گناه كنند:

"خداوند تخت فرمانروايي خود را در آسمانها قرار داده است و از آنجا بر همه موجودات حكمراني ميكند (يعني طغيان در برابر خداوند در آسمان ممكن نيست). اي همه فرشتگان توانا كه گوش به فرمان خداوند هستيد تا دستوراتش را اجرا نماييد، او را ستايش كنيد! اي همه نيروهاي آسماني، اي خدمتگزاران خداوند، او را سپاس گوييد."(مزامير 21-103:19)

"اي همه فرشتگان، خداوند را ستايش كنيد، اي همه لشكرهاي آسماني، او را ستايش كنيد."(مزامير 148:2)

"تمامي فرشته‌ها فقط روحهايي خدمتگزار هستند، و براي كمك و مراقبت از كساني(ايمان‌آورندگان) فرستاده مي‌شوند كه مايلند نجات الهي را دريافت نمايند."(عبرانيان 1:13،14)

تكرار كلمه "تمامي" نشان مي دهد كه فرشتگان به دو دسته كه يك دسته پاك و ديگري گناهكار باشند تقسيم نشده اند. اهميت درك صحيح طبيعت فرشتگان در اين است كه پاداش مؤمنين بهره‌بري از همان طبيعت است: (لوقا 20:35،36). اين نكته مهمي است. فرشتگان هرگز نمي ميرند: (عبرانيان 2:16) اگر فرشتگان قادر به گناه كردن باشند، پس آناني كه لايق پاداش در زمان بازگشت مسيح تشخيص داده مي شوند نيز قادر به گناه خواهند بود. و از آنجا كه مي دانيم گناه مرگ را به دنبال دارد (روميان 6:23) بنابراين آنها زندگي جاودانه نخواهند داشت. اگر گناه براي كسي ممكن باشد، مردن نيز براي او امكان پذير است. پس گفتن اين حرف كه فرشتگان قادر به گناه كردن هستند وعده خداوند مبني بر زندگي جاودانه را بي معنا ميكند، چرا كه ديديم پاداش ما بهره‌بري از طبيعت فرشتگان است. اشاره به "فرشتگان" (لوقا 20:35،36) نشان ميدهد كه فرشتگان به گروههاي پاك يا گناهكار تقسيم بندي نشده اند و تنها يك گروه فرشته وجود دارد.

اگر فرشتگان قادر به گناه باشند خداوند در اقدام عادلانه در زندگي ما و امور دنيا ناتوان مي ماند چرا كه مي دانيم او اعلام كرده است كه توسط فرشتگانش عمل مي كند (مزامير 21-103:19). خداوند آنها را " تبديل به روح كرده " به اين معنا كه همه كار را از طريق روح (قدرت) خود كه توسط فرشتگان اعمال مي شود، انجام مي دهد (مزامير 104:4). بنابراين عدم فرمانبرداري فرشتگان از خداوند غيرممكن است. مسيحيان بايد هرروزه براي استقرار ملكوت خداوند در زمين و اينكه اراده الهي همانگونه كه در آسمان حكم فرماست در زمين نيز حكم فرما شود، دعا كنند (متي 6:10). اگر فرشتگان خداوند ناچار بودند در آسمان در برابر فرشتگان گناهكار قرار بگيرند، اراده الهي نمي توانست به طور كامل اجرا شود و نتيجتاً همين وضعيت در ملكوت آينده خداوند نيز صادق بود. گذراندن ابديت در دنيايي كه جبهه جنگ هميشگي بين گناه و اطاعت باشد دور نماي جذابي نيست، اما صد البته كه اينطور نيست.

ولي ... ؟

بسياري از فرقه هاي " مسيحيت " عقيده دارند كه فرشتگان نيز قادر به گناه كردن هستند. آنها بر اين باورند كه فرشتگان گناهكاري وجود دارند كه مسئول گناهان و مشكلات روي زمين مي باشند. ما اين برداشت اشتباه را در فصل 6 بيشتر مورد بحث خواهيم داد. فعلاً به ذكر چند نكته به شرح زير اكتفا مي‌كنيم:

- ممكن است كه قبل از خلقت ما، يعني خلقتي كه در باب اول كتاب پيدايش ذكر شده، خلقت ديگري بوده باشد. همچنين ممكن است كه فرشتگان فعلي زماني در وضعيتي مشابه وضعيت فعلي ما در اين زندگي بوده و از آن زندگي نسبت به " نيكي و بدي " (پيدايش 3:5) آگاهي پيدا كرده باشند. اين امكان كه برخي از موجوداتي كه در آن زمان زندگي مي كردند گناه كرده باشند، قابل انكار نيست. ولي اينها تماماً فقط فرضياتي هستند كه برخي اوقات توسط انسانها با مبالغه بيان مي شوند. اما انجيل آنچه را كه لازم است راجع به وضعيت فعلي بدانيم به ما مي گويد و اذعان مي‌دارد كه هيچ فرشته گناهكاري وجود ندارد. تمامي فرشتگان كاملاً مطيع خداوند هستند.

- موجودات گناهكار در آسمان وجود ندارند چرا كه خداوند مي‌فرمايد "چشمان تو پاك تر از آن است كه به گناه بنگرد" (حبقوق 1:13). در همين راستا مزامير 5:4،5 مي گويد: "تو خدايي نيستي كه گناه را دوست بداري و شرارت را تحمل كني. تو تحمل ديدن متكبران را نداري."(مزامير 5:4.5) كه منظور عدم تحمل شرارت توسط خداوند در منزل وي يعني در آسمان است. اين عقيده كه فرشتگان گناهكاري در آسمان در برابر خداوند طغيان كرده باشند كاملاً مخالف با ذات اين آيه ها است.

- كلمه يوناني كه "فرشته" ترجمه مي شود به معناي "پيام آور" است و همانطور كه ديديم مي تواند به انسانها نيز اشاره داشته باشد. انسانهاي "پيام آور" البته مي توانند گناه كنند.

- وجود موجودات شرور و گناهكاري كه در مورد تمام جنبه هاي منفي زندگي مسئول باشند يكي از عقايد بسيار رايج در الحاد است. همانطور كه عقايد ملحدان در مورد كريسمس وارد مكاتبي شده كه خود را "مسيحي" مي دانند، اين دسته از عقايد ملحدان پيرامون وجود موجودات شرور و گناهكار نيز به بعضي مكاتب وارد شده‌اند.

- آياتي از انجيل كه در اثر سوء تفاهم به نظر مؤيد عقيده وجود فرشتگان گناهكار در عصر حاضر باشند، انگشت شمار است. موارد مذكور در كتاب "در جستجوي ابليس" كه توسط ناشرين قابل تهيه است مورد بررسي قرار گرفته اند. اما نبايد اجازه داد كه چنين آياتي با تفسير غلط، ناقض تعليمات غني انجيل قرار بگيرند.

فصل 1: پرسش‌ها

1- چه چيزي ايمان ما را به خداوند بيشتر تقويت خواهد كرد؟

الف - رفتن به كليسا

ب - مطالعه انجيل همراه با دعا

ج - صحبت كردن با مسيحيان

د - مشاهده طبيعت

2- كداميك از تعاريف زير صحيح ترين تعريف از خداوند است؟

الف - صرفاً انديشه اي كه در ذهن ما وجود دارد.

ب - موجودي از جنس روح در فضا

ج - خدايي وجود ندارد

د - يك شخص مادي و حقيقي

3- آيا خدا

الف - واحد است

ب - ثالث است

ج - چندين خدا در يك غالب است

د - به هيچ وجه قابل تعريف نيست

4- يكي از اسماء خدا "يووه الوهيم" است، معناي اين كلمه چيست؟

الف - او كه خواهد بود

ب- او كه در جمع مقتدران ظاهر خواهد شد

ج - عظيم الشأن

د - قدرت

5 – كلمه "فرشته" به چه معناست؟

الف - همانند انسان

ب - داراي بال

ج - پيام آور

د - ياور

6 – آيا فرشتگان مي توانند گناه كنند؟

الف - بله

ب - خير

**فصل 2: روح خدا**

1-2 روح خدا: تعريف

خدا يك شخص فيزيكي و حقيقي است. پس داراي احساسات و عواطفي بوده و انتظار مي رود كه به نحوي خواسته ها و احساساتش را با ما، يعني فرزندانش، درميان گذاشته و به طريقي كه با خصوصيات او سازگار است در زندگي ما دخالت كند. خداوند تمامي اين كارها را از طريق "روح" خود انجام ميدهد. اگر خواستار شناخت خدا و داشتن رابطه‌اي پويا با او باشيم، لازم است بدانيم كه "روح خداوند" چيست و چگونه عمل مي كند.

تعريف دقيق معناي كلمه "روح" آسان نيست. به عنوان مثال اگر به يك جشن عروسي برويد ممكن است اينطور اظهار نظر كنيد كه "روحيه بسيار خوبي در آنجا حكمفرما بود؟" منظور شما از چنين حرفي اين است كه جو خوبي برقرار بود و تمام جنبه هاي جشن مثبت بود. همه به خوبي لباس پوشيده بودند، غذا خوب بود، حاضرين با محبت با يكديگر صحبت مي‌كردند، عروس زيبا شده بود و غيره.

مجموعه همه اين جوانب مختلف "روحيه" جشن را تشكيل مي‌دهند. روح خدا نيز به نوعي مجموعه جوانب مختلف اوست. كلمه عبري كه در عهد عتيق "روح" ترجمه شده است، در لغت به معناي "نفس" يا "قدرت" است. بنابراين روح خداوند "نفس"، يعني دقيقاً ذات خداوند بوده و منعكس كننده ذهن او ميباشد. در فصل 3-4 با ارائه چند مثال، كاربرد كلمه "روح" هنگام اشاره به خلق يا ذهن يك فرد را بررسي مي كنيم. از آيه 15:19 روميان ميتوان بطور واضح دريافت كه روح خداوند فقط به نيروي عريان او اشاره ندارد: "قدرت روح خداوند" .

يكي از تعليمات مشهود انجيل اين است كه تفكر انسان در اعمالش بروز مي يابد (متي 23:7)، انديشيدن ما پيرامون كردار خود مؤيد اين موضوع خواهد بود. درباره عملي فكر مي كنيم و سپس آن را انجام مي دهيم. در مقياسي بزرگتر، روح خداوند نيز همينطور است. روح خداوند قدرتي است كه خداوند از طريق آن ذات وجود خود، خلق و هدف خود را نمايان ميسازد. خداوند فكر كرده و سپس كاري را انجام مي دهد: "آنچه اراده نموده و تقدير كرده‌ام به يقين واقع خواهد شد." (اشعيا 14:24).

قدرت خداوند

در بسياري از آيات روح خداوند به وضوح با قدرت او شناخته مي شود. به طور مثال جهت آفرينش جهان، "روح خدا روي توده‌هاي تاريك بخار آب حركت مي‌كرد. خدا فرمود:«روشنايي بشود.» و روشنايي شد." (پيدايش 1:2.3).

روح خداوند قدرتي بود كه همه چيز، منجمله نور، را به وجود آورد. "روح او آسمانها را زينت مي‌دهد و دست او مار تيزرو را هلاك ميكند."(ايوب 26:13). " به فرمان خداوند آسمانها بوجود آمد. او دستور داد و خورشيد و ماه و ستارگان بوجود آمدند."(مزامير 33:6). بنابراين در توصيف روح خداوند تعاريف زير آمده است:

نَفَس او

كلام او

دست او.

بنابراين خداوند از طريق قدرت خود به همه چيز دست مي يابد. پس مؤمنين به اراده خداوند دوباره متولد مي شوند (يوحنا 1:13) و اينكار از طريق روح خداوند انجام مي شود (يوحنا 3:3.5). اراده خداوند از طريق روح او اجرا ميگردد. در رابطه با خلق كامل طبيعت مي خوانيم كه "اما زماني كه به مخلوقات جان مي‌بخشي، زنده ميشوند و به زمين طراوت مي‌بخشند."(مزامير 104:30). اين روح و يا به عبارتي قدرت، نه تنها خالق همه چيز بلكه عامل بقاء همه آنها نيز مي باشد. با استناد به اين تعريف به سادگي دچار اين اشتباه شده‌ايم اگر فكر كنيم اين زندگي غم‌انگيز بدون دخالت فعال روح خداوند ادامه مي‌يابد. همين موضوع را پيامبر ديگري به ايوب، همان مردي كه از اين زندگي بيزار شده بود، يادآور شد:"اگر خدا اراده كند كه روح و نفس خود را از انسان بگيرد، اثري از زندگي در او باقي نمي‌ماند و او به خاك باز مي‌گردد." (ايوب 34:14.15).

در فصل 3-4 خواهيم ديد كه روحي كه از جانب خداوند به ما و تمام جهان خلقت داده شده است، مايه بقاي زندگي ماست. ما "نفس روح زندگي" را در درون خود داريم (پيدايش 7:22) كه هنگام تولد از سوي خداوند به ما هديه شده است (مزامير 104:30 و پيدايش 2:7). پس اين تعريف لقب "خداي روحهاي تمامي افراد بشر" را به او ميدهد (اعداد 27:16 و عبرانيان 12:9). خداوند نيروي حيات و سبب بقاء جهان خلقت بوده و به همين جهت روح او در همه جا حضور دارد. داود به اين حقيقت دست يافت كه خداوند از طريق روح خود دائماً به هرجا كه او مي رفت، همراهش بود و از طريق روح و يا قدرت خود از همه زواياي تفكر و ذهن داود مطلع بود. پس خداوند اگر چه شخصاً در آسمان حضور دارد، ولي از طريق روح خود در همه جا حاضر است.

"تو از نشستن و برخاستن من آگاهي. فكرهاي من از تو پوشيده نيست... از حضور تو به كجا ميتوانم بگريزم؟ اگر بر بالهاي سحر سوار شوم و به آنسوي درياها پرواز كنم، در آنجا نيز حضور داري و با نيروي دست خود مرا هدايت خواهي كرد."(مزامير 139:2.7.9.10) .

روح القدس

اين بررسي به ما نشان داده است كه روح خداوند مفهوم وسيعي دارد . روح خداوند خلق و ذهن او بوده و همچنين قدرتي است كه خداوند به واسطه آن افكار خود را به عمل مبدل مي كند. "هرچه انسان در دل خود فكر كند، خود نيز همان است" (امثال 23:7) و به همين ترتيب خداوند نيز همان افكار خداوند است به اين معني كه خداوند همان روح خويش است (يوحنا 4:24) اما اين بدان معنا نيست كه خداوند به عنوان يك شخص وجود ندارد. البته در بررسي مفهوم وسيع روح خداوند بعضي اوقات به اصطلاح "روح القدس" برميخوريم.

اصطلاح "روح القدس" تقريباً فقط در عهد جديد يافت مي شود. در انجيل اصطلاح "روح مقدس" بارها مورد استفاده قرار گرفته است، ولي ترجمه صحيح همانطور كه نسخه هاي جديد به وضوح نشان ميدهند، همان "روح القدس" است. اين اصطلاح معادل اصطلاحات "روح خداوند" يا "روح پروردگار" در عهد عتيق است. اين موضوع از باب‌هايي مانند باب 2 اعمال رسولان كه جاري شدن روح القدس بر حواريون در روز پنجاهه را شرح ميدهد، كاملاً استنباط مي‌گردد. پطرس توضيح داده است كه اين واقعه در پيشگويي يوئيل نبي، كه جاري شدن "روح خداوند" را شرح داده، وصف شده بود (اعمال رسولان 2:17). در آيه 4:1 لوقا نيز مسيح درحالي كه "سرشار از روح القدس" بوده است، از اردن باز ميگردد. در ادامه همان آيات مسيح يادآور مي شود كه اين واقعه در پيشگويي آيه 61 اشعيا آمده بود: "روح خداوندگار به همراه من است". در هر دو مورد ( و در موارد بسيار ديگري) روح القدس معادل همان اصطلاح "روح خداوند " در عهد عتيق است.

البته توجه كنيد كه روح القدس در آيات زير معادل قدرت خداوند قرار داده شده است:

"روح القدس بر تو(مريم) نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سايه خواهد افكند."(لوقا 1:35)

"با قدرت روح‌القدس...نشانه‌ها و قدرت روح خدا"(روميان 15:13.19)

"بشارتهايمان (انجيل) را فرستاديم... در قدرت، و در روح‌القدس" (اول تسالونيكيان 1:5)

در بيان وعده روح القدس به حواريون ميتوان از اين آيه استفاده كرد:"شما را با قدرت الهي از بالا مجهز كند."(لوقا 24:49)

خود مسيح نيز " با روح القدس و قدرت او شفا ميداد." (اعمال رسولان 10:38).

پولس از ظواهر انكار ناپذير قدرت خداوند جهت تأييد موعظه هاي خود استفاده كرده است:"پيام و سخنانم... نشانه‌اي از روح و قدرت خدا بود.(اول قرنتيان 2:4).

2-2 الهام

ما روح خداوند را با قدرت، تفكر و خلق او كه با اعمال انجام شده توسط روح خداوند نمايان مي گردند، تعريف كرده‌ايم. همچنين در بخش قبل به عملكرد روح خداوند هنگام خلقت اشاره كرديم: "روح او آسمانها را زينت ميدهد" (ايوب 26:13). روح خداوند روي توده‌هاي تاريك بخار آب حركت ميكرد تا موجودات حاضر بوجود آيد (پيدايش 1:2). ولي در جاي ديگري نيز مي خوانيم كه دنيا " به گفته خداوند" خلق شد (مزامير 33:6) و مثال ديگري از اين موضوع آيه‌هاي آغازين است كه گفته مي شود "خدا گفت" كه آن خلق شود و اينطور شد. بنابراين روح خداوند تا حد زيادي در گفته و كلام او منعكس است – همانطور كه گفته هاي ما با دقت زيادي خواسته ها و افكار دروني ما (شخصيت واقعي ما) را بيان مي كند. مسيح با خردمندي به اين موضوع اشاره مي كند: "سخنان انسان نشان‌دهنده باطن اوست"(متي 12:34). پس اگر بخواهيم برگفته هاي خود مسلط باشيم بايد اول در تغيير افكار خود تلاش كنيم. بنابراين كلام خداوند بازتاب افكار يا روح اوست، و داشتن كلام خداوند در انجيل به شكل مكتوب جهت درك ذهن يا روح خداوند، بركت بزرگي است. خداوند در معجزه بيان روح خود به شكل كلام كتبي از الهام استفاده كرد. واژه انگليسي الهام (inspiration) از كلمه روح(spirit) ريشه مي گيرد.

روح يعني "نفس" يا دميدن، "الهام"به معني دميدن در فرد مي باشد. اين موضوع بدين معني است كه كلماتي كه تحت "الهام" خداوند توسط انسانها نوشته شده است، كلام روح خداوند بوده است. پولس به تيموتائوس يادآوري مي‌كند كه اجازه ندهد آشنائي‌اش با انجيل سبب شود اين نكته شگفت‌انگيز را فراموش كند كه انجيل كلام روح خداوند بوده و نتيجتاً هرآنچه را كه جهت شناخت صحيح خداوند نياز داشته باشيم، در اختيار ما مي گذارد:

"خودت نيز از كودكي كتاب مقدس را فرا گرفته‌اي. اين كتاب به تو حكمت بخشيده تا بداني كه دست يافتن به نجات از راه ايمان به مسيح امكان‌پذير است. در واقع تمام قسمت‌هاي كتاب مقدس را خدا الهام فرموده است. از اين جهت براي ما بسيار مفيد ميباشد، زيرا كارهاي راست را به ما مي‌آموزد، اعمال نادرست را مورد سرزنش قرار مي‌دهد و اصلاح مي‌كند، و ما را بسوي زندگي خداپسندانه هدايت مي‌نمايد. خدا بوسيله كلامش ما را از هر جهت آماده و مجهز مي‌سازد تا به همه نيكي نماييم." (دوم تيموتائوس 3:15.17)

با توجه به اين سطح شناخت جامع كه نگارشهاي تحت الهام در اختيار ما مي‌گذارند، نيازي به نوعي "نور دروني" جهت نشان دادن حقيقت خداوند نداريم. اما چه بسيار شنيده ايم كه مردم از تجارب و احساسات شخصي خود به عنوان منبعي جهت شناخت خداوند ياد مي كنند؟ اگر پذيرفتن و ايمان داشتن به نگارش تحت الهام خداوند شناخت كافي جهت يك زندگي مسيحي به افراد ارائه دهد، نيازي به هيچ صلاحيت ديگر در زندگيمان نداريم. اگر چنين نيازي باشد، پس كلام خداوند كافي نبوده است كه اين خلاف وعده پولس است. اما اين كه انجيل را در دستان خود بگيريم و باور داشته باشيم كه واقعاً كلام روح خداوند است نياز به ايماني والا دارد. برخورد قوم بني اسرائيل با كلام خداوند همراه با نوعي علاقه و كنجكاوي عقلاني بوده است و برخورد بسياري از "مسيحيان" امروزه نيز چنين است. پس همه ما بايد به دقت در مورد آيه 4:2 عبرانيان بينديشيم كه مي‌گويد:

"زيرا همانگونه كه خدا در زمان موسي، به قوم اسرائيل وعده سرزمين موعود را داد، در زمان حاضر نيز به ما اين خبر خوش را داده است كه مي‌خواهد ما را نجات بخشد. اما وعده خدا به قوم اسرائيل، نفعي به ايشان نرسانيد، زيرا آنان باور نكردند و به آن ايمان نياوردند."

انسان به جاي حصول ايمان كامل به قدرت كلام يا روح خداوند كه به او ارائه مي شود، راه جذاب تري را پيش مي گيرد كه يك ميانبر معنوي است: اينگونه استدلال مي كند كه به جاي تجربه درد و رنج ناشي از تغيير زندگي انسان در جهت اطاعت از كلام خداوند به شكل آگاهانه كه نتيجه آن تأثير گذاري راستين روح خداوند بر دلهايمان است، روزي نيرويي صالح برما نازل خواهد شد و ما را مقبول خداوند خواهد ساخت.

اين بي ميلي به پذيرش نيروي معنوني عظيمي كه در كلام خداوند نهفته است سبب شده است كه بسياري از "مسيحيان" اين امر را كه تمام كتاب واقعاً تحت الهام خداوند نگارش شده باشد، مورد پرسش قرار دهند. نظرآنها بر اين است كه بسياري از مطالبي كه در انجيل مطالعه مي‌كنيم نظريات شخصي پيرمرداني عاقل و فرزانه است. اما پطرس به خوبي اين استدلال مبهم و ناقص را رد مي كند:

"پس ملاحظه كنيد كه ما آنچه را كه انبياء گفته‌اند، به چشم ديده و ثابت كرده‌ايم كه گفتار آنان حقيقت دارد. شما نيز اگر به نوشته‌هاي ايشان با دقت بيشتري توجه نماييد، كار بسيار خوبي مي‌كنيد... اين را بدانيد كه هيچيك از پيشگويي‌هاي كتاب آسماني، از فكر خود انبياء تراوش نكرده، بلكه روح‌القدس در وجود اين مردان خدا قرار مي‌گرفت و حقيقت را به ايشان عطا مي‌كرد تا بازگو نمايند" (دوم پطرس 21-1:19).

از همه مهم تر اين است كه باور داشته باشيم كه انجيل تحت الهام نوشته شده است

كاتبان انجيل

اعتقاد قاطع به اين كه كتابهاي انجيل كاملاً تحت الهام خداوند نگارش شده‌اند ضروري است. مرداني كه انجيل را نوشته اند كاملاً تحت تاثير و الهام روح خداوند بوده و در نتيجه آنچه كه مكتوب شد كلام خود آنان نبود. كلام خداوند حقيقت بوده (يوحنا 17:17) و شامل تأديب و ملامت نيز مي باشد (دوم تيموتائوس 3:16.17) و به همين علت طبيعي است كه بسياري از مردم علاقه‌اي به شنيدن آن نداشته باشند چرا كه حقيقت ميتواند دردناك باشد. ارميا پيامبر به دليل سخن گفتن تحت الهام خداوند با مخالفت بسياري روبرو شد و به همين دليل تصميم گرفت كلامي را كه به او الهام مي شود، جايي ثبت نكرده و تبليغ نكند. اما از آنجا كه نوشتن كلام خداوند نتيجه اراده الهي و نه ميل انساني بود، او "تحت تاثير روح القدس عمل كرد" و چاره اي در اين مورد نداشت. "من مسخره مردم شده‌ام و صبح تا شب همه به من مي‌خندند... از طرف ديگر اگر نخواهم كلام تو را اعلام كنم و از جانب تو سخن بگويم، آنگاه كلام تو در دل من مثل آتش، شعله‌ور ميشود كه تا مغز استخوانهايم را مي‌سوزاند و نمي‌توانم آرام بگيرم" (ارميا 20:7.9).

اگر اين افراد به طور نسبي و نه كامل مورد الهام قرار مي گرفتند، ما به كلام حقيقي روح خداوند دسترسي نداشتيم. اگر آنچه آنها نوشته‌اند واقعاً كلام خداوند باشد، نتيجه گرفته مي شود كه بايد كاملاً تحت كنترل روح خداوند و مورد الهام كامل قرار گرفته باشند، در غير اين صورت حاصل كار به طور خالص كلام خداوند نمي‌باشد. پذيرش اين امر كه كلام خداوند به طور كامل متعلق به اوست، به ما انگيزه بيشتري جهت مطالعه و اطاعت از آن مي دهد."كلام تو آزموده شده و پاك است، چقدر آن را دوست دارم." (مزامير 119:140)

بنابراين كتابهاي انجيل اثر خداوند بوده و توسط روح خداوند الهام شده‌اند، كتابهاي انجيل حاصل ادبيات انساني نيستند. صحت اين موضوع در بررسي مواردي كه عهد جديد به نوشته هاي عهد عتيق اشاره مي‌كند، نمايان است:

آيه 2:5 متي از اينكه چگونه " از طريق پيامبران نوشته شده است " سخن مي گويد. خداوند از طريق آنان كلام خود را نوشته است.

"داود نبي از طريق روح‌القدس پيشگويي كرد..."(اعمال رسولان 1:16 در اينجا نقل و قول پطرس از آيات مزامير و عبرانيان 3:7) شرح داده مي شود.

بدين جهت كاتبان انساني انجيل براي مسيحيان قديم اهميت زيادي نداشتند. آنچه مهم مي‌نمود آنكه كلام آنان تحت الهام روح خداوند نوشته مي‌شد.

قدرت كلام خداوند

روح خداوند نه تنها به خلق و يا ذهن او اشاره داشته، بلكه به قدرت بيان افكار او نيز اشاره دارد. نتيجتاً انتظار مي رود كه كلام روح خداوند فقط اظهارت ذهن او نبوده و داراي قدرت پويايي باشد.

درك صحيح عظمت اين قدرت بايد ما را مشتاق به اجراي آن بسازد. هرگونه احساس خجالت يا شرمندگي در رابطه با اجراي اين احكام در برابر آگاهي ما از اين مطلب كه اطاعت از كلام خداوند به ما قدرت لازم جهت گريز از مسائل كوچك زندگي و پيشروي به سوي رستگاري ميدهد، برطرف مي‌شود. پولس با تجربه بسياري در اين مورد نوشته است:

" زيرا من به انجيل عيسي مسيح افتخار مي‌كنم، چون قدرت خداست براي نجات تمام كساني كه ايمان بياورند" (روميان 1:16).

آيه 1:37 لوقا نيز به همين موضوع اشاره مي كند: "زيرا براي خدا هيچ كاري محال نيست! "

مطالعه انجيل و به كار‌گيري آن در زندگيمان فرايندي پوياست. اين فرايند به برخورد خشك و علمي خداشناسان و همچنين مسيحيت "خوش‌گذران" بسياري از كليساها كه چند آيه را به طور مختصر نقل كرده، ولي تلاشي جهت درك اين آيات يا بكارگيري آنان در زندگي نمي كنند، شباهتي ندارد."كلام خدا بانفوذ و زنده است." "كلام نيرومند او"(عبرانيان4:12،1:3) "اين پيغام، وقتي به آن ايمان آورديد، زندگي شما را دگرگون مي‌كند."(اول تسالونيكيان 2:13). خداوند از طريق كلام خود به طور فعال در تمام ساعات روز بر ذهن مؤمنين واقعي تأثير مي گذارد.

بنابراين آنچه به عنوان پيام اصلي انجيل مي آموزيد، قدرت واقعي خداوند است، اگر به آن اجازه دهيد، در زندگيتان تأثير گذاشته و شما را به فرزند خداوند تبديل كند. روح و يا ذهن خداوند را تا حدي در زندگي شما نمايان كرده و شما را براي تغيير در جهت طبيعت معنوي خداوند كه هنگام بازگشت مسيح نمايان مي شود، آماده مي سازد (دوم پطرس 1:4). موعظه هاي پولس "در جهت نمايش روح و قدرت" بود (اول قرنتيان 2:4).

بسياري از اطرافيان ما با اينكه مدعي تعهد به مسيح هستند، ايماني ناقص به انجيل به عنوان كلام خداوند دارند. آنها به طور مشابهي ادعا مي كنند كه به خداوند اعتقاد دارند، ولي او را به عنوان يك شخص حقيقي نمي پذيرند. با انكار وجود الهام كامل زمان نگارش انجيل و تسلط مطلق آن بر عقايد و احساسات شخصي ما، آنها در واقع قدرت خداوند را انكار مي كنند. در اين رابطه گفته‌هاي آيه 3:5 دوم تيموتائوس به ذهن مي آيد كه مي گويد: "به ظاهر افرادي مؤمن، ولي در باطن نسبت به قدرت الهي بي‌ايمان خواهند بود."منظور از قدرت الهي همان قدرت كلام انجيل است.

بنيادگرايي ما مورد تمسخر جهان قرار مي گيرد("نمي خواهيد بگوييد كه واقعاً اينطور فكر مي كنيد؟!")، ولي همين موضوع در مورد پولس و كشيشان او نيز صادق بود: "من بخوبي مي‌دانم كه براي آناني كه بسوي هلاكت مي‌روند، چقدر احمقانه بنظر مي‌رسد وقتي مي‌شنوند كه عيسي مسيح بر روي صليب جان خود را فدا كرد تا انسان را نجات بخشد. اما براي ما كه در راه نجات پيش مي‌رويم، اين پيغام نشانه قدرت خداست."

(اول قرنتيان 1:18) .

حال اين سوال مطرح است كه با به ياد داشتن تمام اين مطالب آيا نمي توانيم انجيل را با احترامي بيشتر در دست بگيريم و با اشتياقي بيشتر جهت درك و اطاعت از آن، مورد مطالعه قرار دهيم؟

طرز برخورد خلق خدا با كلام خداوند

مطالعه دقيق كتابهاي انجيل نشان مي دهد كه كاتبان انجيل نه تنها پذيرفته بودند كه تحت الهام هستند، بلكه در مورد ساير كاتبان انجيل نيز همين نظر را داشتند. مولايمان مسيح مثال برجسته اين موضوع است. هنگامي كه مسيح آيات مزامير داود را نقل قول كرد، اين كلمات را به آغاز آيات مذكور اضافه كرد: " روح در داود ... " (متي 22:43). او بدين ترتيب اذعان داشت كه گفته هاي داود تحت الهام بيان شده است. مسيح از " مكتوبات " موسي نيز سخن گفته است (يوحنا 5:45.47) و نشان داده كه به اعتقاد او موسي شخصاً كتب پنجگانه عهد عتيق را نوشته است. مسيحيان به اصطلاح "رده بالا" سواد نوشتن موسي را زير سؤال برده اند، ولي نظر مسيح به طور واضح غير از اين بوده است. او مكتوبات موسي را "فرمان خداوند" ناميده است (مرقس 7:8.9). همان دسته از شكاكان عاري از صداقت ادعا مي‌كنند كه بسياري از عهد عتيق افسانه بوده است، درحاليكه مسيح و پولس چنين نظري نداشتند. مسيح هنگام صحبت از ملكه سباء آنرا به عنوان يك واقعه تاريخي پذيرفته شده، ياد كرده است (متي 12:42). او نگفته است: " مطابق قصه، ملكه سباء ...".

برخورد حواريون نيز مشابه با نظر مسيح بود. مثال بارز آنها پطرس است كه مي گويد تجربه شخصي‌اش از شنيدن كلام مسيح با گوش خود تحت‌الشعاع "پيشگويي هاي قاطع تر" قرار گرفته است. پطرس بر اين عقيده بود كه نامه‌هاي پولس نيز همانند "ساير كتابهاي مقدس" كتابي مقدس بوده است و اين اصطلاح معمولاً در مورد نوشته هاي عهد عتيق بكار مي رود ... بنابراين پطرس نامه هاي پولس را به اندازه عهد‌ عتيق موثق و معتبر ميدانست.

در بسياري از آيات اعمال رسولان، نامه‌هاي عهد جديد و مكاشفه بارها به كتب عهد عتيق اشاره شده است (مثلاً اعمال رسولان 13:51 و متي 10:14) و اين موضوع نشان مي دهد كه نه تنها همگي آنان تحت الهام يك روح واحد نوشته شده‌اند، بلكه حتي نوشته‌هاي عهد عتيق نيز از ديد كاتبان عهد جديد تحت الهام مكتوب شده اند. پولس در اول تيموتائوس 5:18 از هردو آيه تثنيه 25:4 (در عهد عتيق) و لوقا 10:7 به عنوان "كتاب مقدس" ياد مي كند. پولس بر اين نكته تكيه مي كند كه پيامش از سوي مسيح است و نه از سوي خودش (غلاطيان 1:11.12 و اول قرنتيان 2:13 11:23 15:3). حواريون ديگر نيز به اين موضوع اذعان داشته اند و آيه يعقوب 4:5 از گفته‌هاي پولس در آيه غلاطيان 5:17 به عنوان "كتاب مقدس" ياد مي كند.

خداوند از طريق مسيح با ما "صحبت كرده است"، بنابراين نيازي به هيچ (آشكارسازي) ديگري نيست (عبرانيان 1:2). ديده مي شود كه انجيل به نوشته هاي ناشي از الهام ديگري كه اكنون موجود نيستند نيز اشاره مي كند. ( مثلاً كتاب ياشر، نوشته هاي ناتان، الينجان، پولس خطاب به كرينث، و رساله سوم يوحنا، حاكي از اين است كه يوحنا نامه‌اي نامحفوظ به كليسا نوشته كه ديوترفيس از اطاعت آن خودداري كرده است). چرا اين نوشته‌ها براي ما محفوظ نمانده‌اند؟ واضح است كه اين نوشته ها مورد نياز ما نبودند. بنابراين مي‌توانيم مطمئن باشيم كه خداوند آنچه را كه براي ما لازم است، محفوظ نگه داشته است.

برخي اوقات ادعا مي شود كه كتابهاي عهد جديد نيز به تدريج به عنوان نوشته‌هاي ناشي از الهام پذيرفته شده‌اند ولي اين حقيقت كه حواريون مكتوبات يكديگر را ناشي از الهام مي دانستند اين ادعا را رد مي كند. اينبار روح خداوند بصورت هديه‌اي معجزه‌آميز خودنمايي مي‌كند كه امكان بررسي صحت و سقم نامه‌ها و نوشته هايي بود كه ادعا مي شد تحت الهام مكتوب شده‌اند را فراهم آورد (اول قرنتيان 14:37 و اول يوحنا 4:1 و مكاشفه 2:2). اين نكته بدين معناست كه نامه‌هاي ناشي از الهام بلافاصله تشخيص داده مي‌شدند. اگر انتخاب مطالبي كه وارد انجيل شده است، نوعي انتخاب انساني و بدون هدايت مي‌بود، كتاب مقدس هيچ اعتباري نداشت.

3-2 هداياي روح القدس

خداوند در زمانهاي مختلفي به انسانها جهت استفاده از قدرت خود ("روح القدس") وكالت داده است. وليكن اين تحويل اختيارات هرگز به شكل يك "چك سفيد" نبوده و اينطور نيست كه آنها را قادر كرده باشد كه هركاري كه ميل دارند انجام دهند. استفاده از روح‌القدس همواره جهت منظور خاصي صورت گرفته است كه پس از دستيابي به هدف مورد نظر هديه روح القدس باز پس‌گرفته مي‌شد. بايد به ياد داشته باشيم كه روح خداوند در جهت پيشبرد اهداف ذهن خداوند عمل مي نمايد. اهداف خداوند در بسياري از موارد درد و رنج كوتاه مدت را براي انسانها، جهت دست‌يابي به اهداف بلند مدت مجاز مي داند (به فصل 1-6 مراجعه كنيد)، بنابراين قابل پيش بيني است كه روح القدس الزاماً در جهت كاهش درد و رنج انساني در اين زندگي عمل نمي كند. پس هرگونه كمك و تسكين احتمالي از سوي روح خداوند به منظور هدفي عاليتر، بيان خاص خداوند به ما مي باشد.

اين ديدگاه به وضوح مخالف عقيده فعلي فرقه هاي رايج مسيحيت در مورد روح‌القدس مي باشد. آنها اينطور القا مي‌كنند كه اعتقاد به مسيح به سبب فوايد آن در اين دنيا، مثل درمان بيماريها كه گفته مي‌شود توسط روح‌القدس صورت مي گيرد، ارزشمند است. به همين دليل است كه در كشورهاي محل جنگ و ستيز مانند اوگاندا تعداد بسياري از مردم ادعا مي‌كنند كه توان درمان بيماريها از روح القدس به آنها هديه شده و تاريخ نشان مي دهد كه چنين ادعاهايي معمولاً همزمان با مشكلات و نيازمنديهاي بشري بسيار بوده است. اين موضوع به تنهايي جهت شك كردن در صحت ادعاهاي حاكي از تسخير شدن توسط روح الهي كافي است. اگر كسي به دنبال تجربه اي فراتر از وضعيت فعلي بشري باشد، ادعاي دست‌يابي به چنين شرايطي ساده است.

بسياري از "مسيحيان" امروزه ادعا مي كنند كه از سوي روح خداوند توان معجزه دريافت كرده‌اند، ولي هنگامي كه هدف دقيق استعداد الهي آنها پرسيده مي شود، پاسخ آنان با ترديدقابل ملاحظه اي همراه است. روح خداوند همواره از جانب وي جهت دستيابي به اهداف خاص و معيني فرستاده شده است. به همين دليل است كه افرادي كه واقعاً چنين استعدادهايي از روح خداوند دريافت كرده بودند، كاربرد اين استعدادها را دقيقاً مي‌دانسته و در نتيجه هرگز موفقيت آنان در استفاده از اين استعدادها نسبي يا ناقص نبوده است. اما تجربه شكست‌هاي بسيار و درمانهاي ناقص توسط افرادي كه امروزه مدعي برخورداري از استعداد الهي درمان هستند خلاف اين را ثابت مي‌كند.

مثالهاي زير همگي حاكي از وجود اهداف و دلايل معيني براي اعطا استعدادهاي الهي مي باشند. در هيچ يك از اين موارد صاحبان استعدادهاي الهي بي هدف نبوده و هرگز قادر به استفاده از استعدادهاي خود به شكل دلخواه خود نبوده‌اند. از آنجا كه راجع به روح خداوند صحبت مي كنيم، امكان استفاده مستقيم انسان از اين قدرت قابل درك نيست. واضح است كه اين قدرت به بعضي افراد اعطا شده تا به برخي خواسته هاي معين خداوند عمل كنند و نه اينكه صاحبان موقت اين استعدادها در جهت اميال خود از آن بهره بگيرند (ارميا 40:13).

- در دوره هاي آغازين تاريخ بني اسرائيل، به آنها فرمان داده شد كه چادري مجهز ("مرقد") جهت نگهداري صندوق عهد و ديگر اشياء مقدس بسازند. دستورات مفصلي داده شد و نحوه ساخت تمام اشيائي كه براي پرستش خداوند مورد نياز بود، كاملاً شرح داده شد. خداوند به منظور دستيابي به اين هدف روح خود را به بدن چند انسان فرستاد. به كساني "كه استعداد و مهارت در زندگي داده‌ام دستور بده لباسهاي هارون را تهيه كنند" (خروج 28:3).

- يكي از آن مردان به نام بصل‌ئيل "را از روح خود پر ساخته‌ام. او در كار خراطي وجواهرسازي و هر صنعتي استاد است."(خروج 31:3).

آيه 17-11:14 اعداد اظهار مي دارد كه بخشي از روح و قدرت فرستاده شده براي موسي از او گرفته شد و به بزرگان قوم بني اسرائيل داده شد تا بتوانند شكايات مردم را بررسي و عادلانه قضاوت كنند و در نتيجه موسي فشار كاري كمتري را تحمل نمايد. اين هديه الهي لحظه اي قبل از مرگ موسي از او به يوشع منتقل شد تا او نيز بتواند بندگان خدا را آنطور كه مي‌بايد هدايت كند (تثنيه 34:9).

- قوم بني اسرائيل از زمان ورود به سرزمين خود تا زمان حكومت اولين پادشاهشان (شائول)، تحت حاكميت مرداني كه داور ناميده مي‌شدند، زندگي مي كردند. در اين دوره زماني، آنها بارها مورد ظلم و ستم دشمنانشان قرار گرفته اند، اما كتاب داوران نشان ميدهد كه روح خداوند به بدن بعضي از داورها فرستاده شد تا به طور معجزه‌آميزي قوم بني اسرائيل را از تجاوز دشمنان نجات دهد. – عتن‌ئيل (داوران3:10)، جدعون (داوران6:34) و يفتاح(داوران 11:29) نمونه هايي از اين مورد هستند.

- روح الهي به داور ديگري به نام سامسون نيز جهت كشتن يك شير (داوران 14:5.6) ، كشتن30 مرد (داوران 14:19) و پاره‌كردن طنابهايي كه با آن بسته شده بود (داوران 15:14) نيز اعطا شد. "روح القدس" در جسم سامسون باقي نماند بلكه به منظور دستيابي به اهدافي معين به بدن او فرستاده شده و سپس بازگرفته شد.

موارد فوق به وضوح نشان مي دهد كه استعداد و توانايي بكاربردن روح خداوند جهت هدفي معين به هيچ يك از معاني زير نيست:

- تضمين رستگاري

- چيزي كه تا پايان عمر شخص باقي بماند

- نيرويي اسرار آميز كه درون آنهاست

- چيزي كه از راه يك "تجربه شخصي" بدست بيايد.

لازم به ذكر است كه ابهام‌هاي زيادي در مورد استعدادهاي الهي و هداياي روح‌القدس وجود دارد. بسياري از مردم مدعي "دريافت روح القدس" بوده‌اند و در بسياري از كليساها كشيش نزد آناني كه در فكر "پذيرش مسيح" هستند، آواز وعده "دريافت هداياي الهي" را سر مي دهد. اما پرسشي كه بايد مورد تأكيد قرار گيرد اين است كه كدام هدايا؟ شكي نيست كه انسان دقيقاً نمي داند كه داراي چه استعدادهايي است. به سامسون استعداد و توانايي كشتن يك شير داده شد (داوران 14:5.6)، او زماني كه با يك شير غرش‌كنان روبرو شد دقيقاً مي دانست كه روح الهي به چه منظور در اختيارش قرار گرفت. قطعاً شكي در ذهن او وجود نداشت. اما در مورد بسياري از افراد كه امروزه مدعي دريافت هداياي روح القدس هستند، اما قادر به انجام هيچ عمل خاصي نمي‌باشند، و نمي‌دانند كه چه هديه و استعدادي به آنها داده شده است، وضع كاملاً متفاوت است.

دلايل هداياي الهي اعطايي قرن اول

آخرين فرمان مسيح به حواريون عزيمت آنان به سراسر جهان به منظور موعظه كتاب مقدس بود (مرقس 16:15.16). آنها نيز به اين فرمان عمل كردند و مرگ و رستاخيز مسيح را محور اصلي پيام خود قرار دادند. ولي به ياد داشته باشيد كه در آن زمان، عهد جديد آنچنان كه امروزه آن را ميشناسيم، وجود نداشت . داستاني كه آنها در بازارها و كنيسه ها از مردي به نام مسيح كه اهل نزارت بود تعريف مي كردند، احتمالاً عجيب به نظر مي رسيد. داستان نجاري از قوم بني اسرائيل كه داراي كمال بوده، در راستاي تحقق دقيق پيشگويي عهد عتيق جان سپرده و سپس مورد رستاخيز قرار گرفته و اكنون از آنان مي خواهد كه تعميد شده و راه او را دنبال كنند.

در آن روزها افراد بسياري سعي در بنا نهادن مكاتب و آيين‌هاي مختلف مي‌نمودند. در نتيجه بايد به شكلي به دنيا ثابت ميشد كه پيام مسيحيان از جانب شخص خداوند بوده و فلسفه يك گروه ماهيگير از شمال اسرائيل نيست.

ما امروزه جهت اثبات اين امر كه پياممان همان پيام خداست، از نوشته‌هاي عهد جديد در مورد اعمال و آيين مسيح كمك مي گيريم. اما در آن روزها كه عهد جديد مكتوب و موجود نبود، خداوند به واعظين اجازه داد جهت تأكيد بر حقيقت و صحت گفته‌هايشان از روح‌القدس كمك بگيرند. هدف و دليل معين استفاده از هداياي الهي در مقابل چشم جهانيان همين مسئله بود. فقدان نسخ كتبي عهد جديد تقويت ايمان دسته هاي جديدي از مؤمنين را نيز با مشكل روبرو مي كرد. راه حلي براي مشكلات عملي متعددي كه در جمع آنان پيش مي‌آمد وجود نداشت و مراجع بسيار كمي براي ارشاد آنان جهت تقويت ايمانشان به مسيح در دسترس بود. به دلايل فوق‌الذكر هداياي روح القدس در اختيار اولين دسته از مؤمنين قرار گرفته و با الهام پيامهايي براي آنان فرستاده شد تا اينكه اين پيامها و تعليمات مسيح در عهد جديد مكتوب و منتشر شد.

كما في‌السابق دلايل اعطا روح القدس با وضوح فراوان بيان شدند:

- "وقتي او (مسيح) ظفرمندانه به آسمان بازگشت، به مردم هدايا بخشيد...مسيح اين هدايا را با اين هدف به ما بخشيد كه ايمانداران مجهز شوند تا بتوانند بهتر او را خدمت كنند و باعث پيشرفت كليسا يعني بدن او گردند و كليسا به رشد و كمال لازم برسد." (افسسيان 4:8.12).

- پولس نيز نامه اي به مؤمنين رم نوشت: "زيرا بسيار مشتاق ديدارتان هستم تا بتوانم شما را از بركات خدا برخوردار سازم و باعث تقويت ايمانتان شوم." (روميان 1:11).

در مورد استفاده از استعدادهاي الهي جهت تأييد نصايح كتاب مقدس آمده است كه:

- "زماني كه پيغام انجيل را به شما اعلام نموديم، آن را كلمات و سخناني بي‌معني نپنداشتيد، بلكه با علاقه بسيار به آن گوش فرا‌ داديد." (اول تسالونيكيان 1:5 اول قرنتيان 1:5.6)

- پولس از اين سخن مي گفت كه "مسيح مرا وسيله‌اي قرار داده براي هدايت غير‌يهوديان بسوي خدا. من با پيام انجيل، رفتاري شايسته و معجزاتي كه نشانه‌هايي از جانب خدا هستند، ايشان را بسوي خدا هدايت نمودم."(روميان 15:18.19" .

- در مورد نصايح كتاب مقدس آمده است كه "خدا نيز با علامات، كارهايي شگفت‌انگيز، معجزات گوناگون و عطايايي كه روح‌القدس مطابق اراده خود مي‌بخشيد، صحت كلام ايشان را ثابت كرد." (عبرانيان 2:4)

- معجزاتي به پشتيباني از واعظين كتاب مقدس در قبرس صورت گرفت كه در نتيجه "وقتي فرماندار اين را ديد، از قدرت پيام خدا متحير شد و ايمان آورد."(اعمال رسولان 13:12).

بنابراين معجزات صورت گرفته سبب شد كه او به آيين مورد تعليم احترام زيادي بگذارد. در قونيه نيز "خداوند به ايشان قدرت داد تا معجزاتي بزرگ و حيرت‌آور انجام دهند."(اعمال رسولان 14:3)

در اشاره به اطاعت حواريون از فرمان موعظه و تبليغ دين، به طور خلاصه آمده است كه: "شاگردان به همه جا رفته، پيغام انجيل را به همه رساندند. خداوند نيز با ايشان كار مي‌كرد و با معجزاتي كه عطا مي‌نمود، پيغام ايشان را ثابت مي‌كرد.(مرقس 16:20)

كارهاي معين در زمانهاي معين

به هر حال از مجموعه اشتهادات فوق مي‌توان نتيجه گرفت كه هداياي الهي جهت انجام كارهاي معيني در زمانهاي معين اعطا شده‌اند. بنابراين اين ادعا كه هديه الهي معجزه تجربه‌اي دائمي بوده كه تا پايان عمر شخص دوام مي يابد، رد مي‌شود. حواريون، منجمله پطرس، در جشن پنجاهه و مدت كوتاهي پس از معراج مسيح "سرشار از روح‌القدس" بودند (اعمال رسولان 2:4). هديه الهي اين بود كه آنها جهت موعظه كتاب مقدس مسيحيت به گونه اي شكوهمند قادر به تكلم به زبانهاي خارجي بودند. هنگامي كه مأمورين حكومتي سعي در دستگيري آنان داشتند، "پطرس كه سرشار از روح‌القدس بود" بوسيله هديه الهي موفق شد با پاسخ خود آنان را قانع كند (اعمال رسولان 4:8). پس از آزادي از زندان هديه الهي آنان را قادر ساخت كه به موعظه ادامه دهند. "آنان از روح‌القدس پر شدند و پيغام خدا را با جرأت به مردم رساندند" (اعمال رسولان 4:31).

اگر با دقت كتاب مقدس را مطالعه كنيد متوجه مي شويد كه گفته نمي شود كه "آنها كه از قبل سرشار از روح‌القدس بودند" آن كارها را انجام دادند. روح القدس به منظور انجام برخي كارها در اختيار آنان قرار گرفته بود ولي بايد به منظور دستيابي به هدف بعدي خداوند مجدداً به آنها اعطا مي شد. پولس نيز هنگام تعميد خود "سرشار از روح‌القدس" بود ولي سالها طول كشيد تا بتواند با كور كردن مرد شروري به منظور تنبيه وي مجدداً "سرشار از روح القدس" باشد (اعمال رسولان 9:17 و 13:9).

پولس در رابطه با فيوضات معجزه اينگونه نوشته است كه مؤمنان اوليه آن را "طبق صلاح ديد و ميزان مسيح" دارا بودند. كلمه يوناني "ميزان" به معناي "درجه يا مقدار محدود" است. فقط مسيح بود كه اين هديه را بدون هيچ محدوديتي دارا بود، يعني اينكه داراي اختيار كامل بود تا از آنها آنگونه كه صلاح مي‌ديد استفاده نمايد (يوحنا 3:34).

اينك ما معجزاتي را كه بعضي از افراد در قرن اول ميلادي قادر به انجام بودند، توصيف مي‌كنيم:

معجزه‌هاي قرن اول

پيش‌گويي

كلمه يوناني "پيامبر" به معناي فردي است كه مي تواند كلمات خداوند را قبل از وقوع بازگو نمايد – يعني فردي كه به وي الهام شده تا كلمات خداوند را به زبان بياورد، كه گاهي اوقات شامل پيش‌بيني وقايع آينده هم مي‌شد. (به دوم پطرس 21-1:19 رجوع شود) بنابراين "پيامبران، يعني آنانكه داراي هديه نبوت بودند، از بيت‌المقدس به انتاكيه آمدند." يكي از آنان كه نامش اغابوس بود، در يك مجلس عبادتي برخاست و با الهام روح خدا پيشگويي كرد كه بزودي سرزمين اسرائيل دچار قحطي سختي خواهد شد. اين قحطي در زمان فرمانروايي «كلوديوس» قيصر عارض شد. پس مسيحيان آنجا تصميم گرفتند هركس در حد توانايي خود هديه‌اي بدهد تا براي مسيحيان يهوديه بفرستند."(اعمال رسولان 29-11:27) اين پيشگويي خاص كه ظرف چند سال تحقق پيدا كرد، در بين آنان كه اينك ادعا ميكنند داراي توان پيشگويي مي باشند ديده نمي شود. كليساهاي اوليه تاحدي اطمينان داشتند كه افرادي داراي اين هديه مي‌باشند كه براي ازبين بردن سختيهايي كه پيشگويي مي‌شد، زمان و پولشان را ميدادند. كمتر مي توان چنين نمونه‌هايي در كليساهاي به اصطلاح "سرشار از روح" امروزي يافت كرد.

شفا بخشيدن

درحاليكه رسولان در مورد بشارتهاي ظهور ملكوت كامل خداوند روي زمين صحبت مي‌نمودند، بايد براي اثبات پيامشان معجزه‌اي نيز مي‌كردند كه نشان دهد آن زمان، يعني ملكوت خداوند، چگونه خواهد بود: "وقتي او بيايد،چشمهاي كوران را بينا و گوشهاي كران را شنوا خواهد ساخت. لنگ مانند آهو جست و خيز خواهد كرد" (اشعيا 35:5.6). براي اطلاعات بيشتر در مورد شرايط ملكوت خداوند به فصل 5 رجوع كنيد. هنگاميكه ملكوت خدا روي زمين برپا شود، تحقق چنين وعده‌هايي ناقص نمي‌ماند و هيچ ابهامي در رابطه با وجود ملكوت در زمين باقي نخواهد ماند. بنابراين تأييد معجزه‌آساي پيام ملكوت از جانب خداوند به نحوي قطعي و نهائي بود كه به هيچ‌وجه قابل انكار نمي‌باشد، از همين رو بسياري از معجزاتي كه در آنها شفا بخشيدن توسط مؤمنان اوليه انجام مي‌گرفت، به نحوي بود كه عموم مردم آن را مشاهده مي‌نمودند.

يك مثال كلاسيك همان شفا بخشيدن گداي چلاق، كه هر روز صبح در جلوي در معبد دراز مي‌كشيد، توسط پطرس بود. آيه اعمال رسولان 3:2 بيان مي‌دارد كه وي را هر روز آنجا مي‌گذاشتند تا براي همه تبديل به منظره‌اي آشنا گردد. او درحاليكه توسط پطرس و با استفاده از هديه‌اي كه خدا به پطرس اعطاء كرده بود شفا يافت. "از جا پريد، لحظه‌اي روي پاهاي خود ايستاد و براه افتاد! سپس با پطرس و يوحنا داخل خانه خدا شد. اشخاصي كه آنجا بودند، وقتي او را ديدند كه راه مي‌رود و خدا را شكر مي‌كند، و پي بردند كه همان گداي لنگي است كه هر روز كنار دروازه «زيباي» خانه خدا مي‌نشست، بي‌اندازه تعجب كردند! پس همه بطرف «ايوان سليمان» هجوم بردند و او را ديدند كه به پطرس و يوحنا محكم چسبيده است! آنگاه با احترام ايستادند و با حيرت به اين واقعه عجيب خيره شدند."(اعمال رسولان 11-3:7) پطرس سپس بلافاصله به صحبت در مورد رستاخيز مسيح در انظار عمومي پرداخت. مردمي كه سندي قطعي و حتمي به شكل يك گداي شفا يافته را در پيش‌رويشان داشتند، مطمئناً كلمات پطرس را بعنوان كلام خدا قبول مي‌كردند. دروازه معبد در "ساعت دعا" (اعمال رسولان 3:1) لبريز از مردم ميشد، درست مثل يك مركز خريد در صبح يك روز شنبه. خداوند چنين مكاني را انتخاب كرد كه سخنانش را كه موعظه مي‌شد از طريق يك معجزه واضح تأييد نمايد. به همين شكل در آيه اعمال رسولان 5:12 مي‌خوانيم كه "حواريون در ميان مردم، معجزات زياد و حيرت‌آوري مي‌كردند." ادعاهاي معمول شفادهنده‌هاي پنجاهه و چنين افرادي اغلب در رابطه با معجزاتي بوده كه در كليساهاي دور افتاده و در جلوي چشمان مؤمناني كه به انتظار اتفاق افتادن يك معجزه معتاد بودند اتفاق افتاده، و نه در مقابل افراد عادي سخت باور كه در خيابان ايستاده‌اند.

بايد بگوييم كه اين نويسنده داراي تجربه قابل توجهي در مطرح كردن اين مباحث با مدعيان امروزي قدرتهاي الهي بوده و نيز شاهد ادعاهاي زيادي در اين رابطه مي‌باشد. با اين حال احتياج نيست كه اظهارات شخصي من در رابطه با مشاهده شفا بخشيدن‌هاي بي‌نتيجه و يا در بهترين موارد "درمانهاي ناقص" مشخصاً شرح داده شوند. هر عضو صادقي از اين كليساها معترف خواهد بود كه اين مسائل خيلي زياد ديده مي‌شوند. در بسياري از مواقع من به دوستان پنجاهه خود اينگونه گفته‌ام: "من حاضرم باور كنم كه شايد شما داراي اين قدرتهاي شگفت‌انگيز باشيد. ولي خداوند هميشه به وضوح نشان داده است كه چه كسي قدرت وي را داراست و چه كسي فاقد آن مي باشد. بنابراين غير منطقي نيست كه از شما بخواهم كه قدرتتان را به من نمايش بدهيد. تا شايد بيشتر قانع شوم كه تعاليم شما را كه درحال حاضر نمي توانم منطبق بر كتب مقدس بدانم، باور نمايم. "اما هرگز يك "نمايش واضح قدرت و روح" به من عرضه نشده است.

در رفتاري مقابل و مخالف، يهودي‌هاي ارتدكس متعلق به قرن اول نسبت به اين امر كه شايد مسيحي‌ها داراي هداياي روحي معجزه‌آساي خداوند باشند، داراي افكار بسته‌اي بودند. با اين حال حتي آنها نيز معترف مي‌شدند كه " اين شخص معجزات بسيار مي‌كند."(يوحنا 11:47) و " آنان از يكديگر مي‌پرسند:«با ايشان چه كنيم؟ ما كه نمي‌توانيم منكر اين معجزه بزرگ شويم؟، چون در اورشليم همه از آن باخبرند.»" (اعمال رسولان 4:16) به همين ترتيب آنهايي كه تكلم حواريون را مي‌شنيدند، "مات و متحير مي‌ماندند" (اعمال رسولان 2:6). ياوه گويي‌هاي پنجاهه امروزه با چنين عكس‌العملي مواجه نمي‌شوند. اين حقيقت كه مردمي كه در معرض پنجاهه‌هاي مدرن قرار گرفتند مي‌توانند بطور منطقي وجود معجزه‌هاي واقعي در بين آنان را انكار نمايند، قطعاً نكته‌اي شاخص در اين بحث مي باشد. اگر خبر يك معجزه در سراسر بيت‌المقدس پخش مي شد، منطقي نيست كه فكر كنيم اگر يك معجزه واقعي در ميدان ترافالگار لندن و يا پارك نياهاروروي نايروبي اتفاق افتد، سراسر جهان از اينكه امروزه هداياي معجزه‌آساي خداوند در اختيار افراد قرار دارد، صحبت خواهند كرد؟

شفا بخشيدن‌هاي پنجاهه نتيجه وضعيت روحي و رواني خود ما مي باشد و نه دخالت مستقيم روح خداوند. اما برخلاف اين موضوع، پطرس قادر بود كه از هديه واقعي معجزه براي شفاي مردمي كه در خيابانها افتاده بودند، استفاده نمايد. (اعمال رسولان 5:15) معجزه‌هاي پولس علاوه براينكه توسط بسياري از مشركين شهر لستره مشاهده شده بود،( اعمال رسولان 13-14:8) توسط يك وزير دولت كه اين مسائل را باور نداشت هم مشاهده شده بود.( اعمال رسولان 12.13: 13) همانطور كه لازمه هدف و طبيعت هداياي الهي، انجام آن در انظار عمومي بود، هيچ توضيحي براي آن نمي‌شد داد، به غير از اينكه معترف شويم كه در اينجا قدرت خداوند توسط بندگانش به معرض نمايش گذاشته شده است. اثر يكي از معجزات درماني مسيح شايد اين بود كه: "همه متعجب شدند(آنهايي كه آن صحنه را ديدند) همه خدا را شكر ميكردند و ميگفتند:«تا بحال چنين چيزي نديده بوديم.»" (مرقس 2:12)

زبانها

رسولان كه برخي از آنها ماهي‌گيران ساده‌اي بودند، اين مأموريت بزرگ را داشتند كه به سراسر دنيا بروند و انجيل را موعظه نمايند. (مرقس 15.16: 16) شايد اولين عكس‌العمل آنها اين بوده كه بگويند "ولي من تمام زبان‌هاي دنيا را نميدانم" آنها حتي نمي‌گفتند كه: "من در مدرسه درس زبانم ضعيف بود" چرا كه آنها هيچكدام مدرسه نرفته بودند. درباره همه آنها نوشته شده است كه: "آنها بيسواد و انسانهايي عامي بودند."(اعمال رسولان 4:13) و حتي براي مؤعظه كنندگان تحصيل كرده (مانند پولس) هم محدوديت زبان ترسناك به نظر ميامد. هنگاميكه تبليغ براي گرويدن به يك دين انجام مي‌گرفت، نياز به اتكاي به يكديگر براي تهذيب (در غياب عهد جديد مكتوب) بدين معنا بود كه نفهميدن زبان يكديگر يك مشكل بزرگ مي باشد.

براي غلبه براين اصل، هديه صحبت كردن به زبانهاي خارجي (زبانها) و قدرت فهم از سوي خداوند به آنها عطا شد. مشخصاً بين اين ديدگاه از "زبانها" و زبان مسيحي‌هاي "دوباره متولد شده" بسياري كه صداهاي غيرقابل فهمي را هنگام به وجد درآمدن ازخود در بياورند، تضاد زيادي وجود دارد. اين اختلاف نظر را مي‌توان با نشان دادن اينكه تعريف كتاب مقدس از "زبانها" همان "زبانهاي خارجي" مي باشد، برطرف نمود.

در ضيافت پنجاهه يهودي‌ها، درست بعداز عروج مسيح به آسمان، حواريون "از روح‌القدس پر شدند و براي اولين بار شروع به سخن گفتن به زبانهاي مختلف كردند كه با آنها آشنايي نداشتند... آن روزها، يهوديان ديندار براي مراسم عيد از تمام سرزمينها به اورشليم آمده بودند.(دوباره يك نمايش عمومي از هدايا!) وقتي شنيدند شاگردان عيسي به زبان ايشان سخن مي‌گويند، مات و مبهوت ماندند! آنان با تعجب گفتند:«اين چگونه ممكن است؟ با اين كه اين اشخاص از اهالي جليل هستند، ولي به زبانهاي محلي ما تكلم مي‌كنند(كلمه بكار رفته معادل كلمه يوناني 'languages' ميباشد) ما كه از پارت‌ها و مادها و ... هستيم، همه مامي‌شنويم كه اين اشخاص به زبان خود ما از اعمال عجيب خدا سخن مي‌گويند!... همه متحير بودند." (اعمال رسولان 12-2:4) در نتيجه لزوم تأكيد مجدد روي تعجب مردم به علت اينكه آنها فقط الفاظ نامفهومي شنيده باشند، درست به نظر نميرسد. اين امر به جاي حيرت و اطمينان از درك سخنان گفته شده كه در باب دوم اعمال رسولان تجربه شده است، نشان دهنده تمسخر و بي‌تفاوتي مي‌باشد.

جدا از ترادف واضح بين "زبانها" و "زبانهاي خارجي" در اعمال رسولان 11-2:4، به طور مشهود يافت مي شود كه در ديگر قسمتهاي عهد جديد كلمه " زبانها" به همان معناي "زبانهاي خارجي" استفاده شده است. واژه هاي "مردم، ملتها و زبانها" پنج بار در مكاشفه در سخن گفتن از تمام افراد زمين بكار برده شده است. (مكاشفه 17:15 ؛ 13:7 ؛ 11:9 ؛ 10:11 ؛ 7:9) كلمه يوناني "زبانها" در نسخه يوناني عهد عتيق (واژه Septuagint) به معناي زبانهاي خارجي بكار برده شده است. (رجوع شود به دانيال 1:4 ؛ تثنيه 28:49 ؛ پيدايش 10:5)

باب 14 اول قرنتيان شامل چندين فرمان در رابطه با استفاده از هديه زبانها مي باشد. آيه 21 اين باب با نقل قول از آيه اشعيا 28:11 در مورد چگونگي استفاده از اين هديه براي شهادت عليه يهودي‌ها مي‌گويد: "كتاب آسماني مي‌فرمايد كه خدا قوم بيگانه‌اي را خواهد فرستاد تا پيغام او را به زبان بيگانه به آنها اعلام كنند..." اشعيا 28:11 به اين اصل بازمي‌گردد كه تصرف‌كنندگان اسرائيل به زبانهايي كه نمي‌دانستند با يهودي‌ها صحبت ميكردند. ترادف بين "زبانها" و "لبها" نشان ميدهد كه "زبانها" به معناي زبان خارجي بوده است. نشانه‌هاي بسيار ديگري در باب 14 اول قرنتيان وجود دارد. اين قسمت راجع به انتقاد تحت الهام پولس در مورد سوء استفاده از هدايايي الهي كه در كليساهاي بدوي انجام مي‌گرفت نيز مي‌باشد و البته اطلاعات بيشتري نسبت به طبيعت هداياي الهي زبان پيشگويي ارائه مي نمايد. اينك ما شرح كوتاهي در اين مورد خواهيم داد:

آيه 37 يك آيه كليدي مي باشد:

"اگر ادعا مي‌كنيد كه عطاي نبوت و يا ساير عطاياي روح‌القدس را داريد، پس بايد اولين كسي باشيد كه دريابيد آنچه مي‌گويم، احكام خود خداوند است."

اگر كسي مدعي برخورداري از هديه الهي معجزه مي‌باشد، پس بايد قبول كند كه دستورات فوق در مورد نحوه استفاده از اين قدرت توسط خداوند القاء شده است. آنانكه امروزه از اين دستورات اطاعت نمي‌كنند، بطور واضع فرامين الهام شده از جانب خداوند را زيرپا مي‌گذارند. آيه هاي 11 تا 17:

"و من از آنها سردرنمي‌آورم. اگر كسي به يكي از اين زبانها با من سخن بگويد، او براي من همچون يك بيگانه است و من هم براي او.

پس حال كه تا اين حد مشتاق عطاياي روح‌القدس هستيد، طالب بهترين آنها باشيد تا براي رشد تمام كليسا مفيد واقع شويد.

اگر كسي عطاي تكلم به زبانهاي غير را دارد، بايد دعا كند تا خدا به او عطاي ترجمه اين زبانها را نيز بدهد.

زيرا اگر به زباني دعا كنم كه آن را نمي‌فهمم، در واقع روح من دعا مي‌كند و خودم از آنچه مي‌گويم، بي‌خبرم.

پس چه كنم؟ بايد هم به زبانهاي غير دعا كنم و هم به زبان معمول: هم به زبانهاي غير سرود بخوانم و هم به زبان عادي تا همه بفهمند.

زيرا اگر شما خدا را به زباني شكر گوييد كه فقط روح خودتان مي‌فهمد، چگونه ديگران بتوانند به دعاي شكر‌گزاري شما آمين بگويند، در حاليكه نمي‌فهمند چه مي‌گوييد؟

شكي نيست كه شما بسيار عالي خدا را شكر مي‌گوييد، اما حاضرين بهره نمي‌برند."

تكلم به زباني كه حاضرين نمي فهمند، بي‌فايده است. ياوه‌گويي و ايجاد اصوات نامفهوم بيهوده است چرا كه نمي‌توان در انتهاي "دعايي" كه از سخناني نامفهوم تشكيل شده براستي يك "آمين" واقعي گفت. به ياد داشته باشيد كه "آمين" يعني "اينطور باشد" به معناي اينكه من قطعاً آنچه را كه در دعا گفته شده قبول دارم. پولس مي‌گويد: تكلم به زباني كه برادرانتان نمي‌فهمند، آنان را تقديس نمي‌كند.

آيه 19:

"اما وقتي با ديگران خدا را عبادت مي‌كنم، ترجيح مي‌دهم پنج كلمه به زباني سخن بگويم كه همه بفهمند و استفاده كنند، تا اين كه هزاران كلمه به زبانهاي غير تكلم كنم كه كسي نمي‌فهمد."

موضوع خيلي ساده است. يك جمله كوتاه در مورد مسيح و به زبان انگليسي براي من فايده بيشتري دارد تا اينكه ساعتها به موعظه فردي به زبان خارجي يا زبان غيرقابل‌فهم گوش فرا دهم.

آيه 22:

"پس مي‌بينيد كه سخن گفتن به زبانها، نشانه قدرت خدا براي ايمان‌داران نيست، بلكه نشانه‌ايست براي بي‌ايمانان. اما نبوت، يعني آوردن پيغام از جانب خدا، براي بي‌ايمانان نسيت بلكه براي ايمانداران."

بنابراين استفاده از زبان خارجي اساساً براي موعظه‌هايي از انجيل بود كه به خارج ميرفت. با اين حال امروزه اكثر ادعاها در مورد تصرف هديه زبان در ميان مؤمنان در تنهايي و تجربه‌هاي شخصي آنان مي‌باشد. مثالهايي بين اين افراد در رابطه با قدرت صحبت كردن معجزه‌آسا به زبان خارجي براي اشاعه انجيل بسيار به ندرت ديده مي‌شود. در اوايل دهه 1990 فرصت براي مؤعظه مسيح در اروپاي شرقي مهيا شد، ولي كليساهاي (اصطلاحاً) انجيلي بايد بخاطر محدوديتهاي زباني، ادبيات خود را به زبان انگليسي پخش ميكردند. مسلماً اگر هديه الهي زبان در تصرف آنان بوده است، آيا نبايد در اينجا از آن استفاده مي‌شد؟

آيه 23

"پس اگر يك بي‌ايمان يا كسي كه اين عطايا را ندارد، به جمع شما داخل شود و بشنود كه شما همه به زبانهاي غير تكلم مي‌كنيد، يقيناً تصور خواهد كرد كه ديوانه‌ايد."

دقيقاً همين اتفاق افتاد. مسلمانها و غير مسيحي‌هاي ديگر بطور مشابه رفتار عجيب آنانكه را كه در سراسر آفريقاي غربي ادعاي تصرف هديه الهي زبان را داشتند، مورد تمسخر قرار داده‌اند. حتي اگر يك مسيحي با‌شعور سري به يك گردهمايي پنجاهه بزند، قاعدتاً فكر مي كند كه اعضاي حاضر ديوانه مي باشند.

آيه 27

"اگر كساني مي‌خواهند به زبانهاي غير حرف بزنند، تعدادشان نبايد بيش از دو يا سه نفر باشد، آن هم به نوبت. يك نفر نيز بايد اين زبانها را ترجمه كند."

در هر مراسمي فقط احتياج بود كه 2 يا 3 نفر به زبانهاي خارجي صحبت كنند. بعيد است كه در هر جمعي تنوع زبان تكلم حاضرين بيش از 3 زبان باشد. اگر قرار بود كه در هر مراسمي صحبتهاي سخنران بيشتر از 2 بار ترجمه شود، هماهنگي مراسم از بين ميرفت. اگر هديه زبان در يك گردهمايي در مركز لندن كه مردم انگليسي درآن هستند و چندين توريست فرانسوي و آلماني هم حاضر مي‌باشند، تحت تصرف سخنران بود، احتمالاً سخنران اينگونه آغاز ميكرد:

پيشوا: Good evening (انگليسي)

اولين مترجم: Bon soir (فرانسه)

دومين مترجم: Guten abend (آلماني)

طبيعتاً آنان بايد به ترتيب پشت سرهم صحبت كنند و صحبت هم زمان آنها باعث گيج‌شدن جمع مي‌شود. با اين حال بخاطر طبيعت احساسي "صحبت كردن به زبانهاي خارجي"، اين پديده از صحبت كردن هم زمان بسياري از افراد پيش مي‌آيد. من اين را مشاهده كرده‌ام كه هنگاميكه يك نفر صحبت مي‌كند بقيه به سرعت تحت تأثير قرار مي‌گيرند كه همان كار را انجام دهند.

هديه الهي زبان، اغلب به همراه پيشگويي استفاده مي‌شد تا پيام الهام شده از طرف خداوند بواسطه هديه پيشگويي از طريق يك زبان خارجي (توسط هديه زبان) براي سخنران ارائه شود. مثالي براي استفاده از 2 هديه مذكور را مي توان در اعمال رسولان 19:6 مشاهده نمود. با اين حال اگر در يك گردهمايي در لندن، كه داراي شنونده‌هاي انگليسي و فرانسوي باشد، سخنران به زبان فرانسه صحبت كند، افراد انگليسي حاضر تعليمات لازم را نمي‌گيرند. بنابراين هديه الهي ترجمه زبانها بايد وجود داشته باشد تا همه متوجه سخنان بشوند. در مثال ما بايد گفته‌ها از فرانسوي به انگليسي ترجمه شوند. به همين شكل اگر توسط يكي از افراد فرانسوي سؤالي مطرح شود، با اينكه سخنران هديه الهي فرانسه صحبت كردن را بطور ناخودآگاه تصرف كرده، ولي بدون كمك نمي‌تواند متوجه سؤال مطرح شده بشود. و در اينجاست كه هديه الهي ترجمه لازم است.

بدون وجود فردي كه داراي هديه الهي ترجمه است، از هديه الهي زبان استفاده نمي شود: "... يك نفر نيز بايد اين زبانها را ترجمه كند. اما اگر كسي نباشد كه ترجمه كند، ايشان بايد در سكوت با خود و با خدا به زبانهاي غير سخن گويند" (اول قرنتيان 14:27.28) اين حقيقت كه بسياري از مدعيان استعداد "زبان" عصر جديد به زباني صحبتي مي كنند كه ديگران قادر به فهم آن نيستند و از مترجم هم استفاده نمي كنند، قطعاً حكم نافرماني از اين دستورات را دارد.

آيه‌هاي 32.33 :

"بعلاوه بياد داشته باشيد كه كساني كه عطاي نبوت دارند، بايد اين قدرت را هم داشته باشند كه ساكت بنشينند و منتظر نوبت خود باشند. خدا هرج و مرج را دوست ندارد، بلكه هماهنگي و نظم و ترتيب را."

بنابراين تصرف هداياي روح‌القدس نبايد با تجربه‌اي كه انسان را از واقعيتهاي طبيعي خارج مي سازد، مرتبط شود، پس: روح در اختيار كسي است كه از آن استفاده مي كند نه در اختيار قدرتي كه باعث مي‌شود آنها عملي غيرارادي انجام دهند. اغلب بطور اشتباه ادعا شده كه اهريمن يا "روحهاي شياطين" آناني را كه رستگار نمي شوند تحت تصرف خود قرار مي‌دهند (به فصل 3-6 رجوع شود)، و روح‌القدس نيز مؤمنان را تصرف مي‌نمايد. ولي قدرت روحي كه در آيه اول قرنتيان 14:32 از آن صحبت مي‌شود، براي دلايل خاصي تحت كنترل متصرف بود. علاوه براين، قبلاً هم نشان داده‌‌ايم كه اين قدرتهاي روح‌القدس در زمانهاي خاص به حواريون اهدا مي شد تا بتوانند كارهاي خاصي را انجام دهند، نه اينكه بطور دائم اين قدرت را دارا باشند.

آيه 34

" زنان در جلسات بايد ساكت باشند. آنها نبايد سخن بگويند بلكه گوش كنند و اطاعت نمايند، همانطور كه كتاب تورات فرموده است."

در اين مفهوم استفاده از هداياي الهي، بدون شك مسلم است كه يك زن در كليسا نبايد از اين هديه استفاده نمايد. اگر پديده كنوني صحبتهاي نامفهوم برحسب احساس هيجاني كه در يك جمع شنونده از فردي به فرد ديگر انتقال مي يابد قابل توضيح باشد، پس بايد انتظار رود كه اين فرمان عمدتاً مورد توجه قرار نگيرد. زنان، بچه‌ها و البته هرشخص حاضر با فكري آماده مي تواند تحت تأثير چنين محركي قرار بگيرد و در نتيجه صداهاي نامفهومي را از خود در بياورد كه هديه زبان تلقي شود.

برتري زنان در برخورداري از هداياي " صحبت كردن به زبان خارجي" و "نبوت" در كليساهاي مدرن به دستور واضحي كه اين آيه ميدهد، منطبق نيست. اين نظريه احمقانه و مسخره كه پولس از زنان متنفر بود، در چند آيه جلوتر نفي مي شود: "اگر ادعا مي‌كنيد كه عطاي نبوت و يا ساير عطاياي روح‌القدس را داريد، پس بايد اولين كسي باشيد كه دريابيد آنچه مي‌گويم، احكام خود خداوند است." (اول قرنتيان 14:37)، و نه فرامين شخصي پولس.

4-2 استرداد هدايا

هداياي معجزه‌آساي روح خداوند پس از بازگشت مسيح مجدداً توسط مؤمنان براي تبديل دنياي كنوني به ملكوت خداوند مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

براي همين، اين هدايا را "نيروهاي عالم آينده"(عبرانيان 6:4.5) ناميده‌اند. و آيات يوئيل 29-2:26 فراواني هداياي الهي بعداز توبه بني‌اسرائيل را توصيف مي نمايد. اين حقيقت كه هدايا بعداز بازگشت مسيح به مؤمنان داده مي شود، ثابت مي‌كند كه اينك تحت تصرف مردم نمي‌باشند و به هر مسيحي كه از كتب مقدس و اتفاقات دنيا آگاهي دارد نشان مي‌دهد كه بازگشت مسيح نزديك مي باشد (به ضميمه 3 رجوع شود).

پيش‌گويي‌هاي انجيل به وضوح نشان ميدهد كه در زماني بين قرن اول، هنگاميكه هدايا (قدرتها) تحت تصرف بودند، و ظهور مجدد مسيح، هدايا بازگيري مي شوند:

"همه عطايايي كه خدا به ما مي‌بخشد، روزي به انتها خواهد رسيد. نبوتها، سخن گفتن به زبانها و دانستن علم و اسرار، روزي پايان خواهد پذيرفت. درحال حاضر با وجود تمام اين عطايا، علم و نبوتهاي ما جزئي و نارساست. اما زماني كه از هر جهت كامل شديم، ديگر نيازي به اين عطايا نخواهد بود و همه از بين خواهند رفت" (اول قرنتيان 10-13:8). در نتيجه مسلم است كه هدايا "موقتي" مي‌باشند. (G.N.B)

هداياي الهي كه در قرن اول داده شده بايد "هنگاميكه آنچه كه كامل است ظهور نمايد" بازگيري مي‌شدند. اين موضوع نمي‌تواند به زمان بازگشت مسيح اشاره داشته باشد، چرا كه در آن زمان هدايا بايد دوباره اهدا شوند. كلمه يوناني كه به كلمه "كامل" ترجمه شده به معناي "آن چيزي است كه پر و كامل باشد" و لزوماً به معناي چيزي كه عاري از گناه مي‌باشد، نيست.

در واقع "اين چيز كامل"، جايگزين معرفت ناقصي كه مسيحيان اوليه، بخاطر پيشگويي‌ها دارا بودند، خواهد شد. به ياد داشته باشيد كه پيش‌گويي، همان قدرت بيان كردن تحت الهام كلام خداوند است. پس مكتوب همين كلمات، كتاب مقدس را تشكيل مي‌دهد.

در قرن اول، يك مؤمن معمولي كسر كوچكي از عهد جديد را كه ما اينك از آن آگاه هستيم، مي‌شناخت. وي برخي از پيشگويي‌ها را از بزرگان كليسايش و راجع به چند مبحث عملي مي‌شنيد. او نماي كلي زندگي مسيح را مي‌دانست و شايد نوشته‌هاي يك يا دو نامه پولس را شنيده بود. ولي هنگاميكه كلمات نبوت كه همان پيشگويي‌هاي تحت الهام خداوند بودند مثبوت شده و سپس منتشر گرديد تا در دسترس همگان قرار گيرد، در نتيجه ديگر احتياجي نبود كه كسي هديه الهي نبوت را تحت تصرف داشته باشد. بنابراين آن چيزي كه كامل بود و جايگزين ابزار و هداياي الهي شد، همان عهد جديد بود:

"در واقع تمام قسمتهاي كتاب مقدس را خدا الهام فرموده است. از اين جهت براي ما بسيار مفيد مي‌باشد، زيرا كارهاي راست را به ما مي‌آموزد، اعمال نادرست را مورد سرزنش قرار مي‌دهد و اصلاح مي‌كند، و ما را بسوي زندگي خداپسندانه هدايت مي‌نمايد. خدا بوسيله كلامش ما را از هر جهت آماده و مجهز مي‌سازد تا به همه نيكي نماييم." (دوم تيموتائوس 3:16.17)

آن چيزي كه تكامل را به همراه دارد "كتاب مقدس كامل" است. پس هنگاميكه " كتاب‌مقدس كامل" تحت الهام، بصورت مكتوب درآمد، "آن چيزي كه كامل بود" به دست ما رسيده و هداياي الهي معجزه‌آسا بازگيري شدند.

اكنون آيات افسسيان 14-4:8 اين معما را به خوبي حل مي‌نمايد:

"وقتي او(عيسي) پس از مرگ زنده شد... به مردم هدايايي بخشيد... تا بدينوسيله باعث پيشرفت بدن مسيح بشوند: تا سرانجام همه ما ايمان يكسان داشته باشيم(يعني يك ايمان) و همه در او به رشد كامل برسيم، بطوري كه از او كاملاً پر شويم... در آنصورت ديگر مانند اطفال نخواهيم بود كه در اثر سخنان ديگران و دروغهايي كه براي گمراهي ما مي‌گويند، هر لحظه نسبت به ايمانمان تغيير عقيده بدهيم."

هدايا الهي قرن اول بايد تا زمان كمال يا بلوغ انسان اهدا مي شد و در آيات دوم تيموتائوس 16.17: 3 آمده است كه: "مرد خدا كامل است" و اين بدليل قبول كردن راهنمايي تمام قسمتهاي كتب مقدس مي‌باشد. در آيه كولسيان 1:28 هم آمده كه تكامل از اجابت كلمات خداوند بدست مي‌آيد. هنگاميكه تمام كتاب ‌مقدس در دسترس قرار بگيرد، ديگر هيچ بهانه‌اي براي سردرگمي به سبب تعاليم چندگانه‌اي كه توسط كليساها‌ي مختلف ارائه مي شود، وجود ندارد.

فقط يك انجيل وجود دارد و " كلام تو راست است." (يوحنا 17:17) و از طريق مطالعه آن مي توانيم "احديت ايمان" را بيابيم، همان ايماني كه در آيه افسسيان 4:13 از آن صحبت شده است. بنابراين مسيحيان واقعي به تصرف آن ايمان واحد دست يافته‌اند و بواسطه "آن چيزي كه كامل است" يا همان كلام مكتوب و كامل خداوند، تكامل يافته‌اند.

توجه داشته باشيد كه چگونه آيه افسسيان 4:14 قرار داشتن قرار داشتن ابزار و هداياي معجزه‌آسا در دست انسان را به طفوليت معنوي تشبيه كرده و اينكه در مورد پيش‌گويي چگونه بناست هداياي معجزه‌آسا بازپس‌گيري شوند. در آيه اول قرنتيان 13:11 نيز همين مطلب گفته شده است. فخرفروشي به سبب تصرف هداياي الهي نشانه بلوغ معنوي نمي‌باشد. پيشرفتي كه خواننده اين كلمات بايد بدان دست يابد، درك عميق‌تر كلام مكتوب خداوند، لذت بردن بخاطر كمال مكاشفه خداوند به ما از طريق كلامش و جوابگويي به آن از طريق اطاعت توأم با تواضع است.

فصل 2: پرسش‌ها

1- كداميك از كلمات زير معاني واژه "روح" مي باشند؟

الف) قدرت

ب) مقدس

ج) دم

د) غبار

2- روح‌القدس چيست؟

الف) يك انسان

ب) قدرت

ج) قدرت الهي

د) بخشي از تثليث

3- كتاب‌مقدس چگونه نوشته شد؟

الف) مردم عقايد خودشان را نوشتند

ب) مردم عقايدشان را راجع به معناي خداوند نوشتند

ج) از طريق الهام روح الهي توسط مردم نوشته شد

د) بخشي از آن الهام گرفته شد و بخشي از آن بدون الهام نوشته شد.

4- كداميك از جمله‌هاي ذيل دلايل اهداي هداياي معجزه‌آسا مي باشد؟

الف) براي تأييد موعظه‌هاي شفاهي مطالب انجيل

ب) براي ايجاد كليساهاي اوليه

ج) براي وادار ساختن مردم كه افراد صالحي باشند

د) براي نجات حواريون از مشكلات شخصي

5- از كجا مي‌توانيم حقيقت خداوند را بياموزيم؟

الف) تاحدي از طريق كتاب مقدس و تا حدي از طريق فكرهاي خودمان

ب) از طريق گفته‌هاي مستقيم روح‌القدس، جدا از خواندن انجيل

ج) فقط از طريق انجيل

د) از طريق كشيشان و پيشوايان مذهبي

**فصل 3: وعده هاي خدا**

1-3 وعده هاي خدا: مقدمه

ما تا اين مرحله از مطالعاتمان با درك وسيعي از خداوند و نحوه عملكرد وي آشنا شده‌ايم و در طي اين مسير موارد ابهام در اين زمينه را از ميان برداشته‌ايم. اينك مي‌خواهيم با ديدي مثبت‌تر و با انجام فرامين وي به چيزهايي كه خداوند " به دوستداران خود وعده داده است"(يعقوب 1:12 و 2:5) نگاه كنيم. (يوحنا 14:15)

وعده‌هاي خداوند در عهد عتيق چيزهايي است كه اميد واقعي مسيحيان را در برمي‌گيرد. پولس در محاكمه‌اش راجع به اجر آينده و اينكه آماده است كه همه چيزش را براي آن از دست بدهد صحبت ميكرد. " ولي اين همه تهمت كه به من زدند، به اين علت است كه من در انتظار انجام آن وعده‌اي مي‌باشم كه خدا به اجداد ما داده است...همين اميدي كه... آن را در من محكوم مي‌كنند."(اعمال رسولان 26:6.7) او اكثر زندگي اش را به موعظه گذرانده بود. "ما براي همين به اينجا آمده‌ايم تا اين پيغام را به شما نيز برسانيم و بگوييم كه خدا عيسي را زنده كرده است. اين همان وعده‌ايست كه خدا به اجداد ما داد و حالا در زمان ما به آن وفا كرده است."(اعمال رسولان 13:32.33) پولس توضيح مي‌داد كه باور داشتن آن وعده‌ها، اميد احياي مردگان، ظهور دوم مسيح براي قضاوت، و ملكوت خداوندي را در دلها زنده مي كند (اعمال رسولان 24:25و 28:20.31).

مصاديق بارز فوق، اين افسانه را كه عهد عتيق فقط تاريخ بي هدفي از اسرائيل است و راجع به زندگي ابدي صحبتي نمي كند، از بين مي برد. خداوند 2000 سال پيش بطور ناگهاني تصميم نگرفت كه از طريق مسيح به ما زندگي ابدي عطا كند، بلكه خداوند اين قصد را از اول داشته است:

(وعده اين زندگي جاويد را خدا حتي پيش از آفرينش جهان داده بود، و براي همه ما مسلم است كه خدا هرگز دروغ نمي‌گويد. اما در زمان مناسب، خدا اين وعده را در پيغام نجات‌بخش انجيل آشكار ساخت."(تيطوس 1:2.3)

" اين كلمات حيات‌بخش از جانب خدا آمد و خود را بر ما آشكار فرمود."(اول يوحنا 1:2)

با توجه به اينكه خداوند از ابتدا قصد اعطاي زندگي ابدي به مردمانش داشته، امكان ندارد كه وي در طي 4000 سالي كه با مردمانش سروكار داشته و در عهد عتيق به ثبت رسيده است، در اين مورد سكوت اختيار كرده باشد. در واقع عهد عتيق پراز پيش‌گويي‌ها و وعده هايي است كه هركدام جزئيات بيشتري از اين اميد را كه خداوند براي بندگانش محيا كرده، نشان ميدهند. به همين دليل است كه درك وعده‌هاي خداوند به پدرهاي يهوديمان براي رستگاريمان حياتي ميباشد. و اين تا حدي است كه پولس به ايمان آوردندگان افسس يادآوري كرد كه قبل از اينكه اين چيزها را بدانند "كاملاً جدا از مسيح زندگي مي‌كردند و دشمنان فرزندان خدا بودند و هيچيك از وعده‌هاي اميد‌بخش خدا شامل حالشان نمي‌شد. آنها گمراه و بي‌خدا و نااميد بودند" (افسسيان 2:12). با اين حال بدون شك آنها فكر ميكردند كه باورهاي غير مسيحانه قبليشان هم به آنها اميد ميداده و خدا را به آنها معرفي ميكرده است. ولي اهميت نشناختن وعده‌هاي خداوند در عهد عتيق بسيار جدي است و در واقع به معني " نداشتن اميد و بدون خداوند ماندن در دنيا " مي‌باشد. به يادآوريد كه پولس چگونه اميد مسيحيت را به اين شكل توصيف نمود: " آن وعده‌اي كه خداوند به اجداد ما( قوم يهود) داده است." (اعمال رسولان 26:6)

اين واقعيت كه تعداد كمي از كليساها به اين قسمتهاي عهد عتيق تأكيد مي كنند، درحاليكه بايد عكس اين باشد بسيار غمناك است. مسيحيت به يك مذهب براساس عهد جديد و حتي بدتر از آن، براساس تعداد كمي از آيات عهد جديد، تنزل يافته است. مسيح مشخصاً بر گرايش صحيح تاكيد كرده است: "اگر به سخنان موسي و انبيا توجهي ندارند (پنج كتاب اول كه وي نوشت)، حتي اگر كسي از مردگان هم نزد ايشان برود، به سخنان او توجه نخواهند كرد به راه راست هدايت نخواهند شد." (لوقا 16:31)

فكر عادي ممكن است به اين نتيجه برسد كه ايمان به رستاخيز مسيح كافي مي‌باشد، ولي مسيح گفته است كه بدون درك قوي عهد عتيق، امكان اجراي اين امر بصورت كامل وجود ندارد.

به عقيده مسيح سقوط باور حواريون بعداز مصلوب ساختن مسيح بخاطر عدم توجه كافي آنها به عهد عتيق بوده است:

" آنگاه عيسي به ايشان فرمود:«چقدر شما نادان هستيد! چرا اينقدر برايتان دشوار است كه به سخنان انبيا ايمان بياوريد؟ آيا ايشان بروشني پيشگويي نكرده‌اند كه مسيح پيش از آنكه به عزت و جلال خود برسد، مي‌بايست تمام اين زحمات را ببيند؟» سپس تمام پيش‌گويي‌هايي را كه درباره خودش در تورات و كتابهاي ساير انبيا آمده بود، براي آنان شرح داد."(لوقا 24:25.27)

توجه داشته باشيد كه وي چگونه برنحوه صحبت كردن تمامي عهد عتيق از خودش تأكيد مي كند. اينچنين نبوده كه حواريون هرگز كلمات عهد عتيق را نخوانده و يا نشنيده باشند، ولي قاعدتاً هيچگاه آنها را عميقاً درك نكرده و در نتيجه نتوانستند بطور واقعي آن را باور نمايند. بنابراين درك صحيح كلام خداوند و نه فقط خواندن آن براي پيشبرد يك ايمان واقعي ضروري مي باشد. يهودي‌ها در رابطه با خواندن عهد عتيق شديداً متعصب بودند (اعمال رسولان 15:21)، ولي از آنجاييكه ربط آنرا به مسائل مسيح و انجيل درك نمي‌كردند، به آن باور واقعي نداشتند و بنابراين مسيح به آنها گفت:

"شما حتي به موسي ايمان نداريد، چون اگر داشتيد، به من هم ايمان مي‌آورديد، براي اين كه موسي در كتاب تورات درباره من نوشته است. و چون نوشته‌هاي او را قبول نداريد، به من نيز ايمان نمي‌آوريد."(يوحنا 5:46.47)

علي رغم اينكه آنها كتاب مقدس را خيلي بسيار مطالعه مي‌كردند، ولي پيغام واقعي آن را كه راجع به مسيح بود نمي‌ديدند، درحاليكه دوست داشتند فكر كنند كه رستگاريشان تضمين شده است. مسيح بايد به آنها مي گفت:

"«شما كتاب آسماني را با دقت بخوانيد،(اعمال رسولان 17:11) چون عقيده داريد كه به شما زندگي جاويد مي‌دهد. در صورتي كه همان كتاب به من اشاره مي‌كند و مرا به شما معرفي مي‌نمايد." (يوحنا 5:39)

اين امر مي تواند در رابطه با بسياري از افراديكه داراي آگاهي مختصر از برخي از وقايع و تعاليم عهد عتيق هستند نيز صدق نمايد. اين معرفتي است كه آنها بطور اتفاقي دريافت كرده اند. آنها پيغام اعجاب‌انگيز مسيح و انجيل ملكوت خداوند را هنوز درك نكرده اند. قصد ما در اين قسمت اين است كه شما را با نمايش معاني واقعي وعده هاي اصلي عهد عتيق از اين موقعيت بيرون آوريم.

- در باغ بهشت

- به نوح

- به ابراهيم

- به داود

اطلاعات در رابطه با اين مباحث در 5 كتاب اول انجيل (پيدايش تا تثنيه) كه توسط موسي و پيامبران عهد عتيق نوشته شده، يافت مي شود. تمام عناصر انجيل مسيحيت را مي توان اينجا پيدا نمود. پولس توضيح ميداد كه موعظه او راجع به انجيل هيچ چيز غيراز آن چيزهايي را كه موسي و پيامبران گفته اند نمي باشد و اينكه "پيغام من همان است كه پيغمبران خدا و موسي به مردم تعليم مي‌دادند، مسيح كه مي‌بايست درد و رنج بكشد و اولين كسي باشد كه پس از مرگ زنده شود تا به اين وسيله، به زندگي يهود و غيريهود روشنايي ببخشد."(اعمال رسولان 26:22.23) و حتي در روزهاي آخرهم گفته ها همانطور باقي مانده بود: "پولس درباره ملكوت خدا و عيسي مسيح براي ايشان صحبت كرد. او از صبح تا عصر از پنج كتاب موسي و كتب پيامبران براي سخنان خود دليل مي‌آورد"(اعمال رسولان 28:23).

اميد پولس، آن مسيح عظيم‌الشأن، بايد همان اميدي باشد كه به ما انگيزه مي بخشد؛ چرا كه همان نور پرشكوه در انتهاي تونل زندگيش بود و بايد براي هر مسيحي واقعي هم همينطور باشد. با اين انگيزه ما اينك مي توانيم " متون آسماني را بكاويم ".

2-3 وعده هاي بهشتي

داستان تأثرانگيز انسان در فصل 3 پيدايش بيان شده است. مار بزرگ براي بازگويي اشتباه كلمات خداوند و وسوسه حوا در عدم فرمانبرداري از خداوند نفرين شد. مرد و زن براي عدم اطاعت از فرمان الهي مجازات شدند. ولي هنگاميكه خداوند كلمات زير را به مار مي گويد اشعه اي از اميد وارد اين تصوير تاريك مي شود:

"بين تو و زن، و نيز بين ذريه تو و ذريه زن، خصومت مي گذارم. ذريه زن سر تو را خواهد كوبيد و تو پاشنه وي را خواهي زد." (پيدايش 3:15)

اين آيه بسيار پرمفهوم مي باشد و ما بايد به دقت چيزهاي مختلفي را كه در آن دخيل هستند مشخص نماييم. " ذريه " به معناي فرزند يا زادگان ميباشد ولي در عين حال مي تواند به مردمي كه به آن " ذريه " خاص مربوط مي باشند برگردد. بعداً خواهيم ديد كه "ذريه" ابراهيم، مسيح بود (غلاطيان 3:16)، ولي اگر ما از طريق تعميد " در " مسيح هستيم پس ذريه آن هم هستيم (غلاطيان 29-3:27). كلمه " ذريه " در ضمن به مسئله اسپرم هم برميگردد (اول پطرس 1:23) بنابراين يك ذريه واقعي مشخصه‌هاي پدرش را دارا خواهد بود.

براين اساس ذريه مار بايد به آن چيزهايي بازگردد كه داراي شباهت خانوادگي به مار باشد:

- تحريف كلمات خداوند

- دروغ گفتن

- تشويق ديگران به گناه

ما در فصل 6 خواهيم ديد كه يك شخص واقعي نيست كه اين كارها را مي كند بلكه درون ما افراد ذيل وجود دارد:

- "بدن قبلي ما" كه اسير گناه بود(روميان 6:6)

- " انسان بي ايمان"(اول قرنتيان 2:14)

- " طبيعت كهنه و گناه آلود كه براثر شهوات فريبنده فاسد و فاسدتر مي شود" (افسسيان 4:22)

- "طبيعت كهنه و فاسد شما با اعمالش" (كولسيان 3:9)

اين " مرد " گناهكار درون ما همان " شيطان " كتاب مقدس است كه ذريه مار مي باشد.

ذريه زن بايد حالت انحصاري خاصي ميداشت "تو پاشنه وي را خواهي زد." (پيدايش 3:15) اين فرد بايد ذريه مار، يا همان گناه را از بين مي برد – "ذريه زن سر تو را خواهد كوبيد" زدن بر سر مار، با توجه به اينكه سر مار حاوي مغزش مي‌باشد، علامت مرگ است. تنها فردي كه مي تواند ذريه زن باشد مسيح است:

عيسي مسيح مرگ را( بوسيله صليب) از بين ‌برد (و بنابراين قدرت گناه را نيز از بين برد- روميان 6:23) "و به ما راه ورود به زندگي جاويد را نشان داد كه همانا ايمان آوردن به پيغام انجيل اوست. " (دوم تيموتائوس 1:10)

" خدا فرزند خود عيسي‌ مسيح را در بدني مانند بدن انساني ما به اين جهان فرستاد، با اين تفاوت كه بدن او مثل بدن ما تحت سلطه گناه نبود." يعني ذريه مار (روميان 8:3)

"اما مي دانيد كه مسيح انسان شد تا بتواند گناهان ما را پاك سازد." (اول يوحنا 3:5)

"و تو نام او را عيسي (يعني نجات دهنده) خواهي نهاد چون او قوم خود را از گناهانشان خواهد رهانيد." (متي 1:21)

مسيح در واقع "از يك زن ساخته شده بود" (غلاطيان 4:4) يعني همان پسر مريم، با اين حال خداوند پدر وي بود. بنابراين در اين حالت نيز وي بااينكه توسط خدا و بگونه اي كه هيچ مرد ديگري بوجود نيامده، آفريده شده ولي ذريه زن مي باشد. اين ذريه زن بايد موقتاً توسط گناه يا همان ذريه مار مجروح مي شد "تو پاشنه وي را خواهي زد." (پيدايش 3:15) اگر يك مار پاي انسان را نيش بزند در مقايسه با كوبيدن بر سرمار يك جرح موقتي محسوب مي شود. بسياري از اصطلاحها داراي ريشه مقدس ميباشند براي مثال: " بر سرت خواهدكوبيد " (به معناي متوقف كردن كامل امري يا چيزي ) قاعدتاً براساس اين رسالت مسيح كه برسرمار كوبيده پايه ريزي شده است.

محكوميت گناه، يا همان ذريه مار، اساساً توسط قرباني شدن مسيح بر روي صليب حاصل شد. توجه داشته باشيد كه در آيات بالا چگونه از پيروزي مسيح برگناه در زمان دستوري گذشته صحبت شده است. بنابراين منظور از جرح موقت پاي مسيح در واقع اشاره به مرگ وي به مدت 3 روز دارد.

احياي مجدد مسيح ثابت مي كند كه جرح وي در مقايسه با ضربتي كه وي بر گناه زده موقتي بوده است. جالب است كه در سوابق تاريخي كه مربوط به كتاب مقدس نمي باشد، گفته شده كه قرباني هايي كه مصلوب مي شوند توسط ميخ و از طريق پاشنه پا به صليب متصل مي گردند. بنابراين مسيح در طي مرگش "پاشنه پايش مجروح شده بود." در اشعيا 53:4.5 شرح داده شده كه مسيح توسط خداوند و در طي مرگش روي صليب مجروح گشته است. اين به سادگي اشاره به پيشگويي پيدايش 3:15 دارد كه مسيح توسط ذريه مار مجروح خواهد شد. اگرچه، نهايتاً خداوند كارش را از طريق شيطاني كه مسيح با آن روبرو شده بود انجام داد، ولي در اينجا بعنوان كسي كه جرح را انجام داده توصيف شده است.(اشعيا 53:10) وي اين كار را از طريق كنترل كردن نيروهاي شيطاني كه پسرش را مجروح كردند انجام داد و بنابراين خداوند همچنين از طريق تجارب شيطاني هركدام از فرزندانش هم عمل مي كند.

تضاد امروزي

ولي ممكن است اين سؤال برايتان پيش آمده باشد كه: "اگر مسيح مرگ و گناه (ذريه مار) را از بين برده پس چرا اينها حتي امروز هم وجود دارند؟" جواب اين سؤال اين است كه مسيح بر روي صليب قدرت گناه درخودش را از بين برد: پيش‌گويي اساساً در رابطه با تضاد بين مسيح و گناه است. اين بدان معناست كه چون وي ما را دعوت كرده كه در پيروزي اش سهيم باشيم پس نهايتاً ما هم مي توانيم بر مرگ و گناه غالب شويم. آنهايي كه براي سهيم شدن در پيروزي دعوت نشدند و يا اين پيشنهاد را قبول نمي كنند البته كماكان گناه و مرگ را تجربه خواهند كرد. با اينكه مرگ و گناه توسط ايمان‌آورندگان واقعي، توسط پيوندشان با ذريه زن از طريق تعميد به مسيح هم تجربه مي شود(غلاطيان 29-3:27) ولي آنها مي توانند از گناهانشان پاك شوند و در نهايت از مرگ كه نتيجه گناه است نجات يابند. بنابراين از جنبه اي مسيح روي صليب "مرگ را از بين برد"(دوم تيموتائوس 1:10) ولي با اين حال فقط هنگامي مردم ديگر نمي ميرند و ديگر مرگ در زمين ديده نمي شود كه كار خداوند با زمين در آخر هزاره تمام شود. "زيرا سلطنت مسيح(در اولين مرحله حكومت خدا) تا زماني خواهد بود كه همه دشمنان خود را نابود سازد. آخرين دشمن او مرگ است، كه آن هم بايد مغلوب و نابود شود." (اول قرنتيان 15:25،26)

اگر ما به " درون مسيح تعميد " مي شويم پس وعده هايي كه در رابطه با مسيح داده شده، مانند وعده‌هايي كه در پيدايش 3:15 آمده، مربوط به ما نيز مي‌شوند. آنها ديگر فقط بخشهاي جالب كتاب مقدس تلقي نخواهند شد بلكه وعده‌هايي هستند كه مستقيماً به ما داده شده است. ما نيز بعنوان ذريه زن پيروزي گناه برخودمان را براي كوتاه مدت تجربه خواهيم نمود و ما نيز مانند مسيح از پاشنه پا مجروح خواهيم شد و خواهيم مرد، مگر آنكه خداوند در زمان زندگي ما بازگردد. ولي اگرما واقعاً ذريه زن هستيم پس اين جرح، موقت خواهد بود. آنهاييكه از طريق غرقه شدن بر آب بشكل درست، تعميد به مسيح مي‌شوند خود را به مرگ و احياي وي، از طريق نماد برخاستن از آب مرتبط مي سازند (به روميان 5-6:3 رجوع كنيد).

اگر ما ذريه واقعي زن هستيم پس زندگيمان كلمات پيدايش 3:15 را منعكس خواهد كرد – و يك احساس دائمي تضاد بين صحيح و غلط درون ما وجود خواهد داشت. پولس، حواري بزرگ، يك تضاد اسكيزوفرني‌وار بين گناه و خويشتن واقعيش را كه درونش طغيان داشت توصيف ميكرد.(روميان 25-7:14)

بعداز غسل تعميد بر اين تضاد با گناه كه بطور طبيعي در وجود ما مي باشد افزوده مي‌شود و اين افزايش در تمام روزهاي زندگي ما ادامه يايد. از طرفي خيلي مشكل است چرا كه قدرت گناه زياد است ولي از طرفي هم مشكل نيست چرا كه ما مي بينم كه همراه با مسيحي هستيم كه قبلاً جنگيده و در اين تضاد پيروز شده است. توجه داشته باشيد كه چگونه مؤمنان بصورت زن توصيف شده‌اند، درست مثل اينكه ما با ذريه زن بودن، همان زن هستيم.(افسسيان 32-5:23)

همانطور كه ذريه زن نشان دهنده مسيح و آنهايي است كه مي خواهند مشخصه هاي وي را داشته باشند ذريه مار حكايت از گناه (شيطان كتاب مقدس) و آنهايي دارد كه آزادانه مشخصه هاي گناه و مار را به نمايش مي گذارند. اينگونه افراد كلام خداوند را نشنيده گرفته و يا آن را تحريف مي نمايند، كه نهايتاً براي آنها ننگ گناه و دوري از خداوند را به همراه دارد، اين همان اتفاقي است كه براي آدم و حوا افتاد. با توجه به اينكه در واقع اين يهوديان بودند كه مسيح را كشتند – ذريه زن را از ناحيه پا مجروح ساختند – انتظار ميرود كه آنها مثالهاي اوليه ذريه مار باشند. اين امر توسط يحيي تعميددهنده و مسيح تأييد شده است:

"اما وقتي يحيي ديد كه عده زيادي از روحانيون متظاهر و رهبران قوم نزد او مي آيند تا تعميد گيرند، به ايشان گفت: اي افعي زادگان، چه كسي به شما گفت كه مي توانيد از غضب آينده خدا بگريزيد؟" (متي 3:7)

"عيسي كه فكر ايشان را درك مي كرد، فرمود:... اي مارها، شما كه باطنتان اينقدر بد است، چگونه مي توانيد سخنان نيكو و درست برزبان بياوريد؟" (متي 12:25،34)

دنيا، حتي دنياي مذهبي هم داراي اين مشخصه‌هاي مارگونه ميباشد. فقط آنهاييكه به مسيح تعميد شده اند با ذريه زن در پيوند هستند. و بقيه در درجه هاي مختلف ذريه مار مي باشند. نحوه برخورد مسيح با مردمي كه ذريه مار بودند بايد الگوي ما باشد:

- وي با روح عشق و اهميت واقعي براي آنان موعظه ميكرد، اما

- با اين حال نمي گذاشت كه نحوه فكر و عمل آنها وي را تحت تأثير بگذارد، و

- از طريق نحوه زندگيش شخصيت مهربان خداوند را نشان ميداد.

با اين حال بخاطر همين آنها از مسيح متنفر بودند. تلاش او براي فرمانبرداري از خداوند حس حسادت آنها را برمي انگيخت. حتي خانواده (يوحنا 7:5 و مرقس 3:21) و دوستان نزديك وي (يوحنا 6:66) بين خود و مسيح فاصله ايجاد كردند و برخي حتي از وي دوري گزيدند. پولس هم هنگاميكه براي كسانيكه زماني هنگام سختي و خوشحالي در كنار وي بودند زاري مي كرد همين امر را تجربه كرد:

"اگر حقايق را مي گويم، چرا مرا دشمن خود مي دانيد؟" (غلاطيان 16-4:14)

واقعيت هيچگاه همگاني نمي باشد – دانستن آن و زندگي كردن با آن آنطور كه بايد هميشه نوعي مشكل براي ما ايجاد مي‌كند و گاهي هم منجر به آزار و اذيت شخص مي شود:

"و همچنان كه اسحاق، پسر وعده، از دست اسماعيل، پسر كنيز، آزار مي ديد، ما نيز كه از روح‌القدس از نو تولد يافته‌ايم، از دست آناني كه مي خواهند شريعت يهود را برما تحميل كنند، آزار مي بينيم." (غلاطيان 4:29) (با شناخت واقعي كلام خداوند - اول پطرس 1:23)

اگر ما بطور واقعي با مسيح يگانه هستيم بايد گوشه‌اي از زجرهايي را كه وي كشيده تجربه كنيم تا بتوانيم در اجر بزرگش هم سهيم باشيم. بازهم پولس يك مثال بي همتا در اين رابطه آورده است:

"اما من حاضرم در راه برگزيدگان خدا بيش از اينها زحمت ببينم تا ايشان نيز نجات و جلال جاوداني را از عيسي‌مسيح بيابند. اگر بخاطر مسيح زحمت ببينم و در راه او كشته شوم، در آسمان زندگي را با او از سرخواهم گرفت. اين واقعيت مرا تقويت و تسلي مي بخشد. اگر فكر مي كنيم كه در اين دنيا، خدمت كردن به او بسيار دشوار است، خوب است بياد آوريم كه روزي فرا خواهد رسيد كه در كنار او خواهيم نشست و با او سلطنت خواهيم نمود." (دوم تيموتاموس 12-2:10)

"اگر مرا اذيت كردند، شما را نيز اذيت خواهند كرد... مردم دنيا شما را اذيت خواهند كرد، از اينرو كه شما از آن منيد."(يوحنا 15:20.21)

- يعني: چرا كه ما بنام مسيح تعميد شده ايم(اعمال رسولان 2:38 و 8:16)

هنگام روبرو شدن با چنين آيه هايي وسوسه انگيز است كه انسان اين منطق را پيش ميگيرد كه: "اگر ارتباط داشتن با مسيح، يا همان ذريه زن، در اين مقوله است ترجيح ميدهم كه ارتباطي نداشته باشم" ولي البته هيچگاه از ما انتظار نمي رود كه كاري انجام دهيم كه از نظر منطقي قدرت تحمل آن را نداشته باشيم. در عين حال براي اتحاد كامل با مسيح احتياج به ازخود‌گذشتگي مي باشد و پيوستن با وي چنان اجر شكوهمندي را داراست كه "آزارهاي كنوني در مقايسه با شكوهي كه برما متجلي خواهد شد ناچيز خواهد بود." و حتي اينك از خود گذشتگي وي به ما كمك مي كند كه با دعا كردن از مصائب زندگي بگذريم و در كنار خداوند احساس قدرت بنماييم و مي توانيم اطمينان با شكوهي را كه در بسياري از كتب مقدس Carelinks برآن تأكيد شده به آن اضافه نماييم:

"اطمينان داشته باشيد كه خدا نخواهد گذارد كه بيش از حد توانايي خود وسوسه شويد، و به شما قدرت خواهد بخشيد تا بتوانيد در برابر آن تاب بياوريد."(اول قرنتيان 10:13)

" اين چيزها را گفتم تا خيالتان آسوده باشد. در اين دنيا با مشكلات و زحمات فراوان روبرو خواهيد شد؛ با اين حال شجاع باشيد، چون من در دنيا پيروز شده ام." (يوحنا 16:33)

"پس در مقابل تمام اين چيزهاي عالي، چه بگوييم؟ اگر خدا با ماست، چه كسي مي تواند به ضد ما باشد؟" (روميان 8:31)

3-3 وعده هاي خدا به نوح

با پيشرفت تاريخ بشريت پس از آدم و حوا انسان به طور روزافزوني شرور گشت. همه چيز به مرحله‌اي رسيد و تمدن بقدري از نظر اخلاقي آشفته شده بود كه خداوند تصميم گرفت تمام آن نظام را به غير از نوح و خانواده اش، از بين ببرد. به نوح دستور داده شد كه كشتي‌اي بسازد و نماينده اي از هر حيوان روي آن بگذارد تا هنگاميكه دنيا بواسطه سيل از بين ميرود آنها زنده بمانند. البته دلايل علمي زيادي وجود دارد كه علاوه بر گفته هاي كتب مقدس نشان ميدهد كه اين سيل واقعاً اتفاق افتاده است. توجه داشته باشيد كه زمين (اين كره واقعي) به كلي از بين نرفت و فقط نظام شرور برقرار در زمين از بين رفت: "همه جانداران روي زمين يعني حيوانات اهل و وحشي، خزندگان و پرندگان با آدميان هلاك شدند." (پيدايش 7:22) مسيح (متي 24:37) و پطرس (دوم پطرس 12-3:6) هردو داوري نازل شده بر دنياي نوح را مشابه با آنچه كه هنگام ظهور دوم مسيح رخ خواهد داد ديدند. بنابراين شرارت انسان در زمان نوح مطابق با دنياي كنوني ما مي باشد كه قرار است با بازگشت مسيح مجازات شود.

بخاطر گناهكاري شرم‌آور انسان و برنامه خود ويرانگريي كه در دنيا شروع شده، اين باور حتي در بين مسيحيان پديدار شده است كه اين زمين از بين خواهد رفت. اين عقيده بطور واضح نشان دهنده عدم احترام به اين پيام كتاب مقدس است كه: خداوند دائماً در فكر اتفاقات اين كره است و بزودي مسيح باز مي‌گردد كه ملكوت خداوندي را روي اين زمين برپا نمايد. اگر به انسان اجازه داده شود كه اين كره را از بين ببرد پس اين وعده ها را نمي توان عملي كرد. شواهد قابل توجهي مبين اين امر است كه ملكوت خداوندي بر زمين برپا خواهد شد كه در مطالعات 7-4 و 5 ذكر شده است. فعلاً آيه هاي ذيل سنديت كافي بر عدم تخريب زمين و منظومه شمسي را در بر دارند:

"در آنجا خانه مقدس خود را مانند كوههاي محكم و پابرجاي دنيا، جاودانه برپا نمود." (مزامير 78:69).

" ذريه ها يكي پس از ديگري مي آيند و مي روند، ولي دنيا همچان باقي است." (جامعه 1:4)

"آفتاب و ماه... ستارگان درخشان... آسمانها... او همه را تا ابد برجايشان ثابت نموده است و آنچه او ثابت نموده است هرگز تغيير نخواهد كرد." (مزامير 6-148:3)

"هيچ بدي و گزندي در كوه مقدس خدا وجود نخواهد داشت، زيرا همانگونه كه دريا از آب پر است، همچنان جهان از شناخت خداوند پر خواهد شد." (اشعيا 11:9 و اعداد 14:21) اين باور مشكل است، چرا كه اگر خداوند اجازه بدهد كه زمين خود ويراني نمايد پس وعده انجام نگرفته است.

"خداوند آسمانها و زمين را آفريده و آنها را استوار نموده است. او جهان را بيهوده نيافريده، بلكه براي سكونت و زندگي آن را ساخته است." (اشعيا 45:18) در نتيجه اگر خدا فقط زمين را آفريد كه ويران شدن آن را بنگرد پس كارهاي وي عبث بوده است.

ولي خداوند همه اينها را در كتاب پيدايش به نوح وعده داده بود. شايد نوح هنگاميكه زندگي مجددش را در دنياي جديدي كه براثر سيل درست شده بود آغاز كرد مي ترسيد كه يك نابودي كلي ديگري هم در پيش باشد. شايد هر بار كه باران مي گرفته اين فكر از ذهنش مي گذشته است. و بعد خداوند يك سري وعده داد كه اين اتفاق دوباره رخ نخواهد داد:

"من با شما و با ذريه‌هاي آينده شما و حتي با تمام حيوانات، پرندگان و خزندگان عهد مي بندم كه بعداز اين هرگز موجودات زنده را بوسيله طوفان هلاك نكنم(به كلمه "من" توجه كنيد- بسيار جاي تعجب است كه خدا به انسان فنا‌پذير قول مي‌دهد!) و زمين را نيز ديگر بر اثر طوفان خراب ننمايم. اين است نشان عهد جاوداني من." (پيدايش 12-9:9)

اين وعده ها بواسطه رنگين كمان تأييد شدند:

"وقتي ابرها را بالاي زمين بگسترانم و رنگين‌كمان ديده شود، آنگاه قولي را كه به شما و تمام جانداران داده‌ام به ياد خواهم آورد و ديگر هرگز تمام موجودات زنده بوسيله طوفان هلاك نخواهند شد. آري، رنگين‌كمان نشانه عهد من است با تمام موجودات زنده روي زمين." (پيدايش 17-9:13)

از آنجاييكه اين وعده ها بين خداوند، مردم و جانوران زمين ابدي هستند اين امر را كه زمين بايد انسانها و حيواناتي داشته باشد كه تا ابد روي آن زندگي كنند به دنبال دارد: اين موضوع به خودي خود اثباتي است براينكه ملكوت خداوند بر زمين برپا خواهد شد و نه در بهشت.

بنابراين وعده هايي كه به نوح داده شده اساس انجيل ملكوت است و نشان ميدهد كه توجه خداوند چگونه برزمين متمركز شده و چگونه وي يك نيت ابدي نسبت به آن دارد. خداوند حتي در غضب هم رحم را فراموش نمي كند(عبرانيان 3:2) و عشق وي همچنين است كه حتي براي حيوانات هم اهميت قائل مي باشد.(اول قرنتيان 9:9 رجوع به يونس 4:11)

4-3 وعده هاي خدا به ابراهيم

انجيلي كه توسط مسيح و فرستادگان به مردم ابلاغ مي‌شد از نظر زيربنائي با آن چيزي كه ابراهيم درك كرده بود تفاوتي نداشت. خداوند از طريق كتب مقدس "قبل از انجيل به ابراهيم موعظه ميكرد." (غلاطيان 3:8) اين وعده ها به قدري مهم بودند كه پطرس ابلاغيه هاي عمومي انجيل را با استناد به آنها شروع و تمام مي كرد.(اعمال رسولان 3:13.25) اگر ما بتوانيم آنچه را كه به ابراهيم تدريس شد درك نماييم بعداً مي توانيم تصوير اوليه‌اي از انجيل مسيحيت را مجسم نماييم. نشانه هاي ديگري وجود دارد كه بيانگر اين اصل است كه انجيل چيزي نبوده كه فقط از زمان مسيح آغاز شده باشد:

"من و برنابا براي همين به اينجا آمده ايم تا اين پيغام را به شما نيز برسانيم و بگوييم كه خدا عيسي را زنده كرده است اين همان وعده اي است كه خدا به اجداد ما داد و حالا در زمان ما به آن وفا كرده است." (اعمال رسولان 13:32،33)

"انجيلي كه وعده اش را از زمانهاي دور توسط انبياء خود(براي مثال ابراهيم در پيدايش 20:7) در كتاب آسماني داده بود" (روميان 1:1،2).

"به همين جهت، پيغام انجيل حتي به مردگان يعني به كساني كه به هنگام طوفان نوح مرده اند اعلام شد." (اول پطرس 4:6) يعني مؤمناني كه قبل از قرن اول زندگي كرده اند و مرده اند، پيام انجيل را دريافت كرده بودند.

"زيرا همانگونه كه خدا در زمان موسي، به قوم اسرائيل وعده سرزمين موعود را داد، در زمان حاضر نيز به ما اين خبر خوش را داده است كه مي خواهد ما را نجات بخشد." (عبرانيان 4:2) – يعني بني اسرائيل در صحراي سينا

وعده هايي كه به ابراهيم داده شده داراي 2 اصل اساسي مي باشند:

1) مسائلي در مورد ذريه ابراهيم (زادگان مخصوص)

2) مسائلي در مورد سرزميني كه به ابراهيم وعده داده شده بود

در مورد اين وعده ها در عهد جديد صحبت شده و با توجه به سياست ما كه عبارتست از اجازه دادن به كتاب مقدس كه خودش را توضيح دهد دروس هر دو عهد را با هم تركيب مي نماييم تا بتوانيم تصوير كاملي از وعده هايي كه به ابراهيم داده شده بدست بياوريم.

اصليت ابراهيم متعلق به اور بود، شهري ثروتمند در عراق امروزي. باستان شناسي مدرن نشان دهنده سطح بالاي تمدني بوده كه مردم اين شهر در زمان ابراهيم به آن دست يافته بودند. در اين شهر سيستم بانكي، خدمات اجتماعي و سازمانهاي مربوطه وجود داشته است. ابراهيم بدون اينكه تصوري از زندگي ديگري داشته باشد در اين شهر مي زيسته و تا جايي كه ما مي‌دانيم اهل امور دنيوي بوده است. ولي بعد نداي خارق العاده خداوند به وي ميرسد كه حكم مي‌كند او اين زندگي متجدد را رها كند و سفري را به سرزمين موعود آغاز نمايد. اين كه "كجا" و "چه چيز" دقيقاً مشخص نشده بود. نهايتاً اين سفربه يك مسافرت 1500 مايلي تبديل شد. و اين سرزمين جايي نبود جز كنعان يا همان اسرائيل امروزي.

در زمان حيات ابراهيم در مواقعي خداوند در مقابل او ظاهر شده و وعده هايش را تكرار كرده و حتي افزايش داده است. اين وعده ها زيربناي انجيل مسيحيت هستند و بنابراين همان ندايي كه براي ابراهيم آمده براي ما به عنوان مسيحيان واقعي هم صادق است كه مي گويد كه مسائل فاني زندگي را رها كنيد و با باورتان پيش برويد و وعده هاي خداوند را با زيستن براساس كلامش ارزش نهيد. ما به راحتي مي توانيم تصور كنيم كه ابراهيم چگونه در طي سفرش به وعده ها انديشيده است. "ابراهيم نيز به خاطر ايماني كه به خدا داشت، دعوت او را اطاعت كرد و "از اور به سوي سرزمين(كنعان) كه خدا وعده اش را داده بود، به راه افتاد. او بدون آنكه بداند به كجا مي رود، شهر و ديار خود را ترك گفت." (عبرانيان 11:8)

در حاليكه ما براي اولين بار وعده هاي خداوند را مرور مي كنيم، احساس مي كنيم كه نمي توانيم بطور دقيق مجسم كنيم كه ملكوت خداوندي كه وعده داده شده چگونه خواهد بود. ولي باور ما به خداوند بايد بدانگونه باشد كه با اشتياق فرمانبري نماييم.

ابراهيم يك كولي سرگردان نبود كه كار بهتري از امتحان كردن اين وعده ها نداشته باشد. او متعلق به فرهنگي بود كه از نظر بنيادي تشابه زيادي با زمان ما داشته است. تصميم هاي مشكل و عذاب دهنده‌اي كه وي با آن روبرو بود مشابه با تصميم گيريهايي هستند كه شايد ما هم هنگام قبول و عمل به وعده‌هاي خداوند با آن روبرو شويم. نگاه عجيب همكاران و نگاههاي مكارانه همسايه‌ها (او چه مؤمن شده!)... چيزهايي هستند كه ابراهيم هم با آنها مواجه شده است. حتماً انگيزه ابراهيم براي تحمل تمام سختي‌هايي كه بايد مي كشيده، خيلي قوي بوده است. چرا كه تنها چيزي كه در تمام سالهاي طولاني سفرش به وي انگيزه مي بخشيد، وعده‌هاي خدا بوده است. او حتماً اين كلمات را حفظ كرده و هنگام سفر درباره معنايي كه برايش داشته فكر مي كرده است.

با داشتن ايماني مشابه و عمل كردن به آن ما هم مي توانيم مانند ابراهيم مفتخر شويم و بنام دوست خداوند شناخته شويم(اشعيا 41:8)، معرفت خداوند را كسب كنيم(پيدايش 18:17) و به اميد زندگي ابدي به ملكوت دست يابيم. يك بار ديگر تأكيد مي كنيم كه انجيل مسيح براساس وعده هاي خداوند به ابراهيم پايه گذاري شده است. ما هم براي اينكه بتوانيم ايمان واقعي به پيام مسيحيت را بدست بياوريم، بايد وعده هايي را كه به ابراهيم داده شده بشناسيم. بدون آنها ايمان ما ايمان واقعي نخواهد بود. بنابراين ما بايد با چشماني مشتاق مكرراً صحبتهاي انجام شده بين خداوند و ابراهيم را بخوانيم:

سرزمين

1)"ولايت، خانه پدري و خويشاوندي خود را رها كن... به سرزميني كه من تو را بدانجا هدايت خواهم نمود برو." (پيدايش 12:1)

2)" ابرام و همراهانش به سفر خود به سوي شمال و به طرف بيت‌ايل(مركز اسرائيل) ادامه دادند... خداوند به ابرام فرمود: با دقت به اطراف خود نگاه كن؟ تمام اين سرزمين را كه مي بيني، تا ابد به تو و نسل تو مي بخشم. نسل تو را مانند غبار زمين بي شمار ميگردانم... برخيز و در سراسر اين سرزمين كه آن را به تو مي‌بخشم بگرد. " (پيدايش 17-13:3،14)

3)"آنروز خداوند با ابرام عهد بست و فرمود: من اين سرزمين را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو مي بخشم." (پيدايش 15:18)

4)"تمامي سرزمين كنعان را كه اكنون در آن غريب هستي، تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشيد و خداي ايشان خواهم بود." (پيدايش 17:8)

5)"خدا به ابراهيم و به نسل او وعده داد كه جهان را به ايشان ببخشد." (روميان 4:13)

در اينجا مي توان مراحل نزول وحي به ابراهيم را مشاهده كرد:

1- سرزميني هست كه دوست دارم به آنجا بروي.

2- تو اينك به آن منطقه رسيدي. تو و فرزندانت براي هميشه اينجا زندگي خواهيد كرد. توجه داشته باشيد كه وعده حيات ابدي بدون تأكيد و شكوه ثبت شده است. يك نويسنده انسان بدون شك فريب اين جمله را مي خورده است.

3- منطقه سرزمين وعده داده شده با مشخصات بيشتري ذكر مي‌گردد.

4- ابراهيم نبايد انتظار مي داشت كه وعده‌ها را در اين حيات دريافت نمايد وي بايد در سرزمين غريب مي ماند اگرچه قرار بود تا انتهاي عمر آنجا زندگي كند. به اين مفهوم كه او مي ميرد و بعد احياء مي شود تا بتواند وعده ها را دريافت نمايد.

5- پولس، درحاليكه ملهم شده بود، به وضوح وعده هايي را كه خداوند به ابراهيم داده بود به صورت ارث وي از تمام زمين مشاهده نمود.

كتب مقدس براي اينكه به ما يادآوري نمايند كه ابراهيم اجراي وعده ها را در زمان حياتش دريافت نكرد از مسير اصلي خود منحرف مي شوند.

"حتي وقتي به سرزمين موعود رسيد، مانند يك رهگذر در خيمه ها زندگي مي كرد. اسحاق و يعقوب نيز كه همين وعده را از خدا يافته بودند، مانند او در خيمه ها زندگي خود را سپري مي كردند."(عبرانيان 11:9)

وي به صورت يك غريبه در سرزمين زندگي كرد، شايد با همان احساس نهاني ناامني و غريبي كه يك پناهنده سياسي حس مي كند. او با ذريه خودش و در سرزمين خودش به سختي زندگي مي كرد. "وي همراه زادگانش اسحاق و يعقوب (همان كساني كه وعده ها براي آنان تكرار شد) در ايمان و درحاليكه وعده ها را دريافت نكرده بودند همه مردند، اما آنها را از دور ديده، به اميد دريافتشان شاد شدند. آنها اذعان مي داشتند كه اين دنياي زودگذر خانه واقعي ايشان نيست، بلكه در اين دنيا، رهگذر و غريب هستند." (عبرانيان 11:13) در ايات فوق به 4 مرحله زير توجه داشته باشيد:

- شناخت وعده ها - همان كاري كه ما در اين مطالعات انجام ميدهيم.

- ترغيب شدن بر آنها - اگر ابراهيم هم مي بايست ترغيب شود پس ترغيب ما چقدر طول خواهد كشيد؟

- پذيرفتن آنها - از طريق تعميد به مسيح(غلاطيان 29-3:27)

- اعتراف به دنيا از طريق نحوه زندگيمان كه اين دنيا خانه واقعي ما نيست و ما به اميد عصر آينده كه به زمين خواهد آمد زندگي مي كنيم.

اگر ما اينها را تحسين كنيم ابراهيم تبديل به قهرمان و الگوي ما مي شود. تشخيص نهائي اينكه انجام وعده‌ها در آينده صورت مي گيرد براي اين مرد پير و خسته هنگام مرگ همسرش رخ داد. او بايد قسمتي از سرزمين وعده داده شده را مي خريد تا همسرش را در آن دفن نمايد.(اعمال رسولان 7:16)

خدا "در آن روز حتي يك وجب از اين زمين را به او نداد. اما به او قول داد كه سرانجام تمام اين سرزمين ازآن او و نسل او خواهد شد." (اعمال رسولان 7:5) ذريه كنوني ابراهيم هم درحاليكه زميني را كه براي زندگي ابدي به آنها وعده داده شده بود مي خرند يا اجاره مي كنند ممكن است حس ناسازگاري نمايند.

ولي خداوند به وعده هايش عمل مي كند. روزي ميايد كه ابراهيم و تمام كساني كه به آنها وعده داده شده پاداش خود را مي گيرند. آيات عبرانيان 11:13.39.40 به اينجا ميرسد كه:

"اين مردان ايمان، همه مردند بدون آنكه تمام وعده هاي خدا را دريافت كنند، خدا مي‌خواست كه ايشان منتظر بمانند تا همراه ما به آن بركات بهتري برسند كه او براي ما درنظر گرفته است."(عبرانيان 11:13)

بنابراين به تمام مؤمنان واقعي بطور همزمان پاداش داده خواهد شد، يعني در مركب قضاوت و در روز آخر.(دوم تيموتائوس 4:1.8 و متي 34-25:31 و اول پطرس 5:4) و چون براي قضاوت شدن بايد حيات داشت پس ابراهيم و تمام كساني كه آن وعده‌ها را ميدانستند بايد قبل از روز قضاوت احياء شوند. اگر آنها هنوز وعده‌هايشان را دريافت نكرده باشند و فقط بعداز احياء و قضاوت و زمان بازگشت مسيح آنها را دريافت كنند، چاره‌اي نيست جزاينكه قبول كنيم كه امثال ابراهيم درحال حاضر خفته‌اند و در انتظار ظهور مسيح مي‌باشد، با اين حال موزائيك‌هاي شيشه‌اي رنگي در كليساها در سراسر اروپا بعنوان نمادي كه نشان ميدهد كه ابراهيم در آسمان مي باشد و درحال تجربه پاداش وعده داده شده به ازاي يك عمر زندگي با ايمان مي باشد، شناخته شده است. هزاران نفر و در طي صدها سال از جلوي اين عكسها گذشته اند و از نظر مذهبي اين نظريات را قبول كرده اند. حال اين سؤال مطرح است كه آيا شما شجاعت پايه ريزي شده براساس كتب مقدس را براي خارج شدن از راه خودتان دارا هستيد؟

ذريه

همانطور كه در بخش 2-3 توضيح داده شد وعده ذريه اولاً در مورد مسيح و ثانياً در مورد آنانكه با مسيح پيوسته‌اند و در نتيجه بعنوان ذريه ابراهيم محسوب مي شوند صدق مي كند:

1)"من تو را پدر امت بزرگي مي گردانم. تو را بركت مي دهم... همه مردم دنيا از تو بركت خواهند يافت." (پيدايش 12:2،3)

2)"تمام اين سرزمين را كه مي بيني تا ابد به تو و نسل تو مي بخشم. نسل تو را مانند غبار زمين بيشمار ميگردانم. " (پيدايش 13:15،16)

3)"ستارگان آسمان را بنگر و ببين آيا مي تواني آنها را بشماري؟... نسل تو نيز چنين بي شمار خواهد بود... من اين سرزمين را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو مي بخشم." (پيدايش 15:5،18)

4)"تمامي سرزمين كنعان را كه اكنون در آن غريب هستي، تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشيد و خداي ايشان خواهم بود." (پيدايش 17:8)

5)"تو را چنان بركت دهم كه نسل تو مانند ستارگان آسمان و شنهاي دريا بيشمار گردند. آنها بر دشمنان خود پيروز شده، موجب بركت همه قومهاي جهان خواهند گشت، زيرا تو مرا اطاعت كرده‌اي." (پيدايش 22:17،18)

بازهم ، درك ابراهيم از " ذريه" بطور جلو رونده اي بسط يافت:

1- اول فقط به وي گفته شد كه به گونه‌اي وي داراي تعداد بي شماري فرزند خواهد شد و اينكه از طريق ذريه وي تمام زمين آمرزيده خواهد شد.

2- بعد به وي گفته شد كه داراي ذريه‌اي خواهد بود كه شامل مردمان بسياري خواهد بود. اين افراد در كنار وي و در سرزميني كه وارد آن شده حيات ابدي خواهند داشت.(همان كنعان)

3- به وي گفته شد كه ذريه وي به اندازه ستارگان آسمان خواهد شد. اين براي وي به معناي اين بود كه وي داراي فرزندان معنوي (ستارگان آسمان) زيادي خواهد بود آن هم دركنار فرزندان راستين (مانند "غبار بر زمين" )

4- وعده هاي قبل با دادن اطمينان از اينكه بسياري از افراد كه قسمتي از ذريه مي شوند مي توانند با خداوند رابطه شخصي داشته باشند مشخص‌تر شده بودند.

5- ذريه در مقابل دشمنانش پيروز خواهد شد.

توجه داشته باشيد كه ذريه بايد نعماتي را بياورد كه مردم سرزمين بتوانند از آن استفاده نمايند. در كتاب مقدس ايده آمرزش اغلب در رابطه با بخشش گناهان ميباشد. بالاخره اين بزرگترين نعمتي است كه يك خداپرست آرزو خواهد كرد. سپس ما چيزهايي از قبيل "خوشا به حال كسي كه گناهانش آمرزيده شده و خطاهايش بخشيده شده است!" (مزامير 32:1) "پياله بركت" (اول قرنتيان 10:16) مي‌خوانيم كه جام شرابي را كه نمايانگر خون مسيح است و از طريق آن بخشايش امكان پذير مي باشد توصيف مي نمايد.

و البته تنها نواده ابراهيم كه بخشايش گناهان را به دنيا عرضه كرده است مسيح مي باشد و توضيحات عهد جديد در رابطه با وعده هاي خداوند به ابراهيم سند مستحكمي براين اصل مي باشد:

"به همين ترتيب، خدا نيز به ابراهيم و به فرزند او وعده هايي داد. توجه داشته باشيد كه خدا نفرمود اين وعده‌ها را به فرزندان او خواهم داد، كه منظور يهوديان باشد؛ بلكه فرمود كه وعده ها را به فرزند او اعطا خواهد كرد، كه منظور عيسي‌مسيح است." (غلاطيان 3:16)

"... و خدا به شما نيز مانند اجدادتان وعده داده است كه تمام مردم روي زمين را بوسيله نسل ابراهيم بركت دهد. اين همان وعده اي است كه خدا به ابراهيم داد. از اين جهت خدا خدمتگزار خود را اول از همه نزد شما، بني اسرائيل، فرستاد تا شما را از راههاي گناه‌آلودتان بازگرداند و به اين وسيله به شما بركت دهد. " (اعمال رسولان 3:25،26)

توجه داشته باشيد كه پطرس چگونه پيدايش 22:18 را توضيح و تفسير مي كند:

ذريه = مسيح

نعمت (آمرزش) = بخشايش گناهان

وعده اينكه مسيح، يا همان ذريه، بر تمام دشمنانش غلبه خواهد كرد اگر در رابطه با پيروزي برگناه وي مطالعه شود بيشتر معنا پيدا خواهد كرد چرا كه گناه بزرگترين دشمن بندگان خدا و در نتيجه مسيح ميباشد.

ملحق شدن به ذريه

اينك بايد روشن شده باشد كه عناصر اساسي انجيل مسيحيت توسط ابراهيم درك شده بوده است. ولي اين وعده هاي حياتي به ابراهيم و ذريه‌اش مسيح داده شده بوده، پس بقيه چي؟ حتي فرزندان فيزيكي ابراهيم هم بطور خودكار قسمتي از آن ذريه خاص نخواهند شد.(يوحنا 8:39 و روميان 9:7) ما بايد به گونه اي به صورت بخش محرم از مسيح درآييم تا در وعده هايي كه به ذريه داده شده سهيم شويم.(روميان 5-6:3) كه از طريق تعميد در مسيح ميسر ميباشد. ما اكثراً مي خوانيم كه تعميد در نام وي انجام مي گيرد. (روميان 2:38 و 8:16 و 10:48 و 19:5) غلاطيان 29-3:27 اين نكته را به بهترين نحو توصيف ميكند:

"و همه كه تعميد گرفته‌ايم، جزئي از وجود مسيح شده‌ايم و مسيح را پوشيده‌ايم. ديگر فرقي نمي‌كند كه يهودي باشيم يا غيريهودي، غلام باشيم يا آزاد، مرد باشيم يا زن، زيرا همه ما مسيحيان در عيسي مسيح يكي هستيم، و اكنون كه از آن مسيح شده‌ايم، فرزندان واقعي ابراهيم مي‌باشيم و در نتيجه تمام وعده‌هايي را كه خدا به ابراهيم داد، به ما نيز تعلق مي گيرد."(غلاطيان 29-3:27)

- وعده حيات ابدي در زمين از طريق دريافت " نعمت " بخشايش از طريق مسيح. از طريق تعميد ، يا همان ذريه، است كه ما در وعده هايي كه به وي داده شده سهيم مي شويم و بدينگونه است كه آيه روميان 8:17 ما را " وارثان مشترك با مسيح" مي‌خواند.

به ياد داشته باشيد كه آمرزش به تمام مردم و در تمام نقاط زمين و از طريق ذريه تعلق مي گيرد و ذريه بايد تبديل به گروهي وسيع از مردم مي‌شد، مانند ماسه سواحل و ستارگان آسمان. و اين را به دنبال دارد كه آنها اول بايد آمرزش را دريافت كنند تا بتوانند قسمتي از ذريه شوند. بنابراين يك ذريه واحد از نظر خداوند يك نسل مي باشد. ( به معناي تمام مردم،مزامير 22:30)

ما مي توانيم دو نوع وعده‌اي را كه خداوند به ابراهيم داد مرور نماييم.

(1) سرزمين

ابراهيم و ذريه‌اش، مسيح و آنانكه مسيح آنها را در بردارد سرزمين كنعان را به ارث خواهند برد و بعد تمام زمين را خواهند گرفت و تا ابد آنجا زندگي خواهند كرد. آنها اين وعده را در اين زندگي دريافت نخواهند كرد ولي در روز آخر و هنگاميكه مسيح باز مي گردد به آن خواهند رسيد.

(2) ذريه

دريه اساساً مسيح بوده و از طريق وي گناهان (دشمنان) بشر از بين ميروند تا نعمت بخشايش در دسترس تمام جهانيان قرار بگيرند. از طريق تعميد به نام مسيح ما قسمتي از ذريه مي شويم.

اين دو موضوع در موعظه‌هاي عهد جديد هم مطرح شده و تعجب آور نيست كه اينگونه ثبت شده كه اغلب مردم هنگاميكه اين تعليمات را مي‌گرفتند، تعميد مي شدند. چرا كه تعميد راهي براي دريافت اين وعده‌ها بوده و هست. ما حالا مي توانيم بفهميم كه پولس بعنوان پيرمردي كه با مرگ روبرو شده بود چگونه اميدش را بعنوان "اميد اسرائيل " توصيف مي كرد.(اعمال رسولان 28:20) توجه داشته باشيد كه اميد واقعي مسيحيت همان اميد اوليه يهودي‌ها مي باشد. گفته مسيح كه " رستگاري از يهودي‌ها مي‌باشد "(يوحنا 4:22) بايد به لزوم تبديل شدن به يهودي‌هاي روحاني براي استفاده بردن از وعده هاي رستگاري از طريق مسيح كه به پدران يهودي او نويد داده شده است، نسبت داده شود.

ما مي خوانيم كه مسيحيان اوليه درباره موارد زير موعظه كرده اند:

1- "مسائل مربوط به ملكوت خداوند و

2- نام عيسي مسيح ".(اعمال رسولان 8:12)

اين دو مطلب تحت عناويني نسبتاً مختلف به ابراهيم هم توضيح داده شده است:

1- وعده‌هاي سرزمين

2- وعده‌هاي ذريه.

در مطالب بالا توجه كنيد كه "مسائل" (جمع) در رابطه با ملكوت و عيسي بعنوان "عيسي موعظه كننده"(اعمال رسولان 8:5 رجوع به آيه 12) آمده است. اغلب اوقات اين آيه بصورت "عيسي شما را دوست دارد " تعبير مي شود. فقط كافيست بگوييد كه باور داشتيد كه وي براي شما مرده تا رها شويد! ولي واژه "مسيح" به وضوح بيان كننده تدريس مواردي در مورد وي و ملكوت درحال ظهورش مي باشد. بشارت در مورد اين ملكوت كه به ابراهيم موعظه شده بود در موعظه هاي اوليه انجيل نقش بزرگي را ايفاء مي كرده است.

در كورينت، پولس "به مدت سه ماه به عبادتگاه يهود مي رفت و با شجاعت پيغام انجيل را اعلام مي كرد." (اعمال رسولان 19:8) ؛ در افسس او در مورد "ملكوت خدا"(اعمال رسولان 20:25) موعظه مي‌كرد و آخرين صحبتهايش در رم هم به همين گونه بوده است: "پولس در باره ملكوت خدا و عيسي‌مسيح براي ايشان صحبت كرد... از پنج كتاب موسي... و كتب پيامبران." (اعمال رسولان 28:23،31) اينكه آنقدر موضوع براي صحبت كردن در مورد آن بوده، نشان مي‌دهد كه پيغام اصلي انجيل در مورد ملكوت و مسيح فقط اين نبوده كه انسان جمله "مسيح را باور داشته باشيد" را به زبان بياورد. وحي خداوند به ابراهيم خيلي مفصل تراز اين بوده و وعده هايي كه به وي داده شده اساس انجيل مسيحيت واقعي ميباشد.

ما نشان داده‌ايم كه تعميد به نام مسيح، ما را قسمتي از ذريه مي كند و در نتيجه مي توانيم در وعده‌ها سهيم باشيم(غلاطيان 29-3:27)، ولي تعميد به تنهايي براي بدست آوردن رستگاري وعده داده شده، كافي نمي باشد. ما بايد در ذريه و در مسيحيت بمانيم تا بتوانيم در وعده‌هايي كه به ذريه داده شده سهيم باشيم. بنابراين تعميد فقط آغاز راه است، ما با تعميد وارد مسابقه‌اي مي‌شويم كه بعد بايد شروع به دويدن كنيم. فراموش نكنيد كه فقط ذريه ابراهيم بودن بدين معنا نيست كه خداوند ما را قبول كرده است. اسرائيلي ها هم به نحوي ذريه ابراهيم هستند، ولي اين بدان معنا نيست كه مي توانند بدون تعميد و تسليم زندگي خود در راه مسيح و ابراهيم رهايي يابند.(روميان 9:7.8 و 4:13.14) عيسي به يهودي ها گفت: "بلي، مي دانم كه شما فرزندان ابراهيم هستيد. با اين وجود، بعضي از شما مي خواهيد مرا بكشيد، چون در دل شما جايي براي پيام من پيد ا نمي شود... هرچه از پدر خود آموخته‌ايد انجام دهيد." (يوحنا 8:37،39) كه مي بايست با ايمان به خداوند و مسيح، ذريه وعده داده شده، زندگي ميكرد.(يوحنا 6:29)

"ذريه" بايد مشخصات پيشينيانش را دارا باشد. اگر ما بخواهيم ذريه واقعي ابراهيم باشيم نه تنها بايد تعميد شويم بلكه ايمان واقعي به وعده‌هاي خداوند، درست مانند خود وي، داشته باشيم. براي همين است كه او را به نام "پدر كساني كه به خدا ايمان دارند و نجات يافته اند... كساني كه پا در راه ايمان وي گذاشتند." (روميان 4:11،12) مي خوانند. "از اينجا به اين نكته پي مي‌بريم كه در نظر خدا، فقط ايمان ما مطرح است.(به معناي از ته دل باور كردن) در نتيجه، فرزندان واقعي ابراهيم آنهايي هستند كه به خدا ايمان حقيقي دارند."(غلاطيان 3:7)

ايمان واقعي بايد از طريق نوعي عمل نشان داده شود در غيراينصورت از نظر خدا ايمان نيست (يعقوب 2:17). ما ايمان به اين وعده‌ها را كه مطالعه كرديم در اولين مرحله از طريق تعميد نمايش ميدهيم كه بتوانيم آنها را به شخص خود تعميم دهيم (غلاطيان 19-3:27) پس آيا شما واقعاً به وعده هاي خداوند ايمان داريد؟ اين سؤالي است كه ما بايد مكرراً در تمام طول زندگيمان از خود بپرسيم.

ميثاق پيمان قديم و جديد

بايد تا الان مشخص باشد كه وعده‌هاي خداوند به ابراهيم انجيل مسيح را بيان مي كنند. ديگر وعده‌هاي اساسي خداوند آنهايي است كه به يهوديان و بصورت قوانين موسي ارائه مي‌گردد، به آنها از نظر جسماني در اين حيات لطف ارزاني مي شود. (تثنيه 28) هيچ وعده حيات ابدي بطور مستقيم در اين سري وعده‌ها يا "پيمان" وجود نداشته است. پس ما مي بينيم كه دو سري وعده داده شده است:

1) به ابراهيم و ذريه وي، وعده بخشايش و حيات ابدي در ملكوت خداوندي بعداز ظهور مجدد مسيح. اين وعده در آسمان و به داود نيز داده شده بود.

2) به مردم يهودي در زمان موسي وعده صلح و شادي در زندگي كنوني در صورت فرمانبري آنها از قوانيني كه خداوند به موسي داده بود.

خداوند به ابراهيم وعده آمرزش و زندگي ابدي در ملكوت را داده بود ولي اين فقط از طريق قرباني شدن مسيح عملي بود. ما خوانديم كه مرگ مسيح روي صليب به همين دليل وعده‌هاي خداوند به ابراهيم را تأييد مي كند (غلاطيان 3:17 و روميان 15:8 و دانيال 9:27 و دوم قرنتيان 1:20)

بخاطر همين خون وي را " خون عهد جديد" (متي 26:28) ناميده اند.

و ما بايد به ياد داشته باشيم كه مسيح به ما گفته كه بطور مداوم جام شراب را، كه نماد خون وي است، بنوشيم تا ياد اين وعده ها باشيم. (به اول قرنتيان 11:25 نگاه كنيد) "اين پياله نشان‌دهنده پيمان تازه خداست كه با خون من مهر مي‌شود."(لوقا 22:20) اگر اين مسائل را درك نكنيم "شكستن نان" به ياد مسيح و اعمالش هيچ فايده اي ندارد.

قرباني شدن مسيح بخشايش و زندگي ابدي در ملكوت را امكان پذير ساخت و بنابراين ابراهيم از بابت وعده ها مطمئن شد. او " تضميني براي عهد وپيمان بهتر"(عبرانيان 7:22) بود. آيه عبرانيان 10:9 در مورد اين اصل صحبت مي كند كه مسيح " اولين پيمان را برداشت تا بتوانددومين را پايه گذاري نمايد." اين نشان ميدهد كه هنگاميكه مسيح وعده هاي خداوند به ابراهيم را تأييد كرد او به سراغ پيمان ديگر يا همان وعده هايي كه از طريق موسي داده شده بود رفت. آيه‌ها درباره تأييد يك پيمان جديد بواسطه مرگ مسيح صحبت مي‌كردند و اين نشان مي‌دهد كه يك پيمان قديمي بوده كه وي آن را گذرانده است. (عبرانيان 8:13)

اين بدان معناست كه اگرچه پيمان مربوط به مسيح اول آمد، ولي تا زمان مرگش بطور كامل اعمال نشده بود و براي همين آن را پيمان "جديد" ناميده اند. نيت پيمان "قديم" كه از طريق موسي اعمال شده بود نشان دادن كارهاي مسيح و نمايان ساختن اهميت ايمانش به وعده‌هاي مربوط به مسيح بوده است. (غلاطيان 3:19.213) و از طرف ديگر ايمان به مسيح واقعيت قوانيني را كه به موسي داده شده تأييد ميكند. (روميان 3:31) پولس بطور ماهرانه اينها را جمع مي كند: "اجازه بدهيد اين مطلب را طور ديگري شرح دهم: احكام الهي همچون اللهي بود كه از ما مراقبت مي كرد تا زماني كه مسيح بيايد و ما را از راه ايمان، مقبول خدا سازد." (غلاطيان 3:24)" به اين منظور است كه قوانين موسي حفظ شده و مطالعه آن براي ما سودمند ميباشد.

درك اين مطالب در نگاه اول آسان نيست. ما مي توانيم مطالب را بصورت ذيل خلاصه نماييم:

- وعده هايي در رابطه با مسيح كه خداوند به ابراهيم داده – پيمان جديد

- وعده هايي كه خداوند به اسرائيل داده كه با قوانيني كه به موسي داده شده است پيوند دارد – پيمان قديم

- مرگ مسيح. پيمان قديم خاتمه يافته است. (كولسيان 17-2:14) پيمان جديد پياده شده است.

به همين دليل مسائلي از قبيل عشريه، اجراي مقررات سبت و از اين قبيل كه جزئي از پيمان قديم بودند ديگر الزامي ندارند – به مطالعات 5-9 مراجعه شود. پيمان جديد هنگامي كه اسرائيل توبه كند و مسيح را قبول نمايد انجام خواهدگرفت (ارميا 31:31.32 و روميان 9:26.27 و حزقيال 16:62 و 37:26) البته هر يهوديي كه اين كار را بكند و به نام مسيح تعميد شود مي تواند فوراً وارد پيمان جديد شود (كه در آن تفاوتي بين يهودي و غير كليمي و مسيحي وجود ندارد – غلاطيان 29-3:27)

رعايت واقعي اين مسائل باعث مي شود كه ما متوجه حقيقي بودن وعده‌هاي خداوند را شويم. افراد بدبين بطور ناعادلانه اي موعظه‌كنندگان مسيحي اوليه را به عدم ابلاغ پيامهاي مثبت متهم كرده بودند. پولس گفت كه بخاطر تأييد وعده‌هاي خداوند از طريق مرگ مسيح اميدي كه آنها از آن صحبت مي كنند يك مسئله شك برانگيز نبوده بلكه امري كاملا حتمي بوده است. "حال ممكن است بپرسيد كه چرا تصميم خدا را عوض كردم. آيا دو دل بودم يا همانند بسياري از مردم اين دنيا شده ام كه وقتي كه مي گويند بلي منظورشان نه است؟ نه، چنين نيست. آن خدايي كه سخنانش راست و قابل اعتماد مي باشد، شاهد است كه سخنان ما نيز قابل اعتماد مي باشد و وقتي مي گوييم بلي منظورمان همان بلي است. زيرا فرزند خدا، عيسي‌مسيح، كسي نيست كه وقتي مي گويد بلي منظورش نه باشد، بلكه همواره هرچه مي گويد، همان را انجام مي دهد؛ و پيغام و موعظه ما يعني من و سلوانوس و تيموتاموس، درباره يك چنين كسي بود. اوست كه تمام وعده هاي خدا را، هرچند كه بسيار باشند، عملي مي سازد، و ما نيز همه جا اعلام كرده ايم كه او چقدر نسبت به وعده هايش امين و وفادار است، تا او جلال يابد." (دوم قرنتيان 20-1:17)

قطعاً اين گفته ايده "خوب ، قاعدتاً مقداري واقعيت بايد در تمام اين وجود داشته باشد" را خراب مي‌كند؟

5-3 وعده هاي خدا به داود

داود، مانند ابراهيم و بسياري از ديگر افراد كه دريافت كننده وعده‌هاي خداوند بودند، زندگي آساني نداشت. او كوچكترين فرزند يك خانواده بزرگ بود و اين امر در اسرائيل هزار سال قبل از ظهور مسيح به معناي چوپاني كردن و دستور گرفتن از برادران بزرگتر و زورگو بود.(اول سموئيل 17-15) وي در طي اين زمان به درجه‌اي از ايمان به خداوند رسيد كه تاكنون افراد كمي به اين سطح از ايمان رسيده اند.

روزي فرا رسيد كه اسرائيل با مبارزه‌طلبي بزرگي از طرف همسايه پرخاشگرشان، فلسطين، روبروشد. از يكي از جنگجويان اسرائيل دعوت شد كه با جالوت بزرگ، قهرمان فلسطين، بجنگد و هركس كه در نبرد پيروز ميشد، بر بازنده حكومت مي‌كرد. با كمك خدا داود با استفاده از يك قلاب سنگ جالوت را مغلوب ساخت و اين باعث شد كه محبوبيت وي حتي از پادشاهشان شائول بيشتر شود. "حسادت مانند مرگ نابودكننده است"(غزل غزلهاي سليمان 8:6) اين كلمات با آزار داود توسط شائول در طي 20 سال بعدي از طريق دنبال كردن وي مثل موش در جنوب اسرائيل ثابت شد.

نهايتاً داود پادشاه شد وبراي قدرداني از عشق خداوند نسبت به خود در طي دوران سرگرداني‌اش، تصميم گرفت كه براي خداوند يك معبد بسازد. جواب خداوند اين بود كه پسر داود، سليمان، معبد را بسازد و اينكه خداوند مي خواست براي داود خانه‌اي بسازد.(دوم سموئيل 13-7:4) بعد يك وعده مفصل از طرف خداوند آمد كه نه تنها كلماتي را كه به ابراهيم گفته بود تكرار مي كرد، بلكه جزئيات ديگري را هم در برداشت:

"وقتي تو بميري و به اجدادت ملحق شوي، من يكي از پسرانت را وارث تاج و تخت تو ميسازم و حكومت او را تثبيت ميكنم. او همان كسي است كه خانه‌اي براي من خواهد ساخت و من سلطنت او را تا به ابد پايدار خواهم كرد. من پدر او و او پسر من خواهد بود، اما اگر مرتكب گناه شود، او را سخت مجازات خواهم كرد. ولي محبت من از او دور نخواهد شد، آنطور كه از شائول دور شد و باعث گرديد كه سلطنت او به تو منتقل شود. بدان كه خاندان تو تا به ابد باقي خواهد ماند و در حضور من سلطنت خواهد كرد."(آيات 12 الي 16)

از مطالعات قبلي مان بايد انتظار برود كه "ذريه" همان مسيح باشد. مشخصات وي بعنوان پسر خداوند(دوم سموئيل 7:14) اين را تأييد مي كند، همانگونه كه بسياري از مطالب ديگر در كتاب مقدس نيز اين امر را تأييد مي نمايد.

- عيسي گفت: "من... پسر داود هستم"(مكاشفه 22:16)

- " اين مژده درباره فرزند خدا، يعني خداوند ما عيسي‌مسيح مي باشد كه بصورت نوزادي از نسل داود نبي به دنيا آمد. " (روميان 1:3)

- "و عيسي، آن نجات دهنده اي كه خدا وعده اش را به اسرائيل داد، از نسل همين داود پادشاه است." (اعمال رسولان 13:23)

- فرشته به مريم باكره درباره پسرش عيسي گفت: "و خداوند تخت سلطنت جددش داود را به او واگذار خواهد كرد... سلطنت او هرگز پايان نخواهد يافت." (لوقا 1:32،33) اين مطلب اشاره به آيه دوم سموئيل 7:13 و وعده‌هاي داده شده به ذريه داود يعني مسيح دارد...

حال كه ذريه قطعاً بعنوان مسيح مشخص شده برخي از جزئيات نيز مشخص مي شوند.

1- ذريه

"يكي از پسرانت را... وارث تاج و تخت تو مي سازم و حكومت او را تثبيت مي كنم... من پدر او و او پسر من خواهد بود" "تو به داود وعده فرمودي كه هميشه يكي از فرزندانش وارث تخت و تاج او خواهد شد." (دوم سموئيل 7:12،14 و مزامير 132:10،11)

مسيح، يا همان ذريه، نواده واقعي و فيزيكي داود بود ولي با اين حال خداوند پدرش بود. اين فقط از طريق زايمان باكره، همانطور كه در عهد جديد توضيح داده شده، عملي است؛ مادر مسيح مريم، از نوادگان داود، بود(لوقا 1:32) ولي او پدري بصورت انسان نداشت. خداوند در رابطه با مريم براي به دنيا آوردن مسيح معجزه‌اي كرد و فرشتگان گفتند: "روح‌القدس بر تو نازل خواهد شد و قدرت خدا برتو سايه خواهد افكند. از اين رو آن نوزاد، مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد." (لوقا 1:35) "زايمان باكره" تنها راهي بود كه مي شد وعده اي را كه به داود داده شده بود بطور كامل پياده كرد.

2- خانه

" او همان كسي است كه خانه اي براي من خواهد ساخت و من سلطنت او را تا به ابد پايدار خواهم كرد." (دوم سموئيل 7:13) اين آيه نشان ميدهد كه مسيح براي خداوند معبدي واقعي و معنوي خواهد ساخت و توصيف مي كند كه چگونه در هزاره (هزار سال اول پيدايش ملكوت خداوند بعداز بازگشت مسيح به زمين) معبدي در بيت المقدس ساخته خواهد شد. "خانه" خدا جايي است كه وي حاضر است زندگي كند و آيات اشعيا 66:1،2 به ما مي گويد كه در قلب مردماني كه در مقابل فرامينش سر فرود آوردند زندگي خواهد كرد. بنابراين مسيح معبدي معنوي از مؤمنان واقعي براي خداوند مي سازد تا در آن سكني گزيند. مشخصات مسيح بعنوان سنگ زيربناي معبد خداوند( اول پطرس 8-2:4) و مسيحيان بعنوان سنگهاي معبد(اول پطرس 2:5) اينك مفهوم پيدا مي كند.

3- تخت سلطنت

"و من سلطنت او را تا به ابد پايدار خواهم كرد... خانه او(داود) و تخت سلطنتش... براي هميشه پايدارخواهد بود." (دوم سموئيل 7:13 رجوع به اشعيا 9:6.7)

بنابراين ملكوت مسيح براساس ملكوت داود در اسرائيل خواهد بود: اين بدان معناست كه ملكوت خداوند، كه درحال ظهور است، در واقع بنائي نو از حكومت اسرائيل خواهد بود – براي اطلاعات بيشتر به مطالعات 3-5 مراجعه كنيد. براي انجام اين وعده مسيح بايد بر تخت سلطنت داود بنشيند كه در واقع در بيت المقدس بوده است و دليل ديگري است بر لزوم بناي ملكوت روي زمين براي اجراي كامل اين وعده ها.

4- ملكوت)

"بدان كه خاندان تو تا به ابد باقي خواهند ماند و در حضور من سلطنت خواهند كرد." (دوم سموئيل 7:16)

اين آيه نشان ميدهد كه داود شاهد برپايي ملكوت ابدي مسيح خواهد بود. بنابراين اين يك وعده غير مستقيم بوده كه وي در بازگشت مسيح احيا خواهد شد تا با چشمان خودش برپايي جهاني ملكوت و حكومت مسيح از بيت المقدس را مشاهده نمايد.

بسيار مهم است كه وعده هايي كه به داود شده را درك نماييم. داود از اين مسائل با شادي و بصورت "پيماني هميشگي... پيمان من و آرزوي من" (دوم سموئيل 23:5) صحبت مي كرد. اين مسائل به رستگاري ما هم مربوط مي شوند و متقابلاً دل بستن به آنها بايد تمام اشتياق ما باشد. بنابراين دوباره اين مسئله مطرح مي شود كه اين تعاليم مهم هستند. اين يك فاجعه است كه در عالم مسيحيت تعاليمي داده مي شود كه با اين واقعيتهاي فوق العاده در تضاد مي باشند:

- اگر مسيح از نظر فيزيكي قبلاً حيات داشته، يعني اينكه قبل از تولدش بصورت يك انسان وجود داشته، پس اين وعده كه مسيح "ذريه" و يا زاده داود خواهد بود مفهوم نخواهد داشت.

- اگر ملكوت خداوند در آسمان خواهد بود پس مسيح نمي تواند اسرائيل، ملكوت داود، را دوباره بنا سازد و نمي تواند از تخت سلطنت داود حكمراني كند. اين چيزها بطور واقعي روي زمين بوده‌اند، بنابراين بناي مجددشان بايد در همان جا انجام بگيرد.

بر آورده شدن در سليمان؟

پسر حقيقي داود، بخشي از وعده هايي را كه به داود داده شده بود تكميل نمود. او يك معبد حقيقي(اول پادشاهان 8-5) براي خداوند ساخت و داراي يك قلمرو بسيار مترقي بود. تمام تمدنهاي دنيا براي اداي احترام به سليمان نمايندگاني مي فرستادند(اول پادشاهان 10) و بواسطه استفاده از معبد، آمرزش معنوي زيادي وجود داشت. بنابراين حكومت سليمان نشان دهنده اجابت قسمتي از وعده هايي است كه به داود داده شده بود و در ملكوت مسيح ديده خواهد شد.

برخي از افراد ادعا دارند كه وعده هايي كه به داود داده شده بود، بطور كامل توسط سليمان تحقق يافت، ولي اين موضوع بدلايل ذيل درست نيست:

- شواهد فراوان عهد جديد نشان ميدهد كه "ذريه" مسيح بوده و نه سليمان

- به نظر ميايد كه داود وعده هايي را كه خداوند به وي داده بود به وعده هاي ابراهيم ربط داده بود.(اول تواريخ 17:27= پيدايش 22:17.18)

- ملكوت "ذريه" بنا بود ابدي باشد درصورتيكه ملكوت سليمان اينطور نبود.

- داود تشخيص داده بود كه وعده‌ها در رابطه با زندگي ابدي بودند كه هر نوع نسبت به بستگان نزديكش را شامل نمي شد. "اگر چه خانه من با خدا همراه نيست وليكن خدا با من پيماني هميشگي بسته است." (دوم سموئيل 23:5)

- ذريه داود همان مسيح موعود يا رهاكننده از گناهان مي باشد.(اشعيا 9:6.7 و 22:22 و ارميا 33:5.6.15 و يونس 7:42) ولي سليمان بعدها بخاطر ازدواج با آنانكه در اميد اسرائيل شريك نبودند، (اول پادشاهان 13-11:1 و نحميا 13:26) از خداوند روي برگرداند.

فصل 3: پرسش‌ها

1- كداميك از وعده هاي خداوند يك نزاع دائم بين گناه و راستي را پيش بيني مي كند؟

الف – وعده هايي كه به نوح داده شد.

ب – وعده هايي كه در بهشت داده شد.

ج – وعده هايي كه به داود داده شد.

د – وعده هايي كه به ابراهيم داده شد.

2- كداميك از جملات زير در رابطه با وعده هايي كه در بهشت داده شده صحيح مي باشند؟

الف – ذريه مار شيطان مي باشد

ب – مسيح و صالحان ذريه زن هستند

ج – ذريه مار توسط مسيح بطور موقت مجروح شد

د – ذريه زن بواسطه مرگ مسيح زخمي شد

3- ذريه ابراهيم در كجا زندگي ابدي خواهد داشت؟

الف – در بهشت

ب – در بيت المقدس

ج – در زمين

د- زماني در زمين و زماني در بهشت

4- كداميك از موارد ذيل به داود وعده داده شده بود؟

الف – كه نواده بزرگش براي هميشه حكومت خواهد كرد

ب – كه ذريه‌اش در بهشت ملكوتي خواهد داشت

ج – كه ذريه‌اش پسر خداوند خواهد بود

د – كه ذريه‌اش، مسيح، قبل از زاده شدن در زمين در بهشت زندگي خواهد كرد.

**فصل 4: خدا و مرگ**

1-4 فطرت انسان

به نظر ميرسد اكثر انسانها وقت كمي را صرف انديشه و تفكر پيرامون مرگ، يا ماهيت دروني خويش كه علت اصلي مرگ است ميكنند، عدم چنين خودنگري به عدم خودشناسي منتهي مي شود و در نتيجه انسانها از مسير حيات خارج مي شوند و بر‌اساس القاء تمايلات ذاتي خويش تصميماتي مي‌گيرند. امتناعي كه هرچند به شدت پنهان شده است، نسبت به تفكر پيرامون اين واقعيت كه زندگي و حيات انسان بسيار كوتاه مي باشد و خيلي زود مرگ حتمي همه ما را فرا مي‌گيرد وجود دارد. "شما چه مي‌دانيد فردا چه پيش خواهد آمد؟ عمر شما مانند مه صبحگاهي است كه لحظه‌اي آن را مي‌توان ديد و لحظه‌اي بعد محو و ناپديد مي‌شود. "سرانجام همه ما مي‌ميريم. عمر ما مثل آب بر زمين ريخته مي‌شود، آب كه ريخت ديگر نمي‌توان آن را جمع كرد."مانند گياهي كه صبح مي‌رويد(جواني) و مي‌شكفد ولي عصر پژمرده و خشك مي‌شود."(يعقوب 4:14 و دوم سموئيل 14:4 و مزامير 90:5،6) موسي، انساني به تمام معني متفكر، اين واقعيت را درك كرد و از خدا تقاضا كرد كه: "به ما ياد بده كه بدانيم عصر ما چه زود گذراست تا در اين عمر كوتاه با خردمندي زندگي كنيم" (مزامير 90:12) بنابراين با نظر به كوتاهي و ناپايداري زندگي، ما بايد كسب خرد واقعي‌ را در اولويت اول قرار دهيم.

واكنش انسانها نسبت به حقيقت مرگ متفاوت مي باشد. برخي از فرهنگها سعي كرده‌اند مرگ وعزاداري را به قسمتي از زندگي تبديل كنند تا از اين طريق حس فنا و دلتنگي را كاهش دهند.. بيشتر اين فرهنگها كه مسيحي مي باشند به اين نتيجه رسيدند كه انسان داراي روحي ابدي يا جزئي فناناپذير در خود مي‌باشد كه بعداز مرگ در مكان جزا و پاداش به حيات خود ادامه ميدهد. با توجه به اين كه مرگ اصلي‌ترين مسئله و غم‌انگيزترين تجربه انسان مي باشد، انتظار مي‌رود كه مرگ، فكر بشر را براي يافتن راهي در جهت كاهش تأثير ذهني آن خيلي به خود مشغول كند. سر رشته تمام نظريات كذب در رابطه با مرگ و ماهيت انسان از اينجا سرچشمه مي گيرد. مانند ديگر موارد، اين نظريات نيز بايد با انجيل محك زده شوند تا حقيقت ناب در اين موضوع مهم و حياتي آشكار شود. بايد يادآوري شود كه درست اولين دروغي كه در انجيل ذكر شده است، دروغ ابليس در باغ بهشت است. برخلاف سخن صريح خداوند كه فرمود: "انسان مطمئناً خواهد مرد، اگر مرتكب گناه شود"(پيدايش 2:17) ابليس پافشاري كرد كه؛ "مطمئناً نخواهيد مرد."(پيدايش 3:14) تلاشي كه در جهت انكار قطعيت و كليت مرگ صورت مي گيرد تبديل به ويژگي تمام مذاهب كذب و دروغ شده است. بديهي است كه بخصوص در اين زمينه، يك نظريه كذب و دروغ منجر به دروغي ديگر و ديگر و... مي شود و برعكس يك مطلب صدق مطلب ديگري را در پي دارد، بطوريكه توسط آيات اول قرنتيان 17-15:13 نشان داده شد. در اينجا پولس از يك حقيقت به حقيقت ديگري مي رسد(توجه كنيد "اگر... اگر... اگر...").

براي شناخت و درك ماهيت واقعي خودمان، ما بايد به آنچه كه انجيل در مورد خلقت انسان مي‌گويد توجه كنيم. متون موجود به زبان ساده اگر تحت‌اللفظي معني شود، شك ما را در مورد اينكه دقيقاً ماهيت وجودي ما چيست برطرف مي كند. (به جمله معترضه 18 مربوط به معني تحت‌اللفظي سفر پيدايش در مقررات رجوع كنيد.)

"خداوند از خاك زمين، آدم را سرشت... سرانجام به همان خاكي بازخواهي گشت كه از آن گرفته شدي، زيرا تو از خاك سرشته شدي و به خاك هم برخواهي گشت." (پيدايش 2:7 و 3:19) در اين آيات مطلقاً اشاره‌اي به وجود جاودانگي ذاتي در انسان يا ادامه حيات جزئي از او بعدازمرگ نمي‌شود.

كتاب مقدس آشكارا براين حقيقت تأكيد مي كند كه انسان اساساً از خاك ناچيز ساخته شده است. "ما گل هستيم" (اشعيا 64:8)

"آدم اول، از خاك زمين آفريده شد" (اول قرنتيان 15:47) "سرشت انسان از خاك است" (ايوب 4:19) "و او دوباره به خاك باز مي‌گردد" (ايوب 34:14،15) ابراهيم پذيرفت كه او "ناچيز و خاكي" است.(پيدايش 18:27) بلافاصله پس از نافرماني آدم از دستور خداوند در بهشت خدا " او را بيرون كرد... نبايد گذاشت از ميوه درخت حيات بخورد و تا ابد زنده بماند" (پيدايش 3:24،22) اگر انسان به‌طور فطري داراي جزئي فناناپذير و ابدي باشد، پس در اين صورت انجام اين امر، ضروري و لازم مي نباشد.

جاودانگي و ابديت مشروط

پيام مستمر و مكرر انجيل اين است كه انسان مي تواند با تمسك به سيره مسيح راهي به سوي حيات ابدي و جاودانگي پيدا كند. اين تنها نوع جاودانگي است كه انجيل درباره آن صحبت مي كند، جاودانگي آگاهانه و تحمل گناه بدون هيچ‌گونه مصداقي در كتاب مقدس وجود ندارد. تنها راه رسيدن به جاودانگي اطاعت از دستورات خداوند است و افرادي كه كاملاً مطيع و فرمانبردار خدا مي باشند به پاداش تقوي و پرهيزكاري خود، جاودانگي در حد كمال مي رسند.

جملات ذيل گواهي كافي بر مشروطيت جاودانگي مي باشد، همان جاودانگي كه ما فطرتاً از آن برخوردار نيستيم.

- "با ظهور نجات دهنده‌مان عيسي مسيح ... او قدرت مرگ را درهم شكست و به ما راه ورود به زندگي جاويد را نشان داد كه همان ايمان آوردن به پيغام انجيل اوست" (دوم تيموتائوس 1:10 و اول يوحنا 1:)

- "تا بدن مسيح را نخوريد و خون او را ننوشيد، هرگز نمي توانيد در خود زندگي جاويد داشته باشيد ولي كسي كه بدنم را بخورد و خونم را بنوشد زندگي جاويد دارد و من در روز قيامت او را زنده خواهم كرد." (يوحنا 6:53،54) مطالب آورده شده در باب ششم يوحنا دلالت بر اين امر دارد كه عيسي "نان زندگي" مي‌باشد و فقط به واسطه پاسخ صحيح به وي مي‌توان به زندگي جاودانه اميد داشت. (يوحنا 6:47،50،51،57،58)

- "خداوند به ما حيات و زندگي جاويد عطا كرده، و اين حيات در فرزند او عيسي مسيح است" (اول يوحنا 5:11) اميد به جاودانگي نمي تواند براي " غير مسيحيان " باشد. فقط از طريق مسيحيت جاودانگي امكان‌پذير است: او است "مرد حيات بخش" (اعمال رسولان 3:15) "نجات ابدي را نصيب آناني سازد كه از او اطاعت مي نمايند" (عبرانيان 5:9) بنابراين جاودانگي انسانها از عمل به شروط مسيح حاصل مي شد.

معتقد واقعي در جستجوي جاودانگي است و پاداش اين عمل او هديه زندگي ابدي مي باشد، چيزي كه او بالفطره از آن بي‌نصيب است.(روميان 2:7 و 6:23 و يوحنا 10:28) جسم فاني ما بايد "ابدي و جاودانه شود" (اول قرنتيان 15:53) البته در بازگشت مسيح. بنابراين جاودانگي امري وعده داده شده است كه الآن در اختيار ما نيست.

- "خدا تنها كسي است كه هرگز نمي‌ميرد" (اول تيموتائوس 6:16)

2-4 جان

با واقعيتي كه در بالا ذكر شد بايد وجود يك جان ابدي و جاودانه يا هر جزء بالفطره فناناپذير در انسان غيرممكن باشد. در اين جا تلاش ما بر اين است كه ابهامات موجود پيرامون كلمه جان را برطرف كنيم.

كلمات عبري و يوناني كه به كلمه جان، در انجيل ترجمه شده اند (به ترتيب Nephesh و Psuche) به صورتهاي ذيل نيز ترجمه مي شوند:

نفس جسم

قلب موجود

شخص ذهن

خودش

بنابراين جان به شخص، جسم، يا خويشتن اشاره مي‌كند. اين جمله معروف كه "جانهاي ما را نجات بده، به روشني به معني "ما را از مرگ نجات بده!" مي باشد. بنابراين جان همان شخص است، يا عصاره تمام چيزهايي كه يك شخص را تشكيل مي دهند. پس قابل درك است كه چرا در بسياري از نسخ جديد انجيل (براي مثال N.I.V.) به ندرت از لغت " جان " استفاده ميشود، درعوض اين كلمه را " شخص " ترجمه كرده‌اند. از حيواناتي كه خداوند خلق كرده است، در انجيل با عنوان "موجودات جنبنده ... انواع موجودات زنده" (پيدايش 1:20،21) نام برده ميشوند. لغت عبري كه در انجيل به " موجود " ترجمه شده nephesh مي باشد كه به معناي "جان" هم ترجمه شده است.

براي مثال در آيه پيدايش 2:7 گفته شده است كه:

"... انسان يك جان زنده شد" (پيدايش 2:7) بنابراين انسان يك جان است، همانطور كه حيوانات جان هستند. تنها تفاوت بين انسان و حيوان در اين است كه انسان از لحاظ فكري برحيوان صاحب‌برتري است؛ انسان تصويري از جسم خداوند ميباشد(پيدايش 1:26 به بخش 2-1 رجوع كنيد)، و بعضي از انسانها برگزيده مي شوند تا با دريافت وحي دريچه اميد به جاودانگي برروي آنها گشوده شود.(دوم تيموتائوس 1:10) با توجه به ماهيت و طبيعت اصلي ما و ماهيت مرگ ما تفاوتي بين انسان و حيوان وجود ندارد.

"عاقبت انسان و حيوان يكي است، عاقبت هر دو جان مي دهند و مي‌ميرند،(توجه كنيد كه دوبار كلمه عاقبت آورده شده كه نشان‌دهنده تأكيد روي اين موضوع مي‌باشد) ... پس انسان هيچ برتري بر حيوان ندارد.... همه(انسانها و حيوانات) يك جا مي‌روند(مرگ)، از خاك بوجود آمده‌اند و به خاك باز مي‌گردند" (جامعه 3:19،20) كتاب ملهم شده Ecc دعا كرد كه خدايا به انسانها كمك‌كن تا اين حقيقت دشوار را دريابند،"تا (انسانها) بفهمند كه بيشتر از حيوان نيستند." (جامعه 3:18) بنابراين انتظار مي رود، كه افراد زيادي پي به دشواري قبول اين حقيقت ببرند. در واقع درك اين حقيقت مي تواند شرم‌آور باشد كه ما بواسطه ماهيت و طبيعت خود به‌سان حيوانات هستيم. مانند آنها با همان غرايز براي حفظ جان زندگي مي كنيم و از ما نسلي مي‌ماند كه با محيط سازگاري دارد. در نسخه جديد انجيل ترجمه آيه جامعه 3:18 مي‌بينيم كه: خداوند انسان را با درك اين حقيقت كه حيواني بيش نيست امتحان كرد؛ يعني كساني كه به قدركافي در برابر خداوند خاشع و تسليم باشند انسانهاي واقعي او هستند كه حقيقت اين ابتلا را درك مي كنند، اما انسانهايي كه خاشع و تسليم نباشند در اين آزمايش مردود مي‌شوند. فلسفه انسان گرايي- يعني انسان داراي ارزش و اهميت والايي مي باشد- در قرن بيستم در سراسر دنيا كاملاً گسترش يافته است. زدودن تاثير اين فلسفه در جهان، وظيفه مهمي مي باشد. كلمات ساده آيه مزامير 39:5 در اين زمينه ما را ياري مي‌دهند:

"عمر انسان همچون نفسي است كه برمي‌آيد و برنمي‌گردد."(مزامير 39:5) "انسان اين توانايي را ندارد كه زندگي خود را تعيين كند" (ارميا 10:23)

يكي از بديهي‌ترين موضوعاتي كه ما انسانها مي‌دانيم اين است كه تمام انسانها و در واقع همه موجودات زنده سرانجام به كام مرگ كشيده مي شوند. بنابراين "جان" هم مي‌ميرد، و اين درست خلاف انتظار ما از چيزي است كه ابدي مي باشد. جاي تعجب نيست كه تقريباً يك سوم از كل موارد استفاده لغاتي كه در انجيل به "جان" ترجمه شده‌اند مربوط به مرگ و نابودي جان مي باشد. اين نحوه استفاده از كلمه "جان" نشان ميدهد كه "جان" نمي‌تواند چيزي فناناپذير و ابدي باشد.

- "هركه گناه بكند فقط خودش خواهد مرد" (حزقيال 18:4)

- "خدا مي تواند جان شما را هلاك كند" (متي 10:28) ديگر آيات موجود در رابطه با از بين رفتن جان عبارتند از: حزقيال 22:27 و امثال 6:32 و لاويان 23:30

- تمام «جانهايي» كه در شهر جازر بودند با شمشير كشته مي شدند.(يوشع 39-10:30)

- "تمام جانهاي موجودات زنده كشته شدند." (مكاشفه 16:3 رجوع به مزامير 78:50)

- مكرراً شريعت موسي امر مي‌كرد كه هرجاني كه از بعضي قوانين نافرماني كند بايد كشته شود.(براي مثال اعداد 31-15:27)

- از موارد مربوط به گرفته شدن جان مي توان فقط فهميد كه جان مي تواند بميرد(امثال 18:7 و 22:25 و ايوب 7:15)

- "هيچ كس نمي تواند جانش را زنده نگاه دارد" (مزامير 22:29)

- مسيح "جانش را قرباني كرد تا آمرزش گناهان به ارمغان آورد."(اشعيا 53:10.12)

اكثر آياتي كه در آنها كلمه "جان" مي باشد نشان مي دهد كه آن "جان" به شخص يا بدن اشاره مي كند نه به بارقه ابدي درون ما. نمونه هاي مشخص و بديهي اينها هستند:

- "خون جانها" (ارميا 2:34)

- "هرگاه كسي از وقوع جرمي اطلاع داشته باشد ولي در مورد آنچه كرده يا شنيده در دادگاه شهادت ندهد... هرگاه كسي نجاست ايشان را لمس كند... اگر كسي نسنجيده قولي بدهد و قسم بخورد كه آن را بجا آورد." (لاويان 5:1،4)

- "اي جان من ... اي تمام وجود من ... خداوند را ستايش كن! اي جان من ... اي كسي كه جان مرا با نعمت‌هاي خوب سير مي‌كند" (مزامير 103:1،2،5)

- "هركه بخاطر من و بخاطر پيام نجاتبخش انجيل، حاضر باشد جانش را فدا كند، آن را نجات خواهد داد، ولي هركه تلاش كند جانش را حفظ نمايد آن را از دست خواهد داد." (مرقس 8:35)

اين دليل تاحدي كافي است كه "جان" به هرجزء روحي درون انسان منسوب نمي شود. اينجا "جان" (لغت يوناني psuche) فقط به معني حيات جسماني انسان مي باشد. به همان شكل كه در آيه زير بيان شده است:

آيه اعداد 21:4 نشان مي دهد كه گروهي از افراد مي توانند يك "حيات" داشته باشند. بنابراين "جان" نمي تواند به بارقه جاودانگي فردي هريك از ما اشاره كند.

3-4 روح انسان

متأسفانه در ذهن بسياري از انسانها بين "جان " و "روح" سردرگمي وجود دارد. در بعضي از زبانها و ترجمه هاي انجيل كلمات انگليسي "جان" و "روح" فقط يك معادل دارند كه اين امر سردرگمي موجود را تشديد مي كند. "جان" اساساً به كليه اجزاء يك شخص اشاره مي كند كه گاهي مي تواند به "روح" نيز نسبت داده شود. به هرحال، معمولاً بين جان و روح همان‌گونه كه در انجيل بكار رفته تفاوتي در معني وجود دارد؛ "جان" و "روح" مي توانند "دو نيمه تقسيم شده" باشند.(عبرانيان 4:12)

كلمات يوناني و عبري "روح" ( به ترتيب Ruach و Pneuma) به صورتهاي زير نيز ترجمه شده‌اند:

روح حيات

باد ذهن

نفس

ما تصور روح را در بخش 1-2 مورد مطالعه قرار داديم. خداوند به منظور حفظ موجودات زنده ازجمله انسان روح خود را در كالبد آنها مي‌دمد. اين روح خدايي در انسان بنابراين نشانه نيروي حيات در او مي باشد. "بدن بدون روح مرده است" (يعقوب 2:26) "خداوند در بيني آدم روح حيات دميده، به او جان بخشيد و آدم، موجود زنده‌اي شد" (پيدايش 2:7) ايوب درباره "روح خدا در بيني من" صحبت مي‌كند.(ايوب 27:3 رجوع به اشعيا 2:22) از اين‌رو، روح حيات / زندگي از بدو تولد به ما داده مي شود، و ماداميكه جسم خاكي ما زنده است در ما باقي مي‌ماند. زمانيكه روح‌خدايي از هرچيزي گرفته شود آن چيز فوراً نابود مي شود، چون اين روح نيروي حيات و زندگي است. اگر خدا "اراده كند كه روح و نفس خود را از انسان بگيرد، اثري از زندگي در او باقي نمي‌ماند و او به خاك باز مي‌گردد. حال اگر فهم داري، گوش كن" (يعقوب 16-14: 34) جمله آخر بار ديگر اشاره مي كند كه انسان متوجه مي شود كه قبول اين حضور آشكار ماهيت واقعي‌اش بسيار دشوار مي باشد.

وقتي خداوند روح خود را در هنگام مرگ از كالبد ما خارج مي كند، نه فقط به حيات جسم ما خاتمه مي دهد، بلكه تمام حواس و هوشياري ما را مي گيرد. سپاس و قدرداني داود از اين روح خدايي او را هدايت كرد كه تنها به خداوند اعتماد كند نه به مخلوقات ضعيفي مثل خودش. آيات مزامير 5-146:3جوابي سخت به ادعاهاي انسان‌گرايان مي باشد: "بر رهبران انساني توكل نكنيد، آنها همگي فاني هستند و قادر به نجات دادن نيستند. وقتي آنها مي‌ميرند به خاك باز مي‌گردند و تمام نقشه‌هايشان نقشه برآب مي‌شود! اما خوشابحال كسي كه خداي يعقوب مددكار اوست و اميدش بر يهوه، خداي او مي‌باشد."

در هنگام مرگ "بدن به خاك زمين كه از آن سرشته شده برگردد و روح بسوي خداوند كه آن را اعطا كرده پرواز كند" (جامعه 12:7) پيش‌تر توضيح داديم كه خداوند به واسطه روح خود در همه جا حاضر است. به اين مفهوم كه "خدا روح است" (يوحنا 4:24) در هنگام مرگ ما "از قالب خاكي خود خارج مي شويم" يعني روح خدا جسم ما را ترك مي كند. روحي كه بدن ما را ترك كرده است، در روح خدا كه در دور تا دور ما مي باشدجذب مي شود؛ بنابراين هنگام مرگ " روح به طرف خدا بازمي‌گردد."

چون روح خدا تمام خلقت را تشكيل مي‌دهد، همين فرآيند مرگ نيز براي حيوانات اتفاق مي افتد. انسانها و حيوانات داراي يك روح واحد يا يك نيروي حياتي درجسم‌شان مي باشند. "عاقبت انسان و حيوان يكي است، هر دو جان مي‌دهند و مي‌ميرند، پس انسان هيچ برتري بر حيوان ندارد." (جامعه 3:19) نويسنده با اين مطلب ادامه مي دهد كه تفاوت قابل تشخيصي بين مكاني كه روح انسانها و حيوانات به آنجا مي روند وجود ندارد.(جامعه 3:21) اين شرح كه بواسطه آن انسانها و حيوانات روح يكساني دارند و به يك شيوه مي‌ميرند،(پيدايش 2:7 و 7:15) به نظر مي‌رسد اشاره كنايه‌آميزي به شرح چگونگي هلاكت حيوانات و انسان با مرگي يكسان در سيل دارد: "همه جانداران روي زمين يعني حيوانات اهلي و وحشي، خزندگان و پرندگان با آدميان هلاك شدند هر موجود زنده‌اي كه در خشكي بود نابود شد بدينسان خدا تمام موجودات زنده را از روي زمين محو كرد" (پيدايش 23-21: 7) در پايان توجه كنيد كه چطور آيه مزامير 90:5 مرگ را به سيل تشبيه مي كند. مدارك موجود در باب 7 پيدايش به روشني نشان مي دهد كه درمواقع حياتي، انسان مانند تمام موجودات در همان گروه مي‌باشد:

" تمام بدنها ... هرجسم زنده ". به اين دليل است كه در انسان مانند حيوانات يك روح حيات واحد جريان دارد.

4-4 مرگ خفتگي است

از آنچه كه تاكنون در مورد "جان" و "روح" يادگرفتيم، بايد ادامه دهيم كه در هنگام مرگ شخص كاملاً بي‌حس و بي‌هوش ميباشد. اگرچه تمام اعمال آناني كه در برابر خداوند مسئولند به ياد خدا خواهد ماند (ملاكي 3:16 و مكاشفه 20:12 و عبرانيان 6:10)، اما در هيچ جاي انجيل هوشياري بشر هنگام مرگ تائيد نمي‌شود. در اين رابطه اظهارات زير بسيار واضح بوده و سوالي باقي نمي‌گذارند:

- "وقتي آنها مي‌ميرند به خاك بازمي‌گردند و تمام نقشه‌هايشان، نقش برآب مي‌شود ." (مزامير 146:4)

"مرده‌ها چيزي نمي‌دانند ... محبتشان، نفرتشان و احساساتشان، همه از بين مي‌رود" (جامعه 9:5،6) "فهميدن در عالم مردگان وجود ندارد" (جامعه 9:10) - مردگان فكر نمي‌كنند، نتيجتاً هوشيار نيستند.

ايوب مي‌گويد كه وقتي مرد، "انگار كه وجود نداشته است" (ايوب 10:18) او مرگ را به عنوان فراموشي كامل، فقدان هوش و حواس و عدم مطلق وجود مي‌شناخت، يعني وضعيتي كه انسان قبل از تولد دارد.

- انسان نيز مانند حيوان مي‌ميرد (جامعه 3:18) و اگر بنا باشد هوش و حواس انسان از مرگ سالم بدر روند، همين موضوع بايد در مورد حيوان نيز صادق باشد در حاليكه هم كتاب مقدس و هم علم از بيان چنين احتمالي امتناع ورزيده‌اند.

- خدا "مي‌داند كه ما خاك هستيم. عمر انسان مانند علف و همچون گل صحرا مي‌باشد ... از بين مي‌رود و ديگر در آن مكاني كه بوده، هرگز ديده نمي‌شود." (مزامير 16-14: 103)

خدمتگزاران خدا مكرراً از او طول عمر بيشتر تقاضا كرده‌اند، و اين خود نشانگر اين است كه مرگ حتي براي صالحين نيز فقدان كامل هوش و حواس است، چرا كه آنان مردگان را فاقد هوش و حواس به حساب آورده و مي‌دانستند كه پس از مرگ ديگر قادر به ستايش و نيايش پروردگار نخواهند بود. حزقيال(اشعيا 19-38:17) و داود(مزامير 6:4،5 و 30:9 و 39:13 و 115:17) مثالهاي خوبي از چنين مواردي مي‌باشند. از مرگ براي هر دو نوع انسانهاي صالح و بدكار مكرراً به عنوان خفتگي و استراحت ياد شده است. (ايوب 3:11،13،17 و دانيال 12:13).

اكنون مداركي كافي در دست داريم تا صراحتاً اظهار داريم كه نظريه توده‌پسند دستيابي صالحين به سعادت و پاداش در آسمان بلافاصله پس از مرگ از انجيل نشأت نمي‌گيرد. واقعيت فطرت انسان و مرگ، آرامش زيادي به انسان هديه مي‌كند. پس از آن همه درد و رنج بشري در طول زندگي، انسان در قبر به فراموشي كامل دست مي‌يابد. براي آناني كه واجبات خدا را نشناخته‌اند، اين فراموشي ابدي نخواهد بود. خاطرات اين زندگي طبيعي ناكام و تأسف‌بار ديگر هرگز بازگو نخواهد شد؛ بيم‌ها و اميدهاي بيهوده ذهن طبيعي بشر هرگز تحقق نخواهند يافت.

در مطالعه كتاب مقدس، يك سيستم واقعيات وجود دارد كه بايد كشف شود. با اين حال متأسفانه به دليل عدم توجه به كتاب مقدس يك سيستم خطا در تفكرات مذهبي انسان نيز وجود دارد. تلاشهاي مصمم بشريت براي شيرين نمودن قطعيت مرگ باعث شده است كه انسان باور كند كه داراي يك "روان فنا ناپذير" است. هنگاميكه وجود چنين عنصر فنا ناپذيري در انسان مورد قبول واقع گردد، اين تفكر كه بشر بعداز مرگش به جايي خواهد رفت ضروري مي‌گردد. اين امر اين طرز تفكر را به دنبال دارد كه حتماً در زمان مرگ سرنوشت انسان شرور و فرد پرهيزكار تفاوت خواهد داشت. براي همساز نمودن اين مسئله اينگونه نتيجه گيري شده حتماً مكاني به نام بهشت براي "روانهاي فنا ناپذير خوب" و مكاني به نام جهنم براي "روانهاي فنا ناپذير بد" وجود دارد. ما قبلاً نشان داديم كه وجود "روان فنا ناپذير" از نظر كتب مقدس غيرممكن است. اينك بار ديگر عقايد عمومي اشتباه را تجزيه و تحليل مي‌نماييم:

1- اينكه پاداش زندگي‌مان در زمان مرگ به صورت "عزيمت روان فناناپذير" ما به مكاني خاص داده مي‌شود.

2- اينكه جدايي شرور و پرهيزكار در زمان مرگ صورت مي‌گيرد

3- اينكه پاداش پرهيزكار رفتن به بهشت مي‌باشد

4- اينكه اگر همه داراي "روان فناناپذير" باشند پس همه يا به جهنم ميروند و يا به بهشت

5- اينكه روانهاي شرور براي مجازات به مكاني به نام جهنم ميروند.

هدف تجزيه و تحليل ما فقط برخورد منفي نمي باشد. با در نظر گرفتن اين نكات بصورت تام ما مي‌توانيم بسياري از واقعيتهاي كتاب مقدس را كه بخش حياتي از تصوير واقعي مربوط به طبيعت بشر هستند، بيان كنيم.

5-4 رستاخيز

در كتاب مقدس تأكيد شده كه پاداش پرهيزكاري در زمان احياء و بازگشت مسيح داده خواهد شد. (اول تسالونيكيان 4:16) رستاخيز مردگان مسئول (به بخش 8-4 رجوع شود) اولين اقدام مسيح مي باشد. اين امر قضاوت را به دنبال خواهد داشت. اگر جان در زمان مرگ به بهشت برود هيچ احتياجي به احياء نخواهد بود. پولس گفت كه اگر احياء نباشد، تمام تلاش ما براي اطاعت از خداوند بيهوده مي‌باشد (اول قرنتيان 15:32) مسلماً اگر او باور داشت كه پاداش وي از طريق رفتن جانش به بهشت داده خواهد شد، اينگونه استدلال نمي‌كرد. مفهوم آن اين است كه وي باور داشت كه احياء بدن تنها پاداش مي باشد. مسيح از طريق اين انتظار كه پاداش زندگي مؤمنان در زمان "احياء" مي باشد ما را تشويق مي كرد. (لوقا14:14)

بازهم بايد اين نكته مطرح شود كه كتاب مقدس هيچ نوع حياتي غير از حيات جسماني تعليم نمي دهد - اين موضوع در مورد خداوند، مسيح، فرشتگان و بشر صدق مي كند. مسيح در هنگام بازگشت "اين بدنهاي فاني ما را دگرگون خواهد ساخت و به شكل بدل پرجلال خود در خواهد آورد." (فيليپيان 3:20،21) از آنجاييكه وي اينك داراي يك بدن حقيقي مي باشد كه خالصانه به جاي خون از روح انرژي مي گيرد، پس ما هم در پاداش مشابهي سهيم خواهيم بود. در روز قضاوت ما بابت چگونگي حيات جسمانيمان قضاوت مي‌شويم(دوم قرنتيان5:10) آنانكه داراي يك حيات دنيوي بودند بدن فاني‌شان باقي مي‌ماند و تجزيه مي‌شود تا به غبار تبديل گردد، درحاليكه آنانكه كه سعي كردند در زمان حياتشان روح را جايگزين گوشت و خون بكنند به صورت يك بدن "از روح خدا حيات جاودان را درو خواهد كرد."(غلاطيان 6:8)

شواهد فراواني وجود دارد كه پاداش پرهيزكاران بصورت جسماني داده مي شود. هنگاميكه اين نكته مورد قبول واقع گردد، اهميت حياتي رستاخيز مشهود خواهد بود. بدن كنوني ما حياتش را در زمان مرگ از دست ميدهد. اگر ما بتوانيم زندگاني ابدي و فنا ناپذير را به حالت جسم تجربه نماييم، پس مرگ بايد نوعي حالت بيهوشي تا زمانيكه بدن ما مجدداً خلق شود و بعد طبيعت خداوند درآن دميده شود، باشد.

در باب 5 كتاب اول قرنتيان از تمام جزئيات رستاخيز صحبت بعمل آمده است و هميشه خواندن آن با دقت بسيار نتيجه‌بخش مي‌باشد. آيات اول قرنتيان 44-33: 15 توضيح ميدهد كه چگونه ما بعنوان ذريه افشانده مي‌شويم ، چگونه از زمين بلند مي‌شويم كه خداوند به ما جسم اعطاء كند و مردگان هم به همين صورت بلند مي شوند تا جسم را بعنوان پاداش دريافت نمايند. همانطور كه مسيح از قبر بلند شد و جسم فاني‌اش به يك جسم فنا ناپذير تبديل شد، هر مؤمن واقعي هم در اين پاداش سهيم خواهد بود. (فيليپيان 3:21) ما از طريق تعميد با مرگ مسيح و احياء، پيوند مي‌بنديم و اين باور را نشان ميدهيم كه ما هم در پاداشي كه وي از طريق احيايش دريافت كرد سهيم خواهيم بود. (روميان 5-3: 6) اگر ما اينك در عذابهاي وي سهيم باشيم پس در پاداش وي هم سهيم خواهيم بود: "همانگونه كه مسيح با مرگ روبرو شد، ما نيز همواره در خطر مرگ قرار داريم." (دوم قرنتيان 4:10) "و اگر روح خدايي كه عيسي مسيح را پس از مرگ زنده كرد، در وجود شما باشد، همان خدا بدنهاي فاني شما را نيز پس از مرگ بوسيله همين روح كه در وجود شماست، زنده خواهد كرد." (روميان 8:11) با اين آرزو ما هم از طريق فنا ناپذير شدن جسممان منتظر " آزاد شدن از درد و رنج" (روميان 8:23) خواهيم بود.

آرزوي پاداش براي جسم حقيقي توسط بندگان خداوند از روزهاي اوليه درك شده بود. به ابراهيم وعده داده شده بود كه او به همان قطعيتي كه در سرزمين كنعان راه مي‌رفت، بر سراسر آن حكومت خواهد كرد. (پيدايش 13:17 رجوع شود به بخش 4-3) ايمان وي به اين وعده‌ها ضرورت اين را به همراه داشت كه باور كند جسمش در آينده به گونه‌اي فنا ناپذير خواهد شد تا امكان بوقوع پيوستن وعده‌ها تحقق يابد.

ايوب به وضوح چگونگي درك اين مطلب را كه با اينكه بدنش در قبر توسط كرمها خورده مي‌شود ولي پاداشش را درحالت جسماني دريافت خواهد كرد، بيان كرده است: "اما من مي‌دانم كه رهاننده‌ام زنده است و سرانجام بر زمين خواهد ايستاد و مي‌دانم حتي بعد از اين كه بدن من بپوسد، خدا را خواهم ديد! چه اميد پرشكوهي!"" (ايوب 27-19:25)

اميد اشعيا هم دقيقاً همين بوده است: "كساني كه در خاك زمين خفته‌اند بيدار شده، سرود شادماني سر خواهند داد." (اشعيا 26:19)

كلمات مشابهي در رابطه با مرگ ايلعازر ، يكي از دوستان مسيح، هم يافت شده است. مسيح بجاي اينكه خواهر آن مرد را تسكين دهد و بگويد كه روانش به بهشت رفته، راجع به روز احياء صحبت مي كرد: "برادر تو دوباره زنده خواهد شد." عكس‌العمل فوري مرتا خواهر ايلعازر نشان ميدهد كه اين امر تا چه حد توسط مسيحيان اوليه مورد تحسين بوده است: "مرتا گفت: بلي، البته مي دانم كه برادرم در روز قيامت مانند ديگران زنده خواهد شد." (يوحنا 11:23،24) وي درست مانند ايوب قبول نداشت كه مرگ دروازه‌اي به زندگاني پرسعادت در بهشت مي باشد و در واقع به دنبال احياء "در روز آخر" بود.(رجوع كنيد به "روز آخر" ايوب) مسيح وعده داده است كه: "كساني كه صداي خداي پدر را بشنوند و راستي را از او بياموزند، بسوي من مي‌آيند."

(يوحنا 6:44.45)

6-4 داوري

تعاليم كتاب مقدس در رابطه با قضاوت يكي از اساسي ترين اصول ايمان فرد مي باشد كه بايد قبل از تعميد كاملاً درك شود. (اعمال رسولان 24:25 و عبرانيان 6:2) در كتب مقدس مكرراً از "روز داوري" (براي مثال اول يوحنا 4:17 و دوم پطرس 2:9 و 3:7 و يهودا 6)، بعنوان زماني‌كه آنانكه معرفت خداوند را پيدا كردند پاداش خود را دريافت ميدارند صحبت شده است. تمام اينها بايد "قبل از وقتي باشد كه مسيح بر كرسي داوري مي‌نشيند." (روميان 14:10) ما براي دريافت غرامت زندگانيمان بصورت جسماني: "بايد در حضور مسيح بايستيم تا محاكمه شويم."(دوم قرنتيان 5:10)

ديدگاه دانيال نسبت به بازگشت مجدد مسيح شامل يكي از اين جايگاههاي داوري به صورت تخت سلطنتي بود.(دانيال 7:6) داستانهاي اخلاقي مربوطه، جزئيات امر را واضح مي‌سازند: داستانهايي در مورد بازگشت صاحبخانه از سفر و پرسش وي از خدمتكاران در مورد چگونگي صرف مايحتاج(متي 29-25:14) داستان ديگري نداي انجيل را به تور ماهيگيري تشبيه مي‌كند كه تمامي انسانها را جمع مي‌كند، سپس انسان مي‌نشيند و ماهي بد را از خوب جدا مي‌كند(متي 49-13:47) تفسير اين مطالب واضح است: "در پايان دنيا فرشتگان پيش خواهند آمد و شر را از ميان حق جدا خواهند كرد."

از آن چيزي كه تاكنون ديده شده مي‌توان فرض كرد كه بعداز بازگشت و احياء مسيح در زمان و مكاني خاص تمام كسانيكه به طرف انجيل فراخوانده شده‌اند گردهم مي‌آيند و در آنجا مسيح را ملاقات مي‌كنند. آنان حساب پس خواهند داد و مسيح مشخص خواهد كرد كه آيا آنها استحقاق پاداش ورود به ملكوت را دارا خواهند بود يا خير. در اين زمان فقط پرهيزكاران پاداششان را مي‌گيرند. تمام اينها در داستان اخلاقي گوسفند و بزها گردهم آمده است: "هنگاميكه كه او، مسيح موعود، با شكوه و جلال خود و همراه با تمام فرشتگانش بيايد، آنگاه برتخت باشكوه خود خواهد نشست. (تخت داود در بيت‌المقدس رجوع به لوقا 1:32.33) و تمام مردم در مقابل او گردهم مي‌آيند(يعني تمام مردم دنيا رجوع به متي 28:19) "و او ايشان را از هم جدا خواهد كرد، همانطور كه يك چوپان، گوسفندان را از بزها جدا مي كند، گوسفندان را در طرف راستش قرار مي‌دهم و بزها را در طرف چپش. آنگاه به عنوان پادشاه، به كساني كه در طرف راست او هستند خواهد گفت: بيايد اي عزيزان پدرم! بيايد تا شما را در بركات ملكوت خدا سهيم گردانم، بركاتي كه از آغار آفرينش دنيا براي شما آماده شده بود." (متي 34 – 25:31)

ورود به ملكوت خدا و شراكت در وعده‌هاي ابراهيم، پاداش پرهيزكاران است. ولي اين اتفاق فقط بعداز داوري كه در زمان بازگشت مسيح مي باشد، رخ خواهد داد. بنابراين دريافت وعده مربوط به فنا ناپذيرشدن بدن قبل از بازگشت مسيح غيرممكن مي باشد: بنابراين ما بايد نتيجه‌گيري كنيم كه از زمان مرگ تا احياء، مؤمن حيات آگاه ندارد چرا كه حيات بدون جسم غيرممكن مي باشد.

اينكه پاداش در زمان بازگشت مسيح و نه قبل از آن داده خواهد شد يكي از اصولي است كه در كتاب مقدس تكرار شده است:

- "تا در روزي كه شبان عظيم(عيسي) مي آيد، شما را پاداش عطا كند و در جلال و شكوه بي پايان خود شريك سازد." (اول پطرس 5:4 رجوع به 1:13)

- "عيسي مسيح... روزي زنده گان و مردگان را داوري خواهد فرمود... تاجي كه خداوند ما مسيح، آن داور عادل، در روز بازگشت خود به من اعطا خواهد فرمود." (دوم تيموتائوس 4:1،8)

- در هنگام بازگشت مسيحا در روزهاي آخر: "بسياري از آنان كه در زير زمين آرميده‌اند(رجوع به پيدايش 3:19) زنده خواهند شد، بعضي براي زندگي جاوداني و برخي براي شرمساري و خواري جاوداني"(دانيال 12:2)

- هنگاميكه مسيح داوري را آغاز مي كند آنانكه "مرده‌اند، از قبر بيرون مي‌آيند، كساني كه خوبي كرده‌اند، به زندگي جاويد برسند و كساني كه بدي كرده‌اند، محكوم گردند." (يوحنا 29- 5:25)

- "عيسي مسيح مي فرمايد: چشم به راه باشيد، من به زودي مي آيم و براي هركس مطابق اعمالش پاداشي خواهم آورد." (مكاشفه 22:12) ما براي دريافت پاداش به بهشت نمي‌رويم - مسيح آن را از بهشت براي ما مياورد.

اينكه مسيح پاداش ما را با خود مياورد نشان ميدهد كه پاداش ما در بهشت تهيه شده است، ولي مسيح در ظهور دوم آنرا براي ما به زمين مياورد، در اين رابطه "مالكيت" سرزميني كه به ابراهيم وعده داده شده است "در آسمان نگه داشته است، و از آنجا كه به خداوند توكل و اعتماد كرده ايد، او نيز با قدرت عظيم خود، شما را به سلامت به آسمان خواهد رسانيد تا اين ارث را دريافت كنيد. ولي، در روز قيامت، شما وارث حيات جاودان خواهيد شد." (اول پطرس 1:4.5)

درك اين موضوع به ما قدرت ميدهد كه يك بخش پرسوء تفاهم در آيات يوحنا 14:2.3 را به طور صحيح تفسير نماييم: "من(عيسي) مي‌روم تا آنجا را براي شما آماده كنم. وقتي همه چيز آماده شد(رجوع به پاداش "مكان حفظ شده در آسمان")، بازخواهم گشت و شما را خواهم برد، تا جايي كه من هستم شما نيز باشيد." (يوحنا 14:2،3) مسيح درجاي ديگري هم مي گويد كه دوباره ظهور خواهد كرد تا پاداش ما را بدهد (مكاشفه 22:12) و ما ديده‌ايم كه پاداشها در زمان داوري وي داده خواهند شد. او بر اريكه سلطنت داود در بيت‌المقدس "براي هميشه" حكومت خواهد كرد (لوقا 1:32.33) او تا ابد روي زمين خواهد بود و آنجايي كه وي خواهد بود يعني در ملكوت خداوند برزمين، ما هم همانجا خواهيم بود. وعده وي در رابطه با "بردن ما با خودش" را ميتوان بعنوان توضيحي از قبول هستي ما توسط وي در روز داوري تلقي نمود. جمله يوناني "بردن ما با خودش" در آيه متي 1:20 در رابطه با يوسف و دريافت مريم برخود بعنوان همسرش نيز آمده است. بنابراين اين واژه ضرورتاً به معناي حركت جسماني به طرف مسيح نمي باشد.

از آنجايي كه پاداش فقط در زمان داوري در هنگام بازگشت مسيح داده خواهد شد نتيجه مي‌شود كه شرور و پرهيزكار هر دو بعداز مرگ به يك مكان يعني قبر خواهند رفت و هيچ تفاوتي در مرگ آنان قائل نخواهد شد. مطالب ذيل اين امر را تأييد مي‌كند:

- يوناتان پرهيزكار بود اما شائول بدكردار بود با اين حال "در مرگ از هم جدا نشدند." (دوم سموئيل 1:23)

- شائول، يوناتان و سموئيل همگي در زمان مرگ به يك جا رفتند.(اول سموئيل 29:19)

- ابراهيم پرهيزكار در زمان مرگش "به مردمانش" يا همان اجدادش پيوست، آنها بت‌پرست بودند.(يوشع 24:2 و پيدايش25:8)

- آنكه از نظر روحي عاقل يا احمق هستند هردو يك نوع مرگ را تجربه مي‌كنند (جامعه 2:15.16)

تمام اينها با ادعاهاي مسيحيت مرسوم تضاد زيادي دارند. تعاليم آنها در رابطه با رفتن پرهيزكاران به بهشت در زمان مرگ لزوم داوري و احياء را از بين مي‌برد. ولي ما ديده‌ايم كه اين مسائل در برنامه خداوند براي رستگاري و بنابراين در پيامهاي انجيل وقايع حياتي مي‌باشند. عقيده مرسوم اين است كه يك فرد پرهيزكار مي‌ميرد و از طريق رفتن به بهشت پاداشش را مي‌گيرد و اين روز بعد، ماه بعد و سال بعد در رابطه با بقيه مردم ادامه پيدا مي‌كند. اين مسئله با تعاليم كتاب مقدس، كه تمام پرهيزكاران با هم و در يك زمان پاداش خود را خواهند گرفت در تضاد كامل مي‌باشد:

- در زمان داوري، گوسفندها يكي‌يكي از بزها جدا مي‌شوند. بعداز اتمام داوري مسيح به تمام گوسفندهايي كه سمت راست وي گردآمده‌اند مي‌گويد:

"بياييد اي عزيزان پدرم! بيايد تا شما را در بركات ملكوت خدا سهيم گردانم." (متي 25:34) بنابراين تمام گوسفندان به طور هم زمان مالك ملكوت خواهند شد. (اول قرنتيان 15:52)

- در "زمان برداشت" داوري و بازگشت مسيح تمام آنانكه در راه انجيل عمل كرده‌اند "گردهم ميايند". (يوحنا 4:35.36 رجوع به متي 13:39)

- آيه مكاشفه 11:18 نشان ميدهد كه: "وقت آن است كه مردگان را داوري نمايي." - يعني تمام مؤمنان با هم

- در قسمتي از باب 11 كاتب عبرانيان فهرستي از تمام افراد پرهيزكار عهد عتيق ثبت شده است. در آيه 13 اينطور آمده: "اين مردان ايمان همه مردند، بدون اين كه تمام وعده‌هاي خدا را دريافت كنند." كه به ابراهيم در رابطه با رستگاري از طريق ورود به ملكوت خداوند داده شده بود. (عبرانيان 12-11:8) و اينگونه نتيجه مي‌شود كه اين افراد در زمان مرگ يكي‌يكي به بهشت براي دريافت پاداش نرفتند دليل اين امر در آيه 39 و 40 آمده: "اين انسانهاي مؤمن، با اين كه بسبب ايمانشان مقبول خدا واقع شدند، اما هيچيك بركات موعود خدا را نيافتند. زيرا خدا مي‌خواست كه ايشان منتظر بمانند تا همراه ما به آن بركات بهتري برسند كه او براي ما در نظر گرفته است." تأخير در دريافت پاداشي كه به آنها وعده داده شده بود بخاطر اين بود كه طبق برنامه‌هاي خداوند تمام مؤمنان بايد با هم و به ‌طور هم‌زمان به تكامل برسند. و اين هم در زمان داوري يا بازگشت مسيح رخ خواهد داد.

7-4 مكان پاداش: بهشت يا زمين؟

اگر عليرغم دلايل بالا هنوز كساني هستند كه فكر مي‌كنند مكان ملكوت خداوند آسمان خواهد بود و نه زمين، منظور همان پاداش وعده داده شده است، بايد به نكات ذيل هم توجه كنند:

- مسيح در دعاهايش آرزوي آمدن ملكوت خداوند را مي‌كند (يعني دعا براي بازگشت مسيح) كه به موجب آن خواسته‌هاي خداوند در آن زمان، آنگونه كه اينك در آسمان انجام مي‌گيرند، روي زمين تحقق يابند. (متي 6:10) براي همين ما دعا مي‌كنيم كه ملكوت خداوند روي زمين برپا گردد. خيلي تأسف‌آور است كه هزاران فرد بدون هيچ فكري اين دعاها را هر روز تكرار مي‌كنند درحاليكه هنوز براين باورند كه ملكوت خداوند اينك بطور كامل در آسمان برپا شده و زمين نابود خواهد شد.

"خوشا به حال فروتنان، زيرا ايشان مالك تمام جهان خواهند گشت." (متي 5:5) و نه اين كه روحشان به آسمانها مي‌رود كه به باب 37 مزامير اشاره دارد، يك امركلي كه تأكيد مي‌كند كه پاداش نهائي پرهيزكاران روي زمين داده خواهد شد. پرهيزكاران در همان مكاني كه شروران از حكومت موقتشان لذت برده بودند پاداش زندگي ابدي را خواهند گرفت و همان زميني را كه زماني شروران تحت تسلط داشتند، از آن خود خواهند نمود. (مزامير 37:34.35) "اما اشخاص فروتن از بركات خدا برخوردار خواهند شد... كساني كه بركت خداوند بر آنها باشد به سلامتي زندگي خواهند كرد. نيكان، دنيا را به ارث خواهند برد و تا به ابد در آن سكونت خواهد نمود." (مزامير 37:11،22،29) زندگي ابدي در روي زمين يا همان سرزمين وعده داده شده بدان معناست كه زندگي در آسمان غيرممكن مي‌باشد.

- "داود مرد، دفن شد و قبرش نيز هنوز همين جا در ميان ماست... داود هرگز به آسمان نرفت." (اعمال رسولان 2:29،34) در عوض، پطرس توضيح داد كه اميدش احياء مردگان در زمان بازگشت مسيح مي‌باشد. (اعمال رسولان 36-2:22)

- زمين ميدان عمليات خداوند در رابطه با بشر مي‌باشد: "آسمانها از آن خداوند مي باشند، ولي او زمين را به انسان بخشيد." (مزامير 115:16)

- آيه مكاشفه 5:9.10 بيان مي‌كند كه پرهيزكاران هنگاميكه در جلوي ميز داوري قرار مي‌گيرند چه خواهند گفت: "و ايشان را براي خداي ما كاهن ساختي و به سلطنت رساندي، از اينرو بر زمين سلطنت خواهند كرد." (مكاشفه 5:9،10) تصوير حكمراني كردن بر ملكوت خداوند روي زمين كاملاً از اين مفهوم مبهم كه ما از نعمات در مكاني در آسمان لذت خواهيم برد برداشته شده است.

- باب‌هاي 2 و 7 دانيال يك توالي در قدرتهاي سياسي را مشخص مي‌كند كه نهايتاً در زمان بازگشت مسيح ملكوت خداوند جايگزين آن خواهد شد. قلمرو اين ملكوت "زير تمام آسمان" خواهد بود و "تمام زمين" را پرخواهد كرد. (دانيال 2:35 و 7:27 رجوع به آيه 44) اين ملكوت ابدي "به برگزيدگان خداي متعادل واگذار خواهد شد." (دانيال 7:27) پس پاداش آنان زندگي ابدي برملكوتي است كه بر روي زمين و زير آسمان برپا خواهد شد.

8-4 مسئوليت انسان در برابر خدا

طبيعتاً اگر بشر داراي "جاني فناناپذير" باشد، مجبور است كه درجايي يك سرنوشت ابدي داشته باشد يا در محل پاداش و يا در محل مجازات. نتيجه اين است كه همه در برابر خداوند مسئول هستند. در مقابل نشان داديم كه انجيل به ما مي‌آموزد كه طبيعت انسان مانند حيوانات، يعني ذاتاً فناپذير است. اما به برخي انسانها تصويري از زندگي جاودانه در قلمرو خداوند ارائه شده است. بديهي است هر انساني كه زماني بر روي زمين زندگي مي‌كرده محشور نخواهد شد. در حقيقت انسان هم مانند حيوانات زندگي كرده و مي‌ميرد و درون خاك تجزيه مي شود. اما چون انسانها در آن دنيا مورد داوري قرارگرفته و برخي محكوم شده و برخي با زندگاني جاودانه پاداش داده مي شوند نتيجه مي گيريم كه طبقه خاصي از افراد بشر به منظور داوري و پاداش محشور ميشوند.

اينكه آيا فردي محشور خواهد شد يا نه، به مسؤوليت او در برابر داوري بستگي دارد. اساس داوري ما براين است كه چطور به معرفتمان در رابطه با سخن خدا (فرمان خدا) عمل كرده‌ايم. مسيح مي‌گويد: « كسي كه دعوت مرا رد كرد و سخن مرا نشنيده گرفت بداند كه با اين سخنان مورد داوري قرار ميگيرد: سخني كه من گفته‌ام همان است كه در روز آخرت با آن مورد داوري قرار خواهند گرفت (يوحنا 12:48). بنابراين آناني كه سخنان مسيح را ندانسته و درك نكرده اند فرصتي براي قبول يا رد او (خدا) نداشته‌اند و از حيث داوري نيز مسئوليتي نخواهند داشت. آناني كه بدون دانستن قانون خدا (بدون شناخت خدا) گناهكار شدند، بايد بدون قانون نيز بميرند و آنانيكه با دانستن قانون خدا گناهكار شدند (دانسته گناهكار شدند) بايد با قانون نيز داوري شوند.(روميان 2:12) از اين ‌رو كساني كه مقررات خداوند را نمي‌دانند مرگشان بسان مرگ حيوانات است. در اين هنگام كساني كه دانسته قوانين خداوند را زيرپا گذاشته‌اند مورد داوري قرار مي‌گيرند و براي روبرو شدن با آن داوري محشور مي شوند.

از ديدگاه خداوند "زمانيكه قانوني وجود نداشته باشد، گناهي به افراد نسبت داده نمي شود." "در حقيقت معصيت سرپيچي از قانون (امر) خداست. پس دركنار قانون، دانش شناخت گناه است." (روميان 5:13 و اول يوحنا 3:4 و روميان 3:20).بدون آگاهي از قانون خداوند از طريق كلام وي: « افراديكه از قانون‌هاي خدا آگاهي ندارند، گناهي بر آنها نسبت داده نمي‌شود ». پس مورد داوري قرار نگرفته و محشور نمي‌شوند. اينان كه كلام (سخن) خدا را نمي‌دانند مرده باقي خواهند ماند. بسان حيوانات و گياهان، زيرا آنان هم در اين موقعيت هستند. "آري، انسان با وجود تمام شكوهش، سرانجام مانند حيوان مي ميرد." (مزامير 49:20) "آنها گوسفنداني هستند كه به سوي هلاكت پيش مي روند." (مزامير 49:14)

فراگيري قوانين خداوند است كه ما را به خاطر اعمالمان در برابر او مسؤول مي سازد. بنابراين محشور شدن، و ظهورمان در برابر كرسي داوري لازم مي‌گردد. از اينجا بايد دانست كه نه تنها پرهيزگاران، كه تمامي افراديكه به سبب معرفتشان از قوانين خداوند در برابر خداوند مسؤول هستند، در آن دنيا محشور خواهند شد. در اينجا آياتي از انجيل آمده است:

- آيه يوحنا 15:22 ميگويد كه دانستن كلام مسؤليت به همراه مي‌آورد. "اگر من نمي‌آمدم و با مردم سخن نمي‌گفتم، تقصيري نمي‌داشتند. ولي حالا كه آمده‌ام، ديگر براي گناهانشان عذر و بهانه‌اي ندارند." به همين ترتيب آيات روميان 21-1:20 ابراز مي‌دارد كه علم به خدا آوردن بهانه را از انسانها سلب مي‌كند.

- "كساني كه صداي خداي پدر را بشنوند و راستي را از او بياموزند، به سوي من ميايند." (يوحنا 6:44،45)

- خداوند اعمال كسانيكه را كه خالصانه (بي‌ريا) از راهش گمراه شده‌اند، ناديده مي گيرد. اما به اعمال كسانيكه راهش (طريقش) را مي‌شناخته‌اند بدقت مي‌نگرد و از فرد انتظار پاسخ دارد.(اعمال رسولان 17:30)

"آن خدمتكاري كه وظيفه خود را بداند و بدان عمل نكند، به سختي مجازات خواهد شد. اما اگر كسي ندانسته عمل خلافي انجام دهد، كمتر مجازات خواهد شد. و هركه مسئوليت بزرگتري به وي سپرده شود، بازخواست بيشتري نيز از او به عمل خواهد آمد، و نزد هركه امانت بيشتري گذاشته شود، مطالعه بيشتري نيز خواهد شد." (لوقا 12:47،48)

- « بنده‌ايكه خواست خداوند را مي داند اما خود را (براي روز داوري) آماده نمي‌سازد و برطبق خواست او عمل نمي‌كند همانا با ضربات بسيار شلاق مجازات مي شود. اما آنكس كه نمي‌داند و ندانسته مرتكب اعمالي مي‌شود كه در خور ضربات شلاق هستند تنها با چند ضربه شلاق مجازات مي‌شود. (براي مثال مرده باقي مي‌ماند). هركس كه به او بيشتر داده شده بيشتر نيز از او بازخواست مي‌شود (هركه بامش بيشتر، برفش بيشتر). درحقيقت انسانهايكه مرتكب اعمال زيادي شده ‌اند خداوند نيز از آنها بازخواست بيشتري خواهد كرد ." (لوقا 12:47،48) - چه اندازه بيشتر خدا؟

- "پس، اين را از ياد نبريد كه اگر بدانيد چه كاري درست است، اما آنان را انجام ندهيد، گناه كرده‌ايد" (يعقوب 4:17)

- مسؤوليت ويژه قوم اسرائيل در برابر خدا، پاسخ به الهامات نازل شده برآنها از سوي خداوند بوده است. (عاموس 3:2)

بدليل وجود اين اصول مسؤوليت‌پذيري،"برايش بهتر بود از اينكه مسيح را بشناسد سپس به احكام مقدسي كه به او سپرده شده است، پشت پا بزند." (دوم پطرس 2:21) مضاميني ديگر در اين رابطه شامل آيات يوحنا 9:41 و 3:19 و اول تيموتائوس 1:13 و هوشع 4:14 و تثنيه 1:39 مي‌باشد.

شناخت دانش خدا ما را در برابر كرسي داوري مسؤول مي‌سازد. درنتيجه آناني كه اين شناخت (دانش) را ندارند محشور نخواهند شد. چراكه نياز به داوري شدن ندارند. فقدان دانش (عدم شناخت) سبب مي‌شود كه « همانند چهارپايان بميرند ».(مزامير 49:20) دربين آيات، نشانه هاي واضحي است از اينكه تمام افراديكه روي زمين زندگي كرده‌اند محشور نخواهند شد:

- مردم تمدن باستاني بابل بعداز مرگ محشور نخواهند شد، زيرا آنها از خداي حقيقي غافل بوده‌اند.(ارميا 51:39 و اشعيا 43:17)

اشعيا نبي اينگونه به خود دلگرمي ميدهد: "اي خداوند(اسرائيل)، اربابان بسياري برما حكومت كرده اند(براي مثال فلسطينيان و بابليها)... آنان مردند و از بين رفتند و ديگرهرگز(دوباره) باز نمي گردند. تو آنها را به سزاي اعمالشان رساندي و نابود كردي و نامشان را از خاطرها محو ساختي." (اشعيا 26:13،14) توجه كنيد كه سه بار بر محشور نشدن اينان تأكيد شده است. نبايد دوباره زنده شوند ... برانگيخته نخواهند شد ... خاطره آنها بايد فراموش شود. در نقطه مقابل دين اسرائيل تصويري از محشور شدن افراد را برحسب شناختشان (دانش‌شان) از خداي حقيقي داده است. "اما مردگان قوم تو(اسرائيل) زنده شده، از خاك برخواهند خواست." (اشعيا 26:19)

- درباره قوم اسرائيل و سرانجامشان در روز بازگشت مسيح "تمام مردگان زنده خواهند شد بعضي براي زندگي جاوداني و برخي براي شرمساري و خواري جاوداني." (دانيال 12:2) بنابراين بسياري (نه همه) از يهوديان برحسب مسؤوليتشان در برابر خداوند به عنوان برگزيدگانش محشور خواهند شد. آناني كه كاملاً از خدايي حقيقي شان غافل بوده‌اند "به خاك افتاده و هرگز برنمي‌خيزند. چرا كه آنان قادر به درك (يافتن) سخنان خداوند نيستند."(عاموس 8:12.14)

آنچه كه تا بحال آموخته‌ايم:

1- دانش (شناخت) كلام خداوند به انسان مسؤوليت مي دهد.

2- تنها افراد مسؤول، محشور و مورد داوري قرار خواهند گرفت.

3- افراديكه خداي حقيقي را نشناخته‌اند بسان حيوانات مرده باقي خواهند ماند.

چنين چيزي كاملاً بر خلاف نظريه انسان‌گرايي، احساسات و اميال طبيعي ماست؛ اما داشتن خضوع واقعي در برابر حقيقت غايي كلام خداوند اگر با فروتني عقيده درباره طبيعت خود ما آميخته شود، منجر به پذيرفتن صحت اين امر ميشود. با نگاهي بي تزوير به حقايق تجربيات انسان، حتي بدون راهنمايي انجيل، مي‌توان نتيجه گرفت كه اميدي براي زندگي آينده گروه ذكر شده در بالا نيست.

پرسش ما از علل عملكرد خداوند به اين شكل جسورانه است. "تو اي انسان، كيستي كه از خدا ايراد مي گيري؟ آيا صحيح است كه مخلوق به خالق خود بگويد: چرا مرا چنين ساختي؟" (روميان 9:20) ممكن است ما عدم درك انسان (را در اين مسائل) بپذيريم، اما هرگز نبايد خداوند را به بي‌عدالتي و بدخواهي متهم سازييم. اين استنباط كه خداوند به هر طريقي دشمن يا خطاكار است، تصوير وحشتناكي از خداوند مقتدر بدست ميدهد. يعني پدر و خالصي كه با مخلوقاتش به طور غير معقول و ناعادلانه رفتار مي‌كند. در اينجا نقل حكايت داود پادشاه كه كودكش را از دست داد. بسيار مفيد (آموزنده) است. آيات دوم سموئيل 24-12:15 نقل كرده كه چطور داود هنگاميكه كودكش هنوز زنده بود براي وي دعا ميكرد. اما چه واقع‌گرايانه سرنوشت او يعني مرگش را پذيرفت. "هنگاميكه كودكم هنوز زنده بود روزه گرفته و گريه مي‌كردم زيرا مي‌گفتم چه كسي مي‌تواند بگويد كه آيا خداوند خيرخواه من خواهد بود تا طفل من زنده بماند؟ اما حالا كه او مرده است به چه جهت من بايد روزه بگيرم؟ آيا مي‌توانم او را دوباره باز گردانم؟ او كه نبايد به من بازگردانده شود." پس اينچنين داود همسرش را دلداري داد. و به زودي فرزند ديگري نصيبشان شد.

بالاخره بايد گفته شود كه بسياري از افراد با درك اصول مسؤوليت پذيري نسبت به خدا تمايلي به كسب دانش بيشتر درباره او ندارند. چرا كه در برابر او مسؤول شده و مورد داوري قرار خواهند گرفت. اما حتي اين افراد هم با درجاتي نسبت به خداوند مسؤول هستند. زيرا آگاهي ايشان از كلام خداوند آنان را از اين حقيقت آگاه ساخته كه خداوند در زندگيشان دخالت دارد كه باعث ايجاد يك رابطه واقعي بين آنها و خدا مي‌شود. بايد به خاطر داشت كه "خداوند عشق است." "خواست او فنا شدن بندگانش نيست" و "تنها پسرش را (به سوي انسانها) فرستاده تا هركس كه به او ايمان آورد فنا نشود و در آن دنيا با زندگاني جاودانه به سر برد." (اول يوحنا 4:8 و دوم پطرس 3:9 و يوحنا 3:16) خداوند مي‌خواهد كه ما در ملكوتش باشيم.

اين چنين افتخاري به ناگزير مسؤوليت مي‌آورد. اما اين مسؤوليتها به گونه‌ايي وضع نشده‌اند كه براي ما سنگين و دشوار باشند. اگر ما به واقع عاشق خداوند باشيم تصديق خواهيم كرد كه اعطاي رستگاري از جانب او پاداشي معين براي كارهاي مشخصي نيست. بلكه به خاطر داشتن محبت به بنده‌اش (به بخشي از وجودش) همه آنچه را كه مي‌تواند، براي فرزندانش انجام مي‌دهد تا به واسطه دركشان از شخصيت اعجاب انگيزش به آنها زندگاني جاودانه اعطاء نمايد.

به محض آنكه شروع به اجابت و شنيدن صداي خداوند از طريق كلامش كنيم، تشخيص خواهيم داد كه هنگامي كه در ميان توده‌ها به زندگي ادامه ميدهيم خداوند قاطعانه و مشتاقانه ما را در نظر دارد و به جاي آنكه منتظر قصور ما در مسؤوليتمان باشد، مشتاقانه نشانه‌هايي از پاسخ ما را به عشقش جستجو مي‌كند. هرگز چشمان مهربانش را از ما برنمي‌گرداند. و ما به خاطر تسليم شدن در برابر نفس و فارغ شدن از بار مسؤوليتي كه به خداوند داريم نمي‌توانيم دانش‌مان (آگاهي‌مان) را نسبت به او فراموش يا انكار كنيم و يا شانه از زير آن خالي كنيم. در عوض ما مي‌توانيم و بايد از نزديكي بخصوصي كه به خداوند داريم خشنود باشيم و توكل كنيم به بزرگي عشقش چندانكه در طلب شناخت بيشتر و نه كمتر او باشيم. عشق‌مان به طريق خداوند و دانستن آنها امكان شباهت هر چه بيشتر به او بايد بر عظمت تقدسش غلبه كند.

9-4 جهنم

مفهوم رايج جهنم، جايگاه تنبيه ارواح شرير (بدكار) بلافاصله بعد از مرگ يا محل عذاب آناني است كه در داوري سرافكنده شده‌اند.

عقيده ما كه انجيل آنرا به ما آموخته اين است كه جهنم همان گور است. جائيكه تمامي افراد بشر را بعد از مرگ به آنجا مي‌روند.

ريشه كلمه جهنم كلمه عبري sheol بوده كه به جهنم ترجمه شده و به محل سرپوشيده اطلاق مي‌شود. hell صورت انگليسي شده sheol است. اما زماني كه ما كلمه جهنم را مي‌خوانيم در مي‌يابيم اين كلمه، كلمه‌ايي نيست كه كاملا ترجمه شده باشد hell-met صورت لفظ به لفظ كلمه helmet است و معناي سرپوشي براي سر را ميدهد. از نظر انجيل اين مكان سرپوشيده يا hell همان گور است.

مثالهايي زيادي وجود دارد كه در آنها كلمه منشاء sheol به گور ترجمه شده است. در واقع در نسخه‌هاي جديد انجيل بندرت از كلمه hell استفاده شده و ترجمه آن بصورت گور (grave) درست‌تر است.

مثالهاي زيادي است كه در آنها كلمه sheol به گور ترجمه شده است برهمين اساس مفهوم رايج hell به عنوان مكان آتش و عذاب براي ارواح بدكار، منسوخ شده است.

- "بگذار بدكاران شرمنده شوند و خاموش به قبرهايشان فرو روند." (مزامير 31:17) آنها از عذاب فرياد نخواهند كشيد.

- "اما خداوند جان مرا از عالم مردگان نجات داده، خواهد رهانيد." (مزامير 49:15) مقصود روح داود يا بدن اوست كه از قبر يا hell محشور مي‌شود. (مزامير داود 49:15).

عقيده براين است كه جهنم جايگاه تنبيه ارواح شرير است به‌طوريكه نمي‌توانند از آن خلاصي يابند كه با اين حقيقت كه شخص پرهيزگار نيز به درون جهنم مي‌رود و دوباره خارج مي‌شود در تضاد است. آيه هوشع 13:14 نيز اين امر را تصديق مي‌كند: "آيا او را از چنگال گور برهانيم؟ آيا از مرگ نجاتش بدهم؟ من ديگر براي اين قوم رحم نخواهم كرد." اين امر در آيه اول قرنتيان 15:5 نيز ذكر شده است و اين گفته به صورت محشور شدن افراد در هنگام بازگشت مسيح عملي مي‌شود. همينطور در روياي (منظره) محشور شدن دوم(به بخش 5-5 رجوع كنيد) "بنابراين، دريا و زمين و قبرها، مرده هايي را كه در خود داشتند، تحويل دادند تا مطابق اعمالشان محاكمه شوند." (مكاشفه 20:13) به توازي بين مرگ كه منظور همان قبر است و جهنم توجه كنيد. (به مزامير 6:5 نيز رجوع شود).

كلام حنا در آيه اول سموئيل 2:6 بسيار واضح است. "خداوند مي ميراند و زنده مي كند، به گور فرو مي برد و بر مي‌خيزاند."

با توجه به اين كه جهنم همان قبر است، همانطور كه انتظار مي‌رود پرهيزگاران با محشور شدن و رسيدن به زندگاني جاودانه از آن نجات مي‌يابند. از اين‌رو امكان ورود به hell يا قبر و سپس خروج از آن با محشور شدن كاملاً وجود دارد. بهترين مثال در اين مورد حضرت مسيح است "كه جان او در قبر باقي نخواهد ماند و بدنش نخواهد پوسيد." (اعمال رسولان 2:31) زيرا كه او محشور شده بود. به توازي بين جسم و روح مسيح توجه كنيد. اين جمله كه بدنش در قبر باقي نماند اشاره به اين دارد كه او نيز براي مدتي در قبر بوده است. يعني 3 روز بدنش در قبر بود. و اينكه مسيح به hell يا قبر رفت بايد دليل كافي بر اين باشد كه آن مكاني نيست كه تنها ارواح بدكار به آن وارد شوند.

انسانها چه خوب و چه بد به hell يعني قبر مي‌روند. بنابراين مسيح نيز همراه افراد بدكار در قبر قرار داده شد. (اشعيا 53:9) مثالهايي ديگر است در اين رابطه كه افراد پرهيزگار نيز به hell يا قبر مي‌روند. يعقوب گفت: "تا روز مرگم غم يوسف را نمي توانم فراموش كنم. و همچنان از غم فرزندش مي گريست." (پيدايش 37:35)

اين يكي از اصول خداوند است: مجازات گناه، مرگ است (روميان 6:23 و 8:13 و يعقوب 1:15) قبل از اين نشان دادييم كه مرگ حالت ناخودآگاهي مطلق است. درحقيقت معصيت سبب نابودي كلي فرد مي‌شود نه عذاب ابدي او (متي 21:41 و 22:7 و مرقس 12:9 و يعقوب 4:12) مردمي كه براثر سيل به هلاكت رسيدند (لوقا 17:27،29) و قوم اسرائيل كه در بيابان مردند (اول قرنتيان 10:10). در هر دو مورد بالا گناهكاران درعوض آنكه با عذاب جاودانه مجازات شوند، مي‌ميرند. بنابراين غيرممكن است كه افراد شرير با عذاب خودآگاه جاودانه تنبيه شده و رنج بكشند.

همانگونكه در قبل گفته شد، اگر ما از قوانين خداوند غافل باشيم، خداوند گناهي به ما نسبت نداده و آنرا در پرونده ما محسوب نخواهد كرد (روميان 5:13). كساني كه در اين دسته قرار مي‌گيرند، مرده باقي خواهند ماند. كسانيكه واجبات خدا را مي‌شناسند، در زمان ظهور دوباره مسيح مورد داوري قرار مي‌گيرند و زنده مي شوند. اگر گناهكار باشند، مجازات آنها مرگ خواهد بود. زيرا اين مجازات گناه است. بنابراين بعداز نشستن در صندلي داوري مسيح، مجازات مي شوند و دوباره مي‌ميرند. اين مرگ دوم است كه در آيات مكاشفه 20:6 و 2:11 به آن اشاره شده است. اين مردم يك بار مي‌ميرند يعني به حالت ناخودآگاهي كامل فرو مي‌روند و در ظهور دوباره مسيح دوباره مورد داوري قرار مي گيرند و زنده مي شوند و با مرگ دوم مجازات مي شوند، مرگي همانند مرگ اول در ناخودآگاهي كامل. اين مرگ هميشگي خواهد بود.

از اين روست كه مجازات گناه " پايدار" تلقي مي‌شود، زيرا پاياني براي مرگ وجود ندارد. مردن براي هميشه مجازاتي پايدار است. نمونه انجيل كه همين عبارت را استفاده كرده است در آيه تثنيه 11:4 است. اين آيه توصيفي است از نابودسازي يك باره ارتش فرعون توسط خدا در درياي سرخ، از آن جهت كه اين سپاه ديگر براي اسرائيل مشكلي نيافريد. " او با امواج درياي سرخ آنها را غرق كرد... خدا آنها را در اين نابود كرد."

حتي در دوران عهد عتيق اوليه، مؤمنان به زنده شدن دوباره در روز آخر و پس از قرار گرفتن دوباره انسان ناپاك در قبر، اعتقاد داشتند. آيات ايوب 21:30.32 به روشني مي‌گويد: "آدم بدكار معمولا در روز بلا و مصيبت درامان است و جان سالم به در مي برد. هيچ كس مرد شرور را رو در رو متهم نمي كند و كسي وي را به سزاي اعمالش نمي رساند. حتي بعداز مرگش او را با احترام به خاك مي سپارد و بر سر قبرش نگهبان قرار مي دهد." (ايوب 21:30،32) يكي از داستانهاي بازگشت مسيح و داوري، كشته شدن موجودي پليد در حضور اوست. (لوقا 19:27) اين مسئله با اين عقيده كه موجود پليد هميشه درحالت هوشياري مي‌ماند و عذاب مي‌كشد، منافات دارد. در هر حال اين مجازات تا حدي غير منطقي است - عذاب ابدي بخاطر 70 سال زندگي - خدا تمايلي به مجازات افراد گناهكار ندارد؛ در نتيجه انتظار مي‌رود كه مجازات هميشگي نخواهد بود. (حزقيال 33:11 و 18:23.32 رجوع به دوم پطرس 3:9)

مسيحيان مرتد معمولاً "جهنم" را به آتش و عذاب مربوط مي‌دانند. اين كاملاً با آموزشهاي انجيل در مورد جهنم (قبر) منافات دارد. "آنها گوسفنداني هستند كه به سوي هلاكت پيش مي روند زيرا مرگ آنها را شباني مي كند. صبحگاهان، شروران مغلوب نيكان ميشوند و دور از خانه هاي خود، اجسادشان در عالم مردگان مي پوسد." ( مزامير 49:14) اين آيه نشان ميدهد كه قبر محل فراموشي آرام است. بااستثناء آنكه روح و بدن مسيح سه روز در جهنم ماند اما فاسد نشد (اعمال رسولان 2:31). اگر جهنم محل آتش بود، اين امر ممكن نمي‌شد. آيات حزقيال 30-32:26 تصويري از جنگجويان قدرتمند ملل ارائه مي دهد كه به آرامي در قبرهايشان آرميده‌اند، "بزرگان ماشك و توبال در آنجا خفته‌اند و قبرهاي مردمانشان گرداگرد ايشان است. اين مردان كه زماني در دل همه رعب و وحشت ايجاد مي كردند، حال با رسوايي مردند. آنها مانند سرداران نامور كه با سلاحها، شمشيرها و سپرهاي خود، باشكوه فراوان به خاك سپرده مي شوند، دفن نشدند بلكه مثل اشخاص عادي شده و بدنياي مردگان رفتند، زيرا در زمان حيات خود باعث رعب و وحشت بودند... حال با خجالت و رسوايي به قعر دنياي مردگان رفته و دركنار كشته شده‌گان قرار گرفته‌اند." (حزقيال 30-32:26)

اين جمله سنت دفن جنگجويان با سلاحهايشان و قرار دادن سرشان روي شمشير را بازگو مي كند. اين توصيف جهنم - قبر - است. اينكه اين مردان در آرامش در جهنم (قبرهايشان) آرميده‌اند با آتشين بودن جهنم مطابقت ندارد. اشياء فيزيكي (نظير شمشير) نيز به همان جهنم مي‌روند و اين نشان مي دهد كه جهنم صحنه عذابهاي روحي نيست. از اين رو پطرس به مرد گناهكار گفت: " پول تو با تو دفن خواهد شد." (اعمال رسولان8:20) سرگذشت يونس نيز با اين مسئله تضاد دارد. او كه توسط يك ماهي بزرگ بلعيده شده بود، "از شكم ماهي نزد خداوند، خداي خدا دعا كرده گفت: به هنگام سختي، خداوند را خواندم... از عالم مرگ فرياد برآوردم"(يونس 2:1،2) قلب جهنم همان معده نهنگ است. شكم نهنگ محل پوشيده بود كه به معني كلمه sheol ترجمه شده آن جهنم است. روشن است كه آن محل آتش نبود و وقتي نهنگ او را به بيرون برگرداند، يونس از شكم جهنم خارج شد. اين همان زنده شدن دوباره مسيح از "جهنم" است. (قبر) به آيه متي 12:40 نگاه كنيد.

آتش مجازي

با اين حال انجيل مكرراً از ايده آتشي ابدي استفاده كرده است تا خشم خدا را نسبت به گناه نشان دهد. گناهي كه موجب نابودي كامل گناهكار در قبر مي شود. سدوم با "آتش ابدي" مجازات شد (آيه 7 يهودا) و بخاطر گناهكاري مردمانش كاملاً نابود شد. امروز آن شهر ويرانه است و در اعماق آبهاي بحرالميت قرار گرفته است. هيچگونه آتشي در آن وجود ندارد. اورشليم نيز همينطور با آتش ابدي خشم خدا بخاطر گناهان اسرائيل تهديد شد: "آنگاه اين دروازه ها را به آتش خواهم كشيد، آتشي كه به كاخهايتان سرايت كند و آنها را از بين ببرد و هيچ كس نتواند شعله هاي آن را خاموش كند." (ارميا 17:27) خدا با علم به اينكه اورشليم پايتخت ملكوت آينده خواهد شد(اشعيا 4-2:2 و مزامير 48:2)، نمي خواست كه ما از اين مطلب برداشت لفظي كنيم. خانه‌هاي بزرگ اورشليم با آتش سوختند(دوم پادشاهان 25:9)، اما آتش براي هميشه روشن نماند.

بهمين ترتيب خدا سرزمين ادون را با آتش مجازات كرد كه "ادون روز و شب خواهد سوخت و تا ابد دود از آن برخواهد خاست، نسل اندر نسل، ويران خواهد ماند... جغدها و كلاغها آن سرزمين را اشغال خواهند نمود... قصرها و قله هايش پوشيده از خارخواهد."(اشعيا 15-34:9) ديديم كه حيوانات و گياهان در خرابه‌هاي ادون به زندگي ادامه دادند، پس اصطلاح آتش ابدي قطعاً به خشم خداوند و نابودي كامل آن مكان اشاره دارد و نبايد معناي لغوي آن مورد توجه قرار گيرد.

عبارات عبري و يوناني كه " براي هميشه" ترجمه مي شوند دقيقاً به معناي "براي اين عهد" هستند. گه‌گاه، اما نه هميشه، اين عبارت به بي‌نهايتي ظاهري اشاره دارد، مثل عهد ملكوت. آيه‌هاي حزقيال 32:14.15 يكي از نمونه‌هاي اين امر است: "پس آبهاي مصر شفاف و روان مثل روغن زيتون صاف خواهند بود، اين را من كه خداوند هستم مي‌گويم. هنگاميكه مصر را ويران كنم و هرآنچه در آن است از بين ببرم، آنگاه او خواهد دانست كه من خداوند هستم." (حزقيال 32:14،15) اين يكي از راههاي درك "ابديت" در "آتش ابدي" است.

بارها و بارها خشم و قهر خداوند از گناهان اورشليم و اسرائيل به آتش تشبيه شده است: "پس من آتش خشم و غضب خود را فرو خواهم ريخت... و كسي نخواهد توانست آن را خاموش كند!"(ارميا 7:20 و مثالهاي ديگر شامل مراثي ارميا 4:11 و دوم پادشاهان 22:17)

آتش همچنين با داوري خداوند درباره گناه، مخصوصاً در بازگشت عيسي ‌مسيح، نيز پيوند داده شده است: "روز داوري مثل تنوري شعله ور فرا ميرسد و همه اشخاص مغرور بدكار را مانند كاه مي سوزاند. آنها مانند درخت تا ريشه خواهند سوخت و خاكستر خواهند شد."(ملاكي 4:1)كاه و يا حتي جسم انسان پس از سوختن در آتش به خاك باز مي‌گردد. غيرممكن است كه عنصري، مخصوصاً جسم انسان، واقعاً براي هميشه بسوزد. بنابراين عبارت "آتش ابدي" نمي‌تواند حقيقتاً به عذاب ابدي اشاره داشته باشد. اگر چيزي براي سوختن نباشد، آتش نمي‌تواند براي هميشه دوام داشته باشد. بايد خاطر نشان كرد كه "جهنم" همانند "درياچه‌اي از آتش است."(مكاشفه 20:14) اين نكته به اين معناست كه جهنم همان "درياچه آتش" نيست؛ بلكه اين نكته بيانگر نابودي كامل است. دركتاب مكاشفه به همان سبك و شيوه نمادين آمده است كه گورها به تمامي ويران خواهد شد، چرا كه در پايان هزاره ديگر مرگي دركار نخواهد بود.

جهنم (Gehenna)

در عهد جديد، دو واژه‌ي يوناني هست كه به "جهنم" ترجمه مي شود. "Hades" معادل واژه‌ي عبري "sheol" است كه پيشتر درباره‌اش توضيح داديم. "جهنم" نام زباله‌داني بود درست خارج از اورشليم كه در آنجا زباله‌هاي شهر را مي‌سوزاندند. اين گونه زباله‌داني‌ها امروزه در بسياري از شهرهاي درحال توسعه وجود دارد (مثل "كوه دود" در خارج از شهر مانيل، پايتخت فيليپين).

به عنوان يك اسم خاص - يعني نام مكاني واقعي - اين واژه را به جاي آن كه به "جهنم" ترجمه كنند اصلاً نبايد ترجمه مي‌كردند. واژه‌ي "جهنم" در زبان آرامي معادل واژه‌ي عبري "Ge-ben-Hinnon" است. "Ge-ben-Hinnon" در نزديكي اورشليم واقع بود (يوشع 15:8)، و در زمان عيسي‌مسيح به عنوان زباله‌داني شهر به كار مي‌رفت. همچنين جسد جانيان را در آتش‌هايي كه هميشه در آنجا مي‌سوخت مي‌انداختند، از اين رو جهنم به نماد طرد و نابودي كامل تبديل شد.

بارديگر بايد خاطرنشان كرد كه آن چه را در آن آتش‌ها مي‌انداختند براي هميشه در آنجا نمي‌سوخت - در واقع اجساد به خاك و خاكستر تجزيه مي‌شدند. خداي ما، آتشي سوزاننده است."(عبرانيان 12:29) در روز قيامت، آتش خشم و غضب او نسبت به گناهان، گناهكاران را نابود خواهد كرد، نه آن كه آنها را درحال سوختن رها كند تا زنده بمانند. آن هنگامي را بياد بياوريم كه داوري‌هاي پيشين خداوند نسبت به قومش، اسرائيل، در زمان پادشاهي بابلي ها، جهنم از جسد گناهكاران قوم پرشد. (ارميا 7:32.33)

عيسي مسيح به شيوه‌اي استادانه‌اي خود تمامي اين ايده‌ها را كه در عهد عتيق آمده است در همين يك واژه‌ي "جهنم" جمع آورد. او غالباً مي‌فرمود آنها كه از پاي مسند داوري و داوري خداوند طرد مي‌شوند "در آتش بي امان جهنم مي‌افتند." (مرقس 9:43،44) جهنم ايده‌هاي طرد و نابودي جسم را در خاطر يهوديان زنده مي‌كرد، و ديديم كه آتش ابدي عبارتي است كه خشم و غضب خداوند نسبت به گناه و نابودي جاودانه‌ گناهكاران به واسطه‌ مرگ را نشان مي دهد.

اشاره به "آنجا كه كرم آنها نمي‌ميرد" آشكارا بخشي از همين عبارت نمادين نابودي كامل است - غيرممكن است كرم‌هايي باشد كه اصلاً نميرند. اين كه جهنم مكان مجازات‌هاي پيشين گناهكاران و اشرار قوم بوده است بيش از پيش بيانگر مهارت و ذوق عيسي مسيح در استفاده از اين واژه است.

فصل 4 : پرسش‌ها

1- پس از مرگ چه اتفاقي مي‌افتد؟

الف) روح به آسمان مي‌رود

ب) در حالت ناآگاهي بسر مي‌بريم

ج) روح تا روز قيامت در جايي ذخيره مي‌شود

د) روح اشرار به جهنم و روح نيكان به آسمان مي‌رود

2- جان چيست؟

الف) بخش ناميراي وجود ما

ب) واژه‌اي است به معناي "جسم، شخص، مخلوق"

ج) دقيقاً همان روح است

د) چيزي كه پس از مرگ به آسمان يا جهنم مي‌رود

3- آيا مرگ حالتي از ناآگاهي و بيهوشي است؟

الف) بله

ب) خير

4- جهنم چيست؟

الف) جايگاه اشرار

ب) رنج و عذاب اين دنيا

ج) گور

**فصل 5: ملكوت خدا**

1-5 تعريف ملكوت

فصلهاي قبلي اين كتاب نشان داده‌اند كه هدف خداوند پاداش دادن به مؤمنان خويش با زندگي ابدي به هنگام بازگشت مسيح است كه اين زندگي ابدي روي زمين سپري خواهد شد. وعده‌هاي مكرر خداوند در اين زمينه هيچ‌گاه به اين نكته اشاره نكرده‌اند كه مؤمنان به بهشت خواهند رفت. "مژده ملكوت خدا" (متي 4:23) به شكل وعده‌هاي خداوند درباره زندگي ابدي روي زمين به ابراهيم وحي شد (غلاطيان 3:8). بنابراين، " ملكوت خداوند" زمان پس از بازگشت مسيح است كه اين وعده‌ها تحقق مي‌يابند. باوجود آنكه خداوند درنهايت فرمانرواي كل خلقت حتي در حال حاضر است، به بشر اختيار داده بر جهان و زندگي خويش به هر شكلي كه بخواهد تسلط داشته باشد. بنابراين درحال حاضر جهان به صورت " ملكوت بشر " مي‌باشد (دانيال 4:17).

در زمان بازگشت مسيح " سلطنت جهان ازآن خداوند ما و مسيح او ميشود و او تا ابد سلطان است." (مكاشفه 11:15) در آن زمان اراده و خواسته‌هاي خدا بطور كامل و آشكار در زمين اجرا خواهد شد. از اينرو دستور مسيح به ما عبادت است: "ملكوت تو برقرار گردد. خواست تو آنچنانكه در آسمان مورد اجراست، بر زمين نيز اجرا شود." (متي 6:10) به اين دليل، " ملكوت خداوند" عبارتي است كه با "ملكوت آسمان" قابل معاوضه است (متي 13:11 رجوع به مرقس 4:11). توجه داشته باشيد كه ما هرگز عبارت " ملكوت در آسمان" را نمي‌خوانيم؛ ملكوت آسمان است كه توسط مسيح در زمان بازگشت او برروي زمين استقرار خواهد يافت. چون اراده خداوند در آسمان بطور كامل توسط فرشتگان اطاعت مي‌شود (مزامير 21-103:19)، بنابراين در زمان ملكوت آينده خداوند، ساكنان زمين تنها پرهيزگاران خواهند بود، كساني كه "با فرشتگان برابرند" (لوقا 20:36).

بنابراين ورود به ملكوت خداوند در زمان بازگشت مسيح نتيجه نهايي تمام تلاشهاي ما در اين دنياست؛ بهمين دليل داشتن دركي صحيح از مفهوم ملكوت خداوند بسيار حياتي است (متي 25:34 و اعمال رسولان 14:22). موعظه فيليپ در مورد مسيح كه بعنوان آموزش دهنده چيزهايي مربوط به "ملكوت خداوند و نام عيسي‌مسيح" توصيف مي‌شود. (اعمال رسولان 8:5.12). در هر بخش خود به ما يادآوري مي‌كند كه چطور " ملكوت خداوند" محتواي اصلي موعظه پولس بوده است (اعمال رسولان 19:8 و 20:25 و 28:23.31). بنابراين درك كامل ما از اصول ملكوت خداوند باتوجه به اينكه بخش حياتي پيام بشارت را تشكيل مي‌دهد داراي اهميت بسيار زيادي است. " ما بايد آزمايش سخت ورود به ملكوت خداوند را بگذرانيم" (اعمال رسولان 4:22)؛ اين نوري است كه در پايان تونل اين دنيا وجود دارد و از اينرو انگيزه‌ايست براي انجام فداكاريهايي كه در زندگي واقعي مسيحي وجود دارد.

بخت‌النصر، پادشاه بابل، مي‌خواست از آينده دنيا باخبر شود (به باب دوم دانيال نگاه كنيد). به او مجسمه‌اي بزرگ ساخته شده از فلزات مختلف نشان داده شد. دانيال سرطلايي آن را بعنوان نشان‌دهنده پادشاه بابل تفسير كرد (دانيال 2:38). بعداز او قرار بود جانشيني از امپراطوريهاي بزرگ در اطراف اسرائيل بيايد كه نتيجه آن موقعيتي شود كه در آن "همانطور كه ديديد پاها و انگشتهاي مجسمه قسمتي از آهن و قسمتي از گل بود. اين نشان مي دهد كه اين سلطنت تقسيم خواهد شد و بعضي از قسمتهاي آن مثل آهن قوي و بعضي مثل گل ضعيف خواهد بود." (دانيال 2:42)

توازن قدرت درحال حاضر در جهان بين ملتها دو نيم مي‌شود، بعضي قوي و بعضي ضعيف. سپس دانيال سنگ كوچكي را ديد كه به پاي مجسمه برخورد كرد، آن را ويران كرد و خود تبديل به يك كوه بزرگ شد كه تمام دنيا را پركرد (دانيال 2:34.35). اين سنگ نشان دهنده مسيح بود (متي 21:42 و اعمال رسولان 4:11 و افسسيان 2:20 و اول پطرس 8-2:4) كوهي كه او در تمام زمين ايجاد خواهد كرد نشان‌دهنده ملكوت جاويد خداوند است كه در زمان آمدن دوم وي ايجاد خواهد شد. اين پيشگويي به خودي خود گواهي برملكوتي است كه در زمين خواهد بود نه در آسمان.

اينكه آيا ملكوت تنها در زمان بازگشت مسيح بطور كامل استقرار خواهد يافت، موضوع بخشهاي ديگر است. پولس از مسيح و داوري وي بر زندگان و مردگان " در پيشگاه خدا و عيسي مسيح " سخن مي‌گويد. (دوم تيموتائوس 4:1)

آيه ميكاه 4:1 نظر دانيال را در مورد ملكوت خداوند بصورت يك كوه عظيم تعبير كرد: "و اما در روزهاي آخر، كوه خانه خداوند مشهورترين كوه جهان خواهد شد؛ سپس توصيفي از اينكه اين ملكوت برروي زمين چطور خواهد بود مي‌آيد (ميكاه 4-4:1) خداوند به مسيح تخت داود در اورشليم را خواهد بخشيد: "او مردي بزرگ خواهد بود... سلطنت او هرگز پايان نخواهد يافت!" (لوقا 1:32،33) اين نكته ايجاب مي‌كند زماني وجود داشته باشد كه در آن عيسي شروع به حكومت بر تخت داود مي‌كند و فرمانروايي‌اش آغاز مي‌شود. اين زمان بازگشت مسيح خواهد بود. جمله "سلطنت او هرگز پايان نخواهد يافت!" به آيه دانيال 2:44 مربوط مي‌شود: "وخداوند تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد كرد تا براي هميشه بر قوم اسرائيل سلطنت كند." آيه مكاشفه 11:15 از زبان مشابهي در توصيف چگونگي وضعيت مسيح در زمان بازگشتش استفاده مي‌كند: "سلطنت جهان ازآن خداوند ما و مسيح او شد و او تا ابد سلطان است." (مكاشفه 11:15) شايان ذكر است كه بايد زمان مشخصي وجود داشته باشد كه ملكوت خدا و حكومت مسيح روي زمين آغاز شود و اين زمان هنگام بازگشت وي خواهد بود.

2-5 اينك زمان ملكوت نيست

اين تصور در سطح وسيعي وجود دارد كه ملكوت خداوند اكنون بطور كامل وجود دارد و مؤمنان – "كليسا" – را در بردارد. اگر در نظر بگيريم كه در ملكوت اصلي، مؤمنان واقعي نجات يافته‌اند و مكانهايي بصورت بالقوه به آنها بخشيده شده است، نمي‌توان شك داشت كه ما اكنون نمي‌توانيم بطور كامل در ملكوت باشيم، با توجه به اينكه مسيح هنوز بازنگشته است تا آن را ايجاد كند.

از مجموع آنچه ما تاكنون بررسي كرده‌ايم مشخص مي‌شود كه "بدن خاكي كه از گوشت و خون ساخته شده است، نمي تواند وارد ملكوت خدا شود، و اين بدنهاي فاني ما در خور زندگي جاويد نيستند." (اول قرنتيان 15:50) ما "وارث ملكوت خدا هستيم، ملكوتي كه خدا به دوستداران خود وعده داده است." (يعقوب 2:5)، با توجه به اينكه تعميد، ما را وارث وعده‌هاي ابراهيم مي‌سازد – وعده‌هايي كه شامل بشارت اوليه ملكوت مي‌باشند (متي 4:23 و غلاطيان 29-3:8.27). بنابراين طبيعي است كه وعده‌هاي وراثت ملكوت درزمان بازگشت مسيح تحقق ‌يابد، آن هم زماني‌كه وعده‌هاي داده شده به ابراهيم تحقق مي‌يابد.(متي 25:34 و اول قرنتيان 6:9.10 و 15:50 و غلاطيان 5:21 و افسسيان 5:5) استفاده فراوان از جملات حاكي بر وراثت در آينده نشان مي‌دهد كه ملكوت مؤمنان درحال حاضر متعلق به مؤمنان نيست. مسيح تمثيلي براي راهنمايي كساني گفت كه فكر مي‌كردند "تصور مي كردند كه ملكوت خدا همان موقع آغاز خواهد شد. پس چنين فرمود: در يكي از ايالات امپراطوري رم، نجيب‌زاده‌اي زندگي مي كرد. روزي او سفر دور و درازي به پايتخت كرد، تا از جانب امپراطور به مقام پادشاهي آن ايالت منسوب شود وسپس برگردد." در ضمن خدمتگزاراني را با مسئوليتهاي مشخص به جا گذاشت. "وقتي به ايالت خود بازگشت، دستياران خود را فرا خواند تا ببيند با پولش چه كرده اند و چه مقدار سود بدست آورده‌اند." (لوقا 27-19:11)

مرد بزرگ‌منش نشان دهنده مسيح است كه به سوي "كشور دور دست" آسمان براي گرفتن ملكوت خود مي‌رود و در زمان داوري يعني هبوط مجدد همراه آن بازمي‌گردد. از اينرو غيرممكن است كه خدمتگزاران اكنون در زمان غيبت صاحب اختيار خود مالك ملكوت شوند.

موارد زير برهان ديگري براي اين مسئله ارائه مي‌دهد:

- مسيح دردمندانه مي‌گويد "عيسي فرمود: پادشاهي من متعلق به اين دنيا نيست." (يوحنا 18:36) با اينحال، حتي در آن زمان او مي‌تواند بگويد، "من يك فرمانروا هستم" (يوحنا 18:37)، اين نشان مي‌دهد كه فرمانروايي كنوني مسيح به معناي ملكوتي كه اكنون استقرار يافته باشد نيست. حتي مؤمنان در قرن اول بعنوان منتظران "ظهور ملكوت خداوند" (مرقس 15:43) توصيف شده‌اند.

مسيح به حواريونش گفت كه او هرگز دوباره شراب نخواهد نوشيد "تا روزي كه آن را تازه با شما در ملكوت پدرم بنوشم." (متي 26:29) اين به وضوح نشان مي‌دهد كه ملكوت قرار است در آينده برقرار شود كه همان تلقي مردم از موعظه مسيح " بشارتها (يعني اعلام از پيش) در مورد ملكوت خداوند" است (لوقا 8:1) "خوشابحال كسي كه درضيافت ملكوت خدا(در آينده) شركت كند!" (لوقا 14:15)

- آيات لوقا 22:29،30 اين موضوع را ادامه مي‌دهد: "من ملكوتي را براي تو تعيين مي‌كنم كه تو در ملكوت من برسر سفره من خواهي خورد و خواهي نوشيد".

- مسيح نشانه‌هايي را كه خبر از بازگشت وي مي‌دهند بيان كرد و اينگونه نتيجه‌گيري كرد كه "وقتي مي بينيد كه اين رويدادها در حال وقوع هستند، بدانيد كه بزودي ملكوت خدا آغاز خواهد شد." (لوقا 21:31)كه كاملاً بي‌معني است اگر ملكوت اكنون، قبل از بازگشت او وجود داشته باشد.

- "ما بايد باگذشتن از تجربيات سخت، وارد ملكوت خدا شويم." (اعمال رسولان 14:22) بنابراين تعجبي ندارد كه هر مؤمن رنج كشيده‌اي با اشتياق براي رسيدن به ملكوت عبادت مي‌كند.

- خداوند "تو را به ملكوت خويش فراخوانده است" (اول تسالونيكيان 2:12) و اكنون ما در مقابل بايد در جستجوي راه ورود به ملكوت از طريق زندگي معنوي باشيم (متي 6:33).

3-5 ملكوت خداوند در گذشته

ملكوت خداوند پاداش آينده مؤمنان خواهد بود. به اين ترتيب، انگيزه آنها براي داشتن نوعي زندگي است كه وقف تقليد از الگوي مسيح مي‌شود – چيزي كه رنجها و ناراحتي‌هاي كوتاه مدت در برخواهد داشت. از اينرو انتظار مي‌رود كه تمام روزهاي آنها با ميل فزاينده‌اي به تقدير و درك شگفتيهايي از دوران آينده بگذرد. اين نتيجه تمام تلاشهاي معنوي آنها و قبول كامل خدايي است كه آفريده شده‌اند تا بعنوان پدر دوستش داشته باشند.

براي يافتن تعداد بسيار كمي از كتابهاي مقدس مشابهي كه تمام جزئيات را در مورد اينكه ملكوت چگونه خواهد بود، داشته باشد بايد تمام عمر را صرف كرد. يكي از راهها براي درك بعضي اصول اوليه ملكوت آينده درك اين مسئله است كه ملكوت خداوند در گذشته به شكل ملت اسرائيل وجود داشته است. اين ملكوت در زمان بازگشت مسيح دوباره استقرار خواهد يافت. بخش عمده‌اي از انجيل اطلاعاتي در مورد ملت اسرائيل به ما مي‌دهد تا ما بتوانيم مختصراً درك كنيم كه ملكوت آينده خداوند چگونه سازماندهي خواهد شد.

خداوند مكرراً بعنوان "فرمانرواي اسرائيل" توصيف شده است (اشعيا 44:6 رجوع به اشعيا 41:27 و 43:15 و مزامير 48:2 و 89:18 و 149:2)؛ بدنبال آن آمده است كه مردم اسرائيل ملكوت وي بودند. آنها بابستن پيماني با او در كوه سينا مدت كوتاهي بعداز فرار او از مصر از ميان درياي سرخ به ملكوت خداوند تبديل شدند. آنها در مقابل اشتياقشان به حفظ پيمان خدا، "تبديل به ملكوت خدا ... و ملتي مقدس شدند" (خروج 19:5،6) اينچنين "هنگاميكه مردم اسرائيل از مصر، آن سرزمين بيگانه بيرون آمدند، يهودا مكان عبادت خداوند شد و اسرائيل محل سلطنت او." (مزامير 104:1،2) بعداز رسيدن به اين توافق، ملت اسرائيل از صحراي سينا گذشتند و در سرزمين موعود- كنعان- ساكن شدند. چون خداوند فرمانرواي آنها بود و به جاي پادشاهان، "داوران" (يعني جدعون و سامسون) بر آنها حكومت مي‌كردند. اين داوران پادشاه نبودند بلكه مديران هدايت شده الهي بودند كه به جاي حكومت بر تمام سرزمين، بر بخشهاي معيني از كشور حكم مي‌راندند. آنها اغلب بوسيله خداوند براي مقاصد ويژه مثل هدايت قوم اسرائيل بسوي توبه و رهاندن آنها از دست دشمنانشان پرورش داده مي‌شدند. وقتي اسرائيليان از داورجدعون خواستند كه پادشاه آنها باشد او پاسخ داد: "نه، من پادشاه شما نمي شوم... خداوند پادشاه شماست!" (داوران 8:23) آخرين داور سموئيل بود. در زمان وي اسرائيليان مي‌خواستند پادشاهي انساني داشته باشند تا همانند ملتهاي اطراف خود باشند.(اول سموئيل 8:5.6) در سرتاسر تاريخ، مردمان حقيقي خداوند وسوسه شده‌اند كه نزديكي روابط خود را با خدا كم اهميت به حساب آورند و آن را فداي داشتن شباهت با دنياي اطراف خود بكنند. اين وسوسه‌ها در زمان حال حادترين مسئله در دنياي فعلي ماست. خداوند نزد سموئيل شكوه مي‌كند: آنها مرا رد كردند. آنها ديگر نمي‌خواهند من پادشاه ايشان باشم." (اول سموئيل 8:7) با اينحال خداوند به آنها شاهاني عطا كرد كه اولين آنها شائول بدكار بود. بعداز او داود نيكوكار آمد و سلسله‌اي كامل از شاهان بعداز او به حكومت رسيدند. پادشاهاني كه داراي ذهني روحاني‌تر بودند پي‌بردند كه اسرائيل هنوز ملكوت خداوند است اگرچه آنها فرمانروايي او را نپذيرفته‌اند. بنابراين آنها فهميدند كه نه به ذات خود بلكه از سوي خداوند براسرائيل حكمراني مي‌كرده‌اند.

درك اين اصل ما را قادر مي‌سازد كه معناي توصيف سليمان، پسر داود، را كه برآنجا حكمراني مي‌‌كرد از جمله "تو را به پادشاهي ايشان گمارده تا به عدل و انصاف بر آنان سلطنت كني!" (دوم تواريخ 9:8) درك كنيم. حكومت همراه با آرامش و سعادت بزرگ سليمان به ملكوت آينده خداوند اشاره مي‌كرد (يا نمونه‌اي از آن بود)، بهمين دليل است كه تأكيد مي‌شود او فرمانرواي اسرائيل از سوي خداوند بود. همانطور كه مسيح نيز بعنوان فرمانرواي اسرائيل برتخت خداوند جلوس خواهد كرد (متي 27:37.42 و يوحنا 1:49 و 12:13).

داوري خداوند

در نتيجه ارتداد سليمان، سرزمين اسرائيل به دو بخش تقسيم شد؛ رحبعام، پسر سليمان بر قبايل يهودا، بنيامين و نيمي از قبيله منسه حكومت مي‌كرد درحاليكه يربعام بر ده قبيله ديگر حكمراني مي‌كرد. سرزمين اين ده قبيله، اسرائيل يا افرائيم ناميده مي‌شد و دو قبيله ديگر، يهودا نام داشتند. اكثر مردم اين قبايل از الگوي بد سليمان پيروي مي‌كردند – آنها ادعا مي‌كردند كه به خداي حقيقي اعتقاد دارند و درعين حال بتهاي ملل اطراف را پرستش مي‌كردند.

بازهم خداوند بوسيله پيامبران به راهنمايي آنها پرداخت تا توبه كنند اما سودي نداشت. به همين دليل آنها را با بيرون راندن از ملكوت اسرائيل به سوي سرزمين دشمنانشان مجازات كرد. اين كار از طريق حمله آشوريان و بابليان به اسرائيل و به اسارت بردن آنها انجام شد: "سالها با ايشان مدارا كردي و بوسيله روح خود توسط انبياء به ايشان هشدار دادي، ولي ايشان توجه نكردند. پس باز اجازه دادي قومهاي ديگر بر ايشان مسلط شوند." (نحميا 9:30)

سرزمين ده قبيله‌اي اسرائيل بهيچ ‌وجه فرمانروايان خوبي نداشت. نام يربعام، اخاب، يهواخاز و غيره همگي در كتاب پادشاهان بعنوان بت‌پرست ثبت شده است. در زمان حكومت آخرين پادشاه آنها هوشع، اسرائيل توسط آشور مغلوب شد و ده قبيله به اسارت برده شدند (دوم پادشاهان 17) و از آن زمان به بعد هرگز بازنگشتند.

سرزمين دو قبيله‌اي يهودا تعدادي پادشاه خوب داشت (مانند حزقيا و يوشيا)، اگرچه اكثر آنها بد بودند. به دليل گناهان مكرر مردم، خداوند در زمان سلطنت آخرين پادشاه آنها، صدقيا، خداوند يهودا را از مقام سرزمين خويش خارج كرد. اين مسئله در اثر حمله بابليان به آنها بوجود آمد كه آنها را به اسارت به بابل برد (دوم پادشاهان 25). آنها بمدت هفتاد سال در بابل ماندند و بعداز آن بعضي از آنها در سايه رهبري عذرا و نحميا به اسرائيل برگشتند.

آنها ديگر دوباره صاحب پادشاهي از آن خود نشدند و تحت سلطه بابليان، يونانيان و روميان بودند. مسيح در دوره حكمراني روميان‌ زاده شد. چون اسرائيليان دعوت مسيح را نپذيرفتند، روميان در سال 70 به آنها تاختند و آنها را در سراسر جهان پراكنده ساختند. تنها در صد سال گذشته آنها شروع به بازگشت كردند و بازگشت مسيح را نويد دادند ( به ضميمه 3 رجوع كنيد).

آيات حزقيال 27-21:25 اين پايان ملكوت خداوند را همانطور كه در ملت اسرائيل ديده شد پيش‌بيني كرد: "و تو اي پادشاه اسرائيل، روز مجازات نهايي تو نيز فرا رسيده است. عمامه و تاج را از سرت بردار. از اين پس ديگر چيزي به ترتيب سابق باقي نخواهد ماند.(يعني سلطنت صدقيا تمام شده بود)... من اين سلسله سلطنتي را ساقط، ساقط، ساقط خواهم نمود و ديگر سر بلند نخواهد كرد تا زماني كه وارث حقيقي آن ظاهر شود. آنگاه همه چيز را به وي خواهم بخشيد." قطعه به قطعه كتاب پيامبران براي پايان ملكوت خداوند سوگواري مي كند.

تكرار سه باره كلمه سقوط در آيات حزقيال 27-21:25 به سه حمله انجام شده توسطه بخت‌النصر، پادشاه بابل اشاره مي‌كند. دانشجوي دقيق دراين آيه‌ها نمونه ديگري از چگونگي رفتار موازي ملكوت خداوند و پادشاه آن را مي‌‌بيند. صدقيا از ملكوت خداوند بركنار شد (به بخش 5:2 نگاه كنيد). بنابراين ملكوت خداوند به شكلي كه در دست ملت اسرائيل بود به پايان رسيد:

"مي‌خواهم بزودي قدرت اسرائيل را درهم شكسته به استقلال اين قوم پايان بدهم."(هوشع 1:4) جمله "آن ديگر نخواهد بود تا زماني كه..." متضمن اين مفهوم است كه ملكوت، زماني كه "شخص برحق بيايد و خداوند آن را به او واگذار كند" احيا خواهد شد. خداوند "تخت سلطنت جدش داود را به او واگذار خواهد كرد... سلطنت او هرگز پايان نخواهد يافت." (لوقا 1:32،33) – در هنگام بازگشت مسيح. بنابراين، اين زماني است كه وعده احيا ملكوت به حقيقت خواهد پيوست.

تجديد حيات اسرائيل

درونمايه‌اي وسيع در سرتاسر عهد عتيق وجود دارد كه احياء ملكوت خداوند در هنگام بازگشت مسيح را پيشگويي مي‌كند. مريدان مسيح بخوبي براي اين مسئله آماده بودند: "بار ديگر كه به ايشان ظاهر شد، از او پرسيدند:«خداوندا، آيا در همين زمان است كه حكومت از دست رفته اسرائيل را باز برقرار خواهي كرد؟»" يعني "آيا وعده داده شده در آيه حزقيال 21:27 هم اكنون تحقق خواهد يافت؟" مسيح پاسخ داد كه آنها هرگز زمان دقيق آمدن دوباره وي را نخواهند دانست اگرچه ملائك بلافاصله بعداز آن به آنها اطمينان دادند كه او حقيقتاً بزودي بازخواهد گشت (اعمال رسولان 11-1:6).

بنابراين احياء ملكوت خداوند / اسرائيل در زمان آمدن دوباره مسيح خواهد بود. پطرس اين چنين موعظه كرد كه خداوند "مسيح بايد در آسمان بماند تا همه چيز از آلودگي گناه پاك شود و به حال اول بازگردد كه اين موضوع را خدا از دهان تمام انبياء الهي گفته است." (اعمال رسولان 3:20،21) آمدن دوباره، استقرار دوباره ملكوت خداوند را به عنوان تجديد حيات ملكوت قديم اسرائيل درپي خواهد داشت.

استقرا دوباره ملكوت خدا به حقيقت كلام تمام "رسولان الهي" بوده است.

"آنگاه كسي از نسل داود بر تخت پادشاهي خواهد نشست(هنگام دومين ظهور – لوقا 1:32.33) و با عدل و انصاف بر مردم حكومت خواهد كرد. حكومت او بررحمت و راستي استوا رخواهد بود." (اشعيا 16:5)

- "آنگاه در آن زمان، سلطنت داود راكه اكنون ويران است دوباره برپا خواهم كرد و آن را به عظمت سابقش باز خواهم گرداند." (عاموس 9:11) آخرين عبارت، آشكارا، زبان رستاخيز است.

- "كاميابي دوران گذشته را به ايشان باز خواهم گرداند و آنها استوار و پايدار خواهم ساخت." (ارميا 30:20)

- خداوند بار ديگر اورشليم را برخواهد گزيد تا آن را بركت دهد." (زكريا 2:12) و آن را پايتخت ملكوت جهاني خويش خواهد ساخت.(رجوع به مزامير 48:2 و اشعيا 4-2:2)

- " من شهرهاي يهودا و كوچه هاي اورشليم را دوباره مثل اولش خواهم ساخت... در همين مكان بار ديگر آواز سرور و شادماني و صداي شاد عروس و داماد شنيده خواهد شد... زيرا من دوباره اين سرزمين(اورشليم) را مثل اولش سعادتمند و كامياب خواهم ساخت... بارديگر چوپانان گله‌هاي خود را خواهند چرانيد، و شمار گوسفندانشان در همه جا فزوني خواهد يافت." (ارميا 13-33:7)

بازگشت مسيح براي استقرار ملكوت حقيقتاً همان "اميد اسرائيل" است كه ما بايد به وسيله تعميد به آن مرتبط شويم.

4-5 ملكوت خداوند در آينده

بخشهاي 1 و 3 اين فصل به مقدار نسبي اطلاعات مربوط به اينكه اين ملكوت چگونه خواهد بود را ا ارائه داده است. ما ديده‌ايم به ابراهيم وعده داده شده است كه بواسطه ذريه وي مردم تمام قسمتهاي دنيا آمرزيده خواهند شد. آيه روميان 4:13 موضوع فوق را به اين معني بسط مي دهد كه آنهايي كه ذريه ابراهيم هستند مانند مسيح وارث تمام زمين خواهند بود. پيشگويي استعاري آمده در باب دوم دانيال توضيح مي‌دهد كه چگونه مسيح به شكل سنگ كوچك به زمين برخواهد گشت و سپس ملكوت تدريجاً در سرتاسر دنيا گسترده خواهد شد.( رجوع به مزامير 72:8) اين به اين معناست كه بر خلاف اعتقادات عده‌اي، ملكوت خداوند تنها در اورشليم يا سرزمين اسرائيل واقع نخواهد بود، اگرچه اين مناطق مطمئناً سرزمين اصلي آن خواهد بود.

كساني كه در اين دنيا از مسيح پيروي كنند، "پادشاه وكاهن ساختي و به سلطنت رساندي." (مكاشفه 5:10) ما بر تمام مكانها با اندازه ها و تعداد مختلف حكم خواهيم راند . يكي بر ده شهر حكومت خواهد كرد و ديگري بر پنج شهر ( لوقا 17: 19 ). مسيح در حكمراني خويش برزمين با ما شريك خواهد شد(مكاشفه 2:27 و دوم تيموتائوس 2:12) "زماني خواهد رسيد كه پادشاهي عادل(عيسي) بر تخت سلطنت خواهد نشست و رهبراني با انصاف(مؤمنان) مملكت را اداره خواهند كرد." (اشعيا 32:1 و مزاير 45:16)

مقرر است كه مسيح براي هميشه بر تخت دوباره برپا شده داود حكومت كند (لوقا 1:32،33)، يعني وي جا و مقام فرمانروايي داود را كه اورشليم بود در اختيار خواهد داشت. چون مسيح از اورشليم حكم خواهد راند، اين شهر پايتخت ملكوت آينده خواهد بود. در اين منطقه است كه معبدي ساخته خواهد شد (حزقيال 48-40)، درحاليكه مردم در نقاط مختلف دنيا به پرستش خدا خواهند پرداخت(ملاكي 1:11). اين معبدكانون پرستش جهان خواهد بود. ملتها "هرساله به اورشليم خواهند آمد تا خداوند قادر متعال، پادشاه جهان را بپرستند و جشني براي شكرگزاري" در اطراف معبد اورشليم برگزار نمايند. (زكريا 14:16)

اين زيارت سالانه اورشليم نيز در آيات اشعيا 2:2.3 پيش‌بيني شده است: "در روزهاي آخر، كوهي كه خانه خداوند بر آن قرار دارد،(ملكوت – دانيال 2:35.44) بلندترين قله دنيا محسوب خواهد شد(يعني ملكوت خدا و معبد وي بالاتر از ملكوت انسان خواهد بود)... و مردم از سرزمينهاي مختلف به آنجا روانه خواهند گرديد. آنان خواهند گفت: بيايد به كوه خداوند كه خانه خداي اسرائيل بر آن قرار دارد برويم تا او قوانين خود را به ما ياد دهد و ما آنها را اطاعت كنيم. زيرا خداوند دستورات خود را در اورشليم صادر ميكند." اين صورت تصويري از روزهاي اوليه ملكوت است، درحاليكه مردم علم حكومت مسيح را به ديگران منتقل خواهند كرد و بسوي " كوه " ملكوت خداوند بالا خواهند رفت كه تدريجاً در تمام دنيا گسترده خواهد شد. در اينجا ما تصويري از اشتياق واقعي در پرستش مذهبي داريم.

يكي از بزرگترين تراژديهاي انساني زمان ما اينست كه بيشتر مردم، خدا را به جاي پرستيدن براساس درك واقعي او بعنوان پدر و خالق، به دلايل سياسي، اجتماعي، فرهنگي يا احساسي مي پرستند. در ملكوت جذبه جهاني براي يادگيري روشهاي خداوند وجود خواهد داشت: اين ميل انگيزه زيادي به مردم خواهد داد، به شكلي كه از تمام نقاط زمين براي كسب شناخت بيشتر از خدا بسوي اورشليم سفر مي‌كنند.

به جاي گمراهي و بي‌عدالتي ناشي از نظامهاي حقوقي و اداري عدالت بشري، يك رمز حقوقي جهاني – " قانون، و كلمه خداوند " – وجود خواهد داشت كه بوسيله مسيح از اورشليم صادر خواهد شد. " تمام ملل به اين آموخته‌ها روي مي‌آورند و تمايل مشترك آنها به يافتن شناخت واقعي از خدا، برخورد طبيعي بين ملتها را كاهش خواهد داد، همانطور كه بين افرادي كه خود را وقف كسب چنين دانشي در اين دنيا مي كنند. اين توصيف از تمام ملتهاي روان بسوي اورشليم شبيه به تصويري است كه در اين آيه ارائه شده است. آنجا كه يهوديان همراه با امتها (غير يهوديان) براي پرستش خدا در اورشليم " با هم راهي مي‌شوند." اين كاملاً با پيشگويي زكريا 23-8:20 از ملكوت مطابقت دارد:

"مردمان بسياري از ممالك جهان براي زيارت به اورشليم هجوم خواهند آورد تا در اين اعياد شركت كنند. مردم يك شهر به شهر ديگر خواهند رفت و خواهند گفت:«ما به اورشليم مي‌رويم. شما هم با ما بياييد تا برويم(رجوع به زكريا 14:16 "سال به سال") از خداوند قادر متعال طلب بركت كنيم.»" "آري، بسياري از مردم، و حتي ملتهاي بزرگ به اورشليم نزد خداوند قادر متعال خواهند آمد تا او را عبادت نموده از او طلب بركت كنند... در آن روزها ده نفر از قومهاي مختلف دست به دامن يك نفر يهودي شده خواهند گفت: «ما را نيز با خود ببر چون مي‌دانيم خدا با توست»."

اين تصويري از يهوديان را نشان مي دهد كه به دليل توبه و فرمانبرداري خود " رهبر" ملل مي باشند نه "رهرو" (تثنيه 28:13)؛ سپس اساس يهودي طرح رستگاري خداوند از سوي همه مورد تقدير قرار خواهد گرفت. ناآگاهي از اين مسئله كه در ميان مسيحت معاصر وجود دارد در آن زمان دفعتاً به پايان خواهد رسيد. در آن زمان مردم با حرارت در مورد اين مسائل بحث خواهند كرد و به يهوديان خواهند گفت "ما شنيده ايم كه خدا با توست". در آن زمان مكالمات به جاي خيال بيهوده‌اي كه تفكر جهان امروز را انباشته، پيرامون مسائل روحاني سير خواهد كرد.

در زمان اين تعهد والا نسبت به دينداري، تعجب‌آور نيست كه مسيح "بين ملل داوري خواهد كرد... و آنان شمشيرهاي خود را به گاوآهن و نيزه‌هاي خويش را به اره تبديل خواهند كرد. قومهاي دنيا ديگر در فكر جنگ با يكديگر نخواهند بود." (اشعيا 2:4 )

اختيار مطلق مسيح و عدالت كلي و اختيار وي در مباحثات باعث خواهد شد كه ملتها با اشتياق جنگ افزارهاي خود را به ماشين‌آلات كشاورزي تبديل كنند و تمام آموزشهاي نظامي را ترك كنند. "در زمان حكومت او، مردم خداشناس كامياب خواهند شد و تا وقتي كه ماه باقي باشد، صلح و سلامتي برقرار خواهد بود." (مزامير 72:7) - در آن زمان معنويت ستوده خواهد شد و تمام كساني كه خصوصيات خدايي عشق، رحمت، عدالت و غيره را منعكس كنند مورد احترام قرار خواهند گرفت. اين مطلب را با ستايش زمان حاضر از غرور، خودنمايي، و جاه‌طلبي خودخواهانه مقايسه كنيد.

تبديل كردن مشتاقانه " شمشيرها به گاوآهن " بخشي از يك تغيير كشاورزي بسيار عظيمتر خواهد بود كه در زمين رخ خواهد داد. در نتيجه گناه آدم، زمين بخاطر او گرفتار نفرين شد (پيدايش 19-3:17) كه نتيجه اش اين است كه امروزه تلاش زيادي براي بدست آوردن غذا از آن لازم است. در ملكوت "او پراز غله شود و كوهستانها مانند كوههاي لبنان حاصلخيز گردد. شهرها همچون مزرعه‌هاي پر علف، سرشار از جمعيت شود." (مزامير 72:16) "فراواني محصول خواهد بود و غله چنان سريع رشد خواهد كرد كه دروگران فرصت درويدن نخواهند داشت، و از فراواني انگور، از دامنه كوههاي اسرائيل شراب شيرين فرو خواهد چكيد." (عاموس 9:13)، اين حاصلخيزي بهبود يافته زمين خواهد بود و دستور كاهش نفرين زمين از عدن صادر خواهد شد.

اين كار عظيم كشاورزي، بسياري از مردم را درگير خواهد كرد. پيامبران ملكوت بر مردم تأثير مي‌گذارند تا به خودكفايي و زندگي كشاورزي برگردند:

"هركس در خانه خود در صلح و امنيت زندگي خواهد كرد، زيرا چيزي كه باعث ترس شود وجود نخواهد داشت. اين وعده‌ را خداوند قادر متعال داده است." (ميكاه 4:4)

اين خودكفايي برخلافهايي كه در هر نظام اشتغالي كار در ازاء پول نقد موروثي است غلبه مي‌كند. در آن زمان عمري كار كردن براي ثروتمند كردن ديگران چيزي مربوط به گذشته خواهد بود.

"در آن روزها، هركه خانه‌اي بسازد خود در آن ساكن خواهد شد و هركه باغ انگوري غرس كند خود از ميوه آن خواهد خورد، زيرا ديگر خانه‌ها و باغ‌هاي انگور قوم من به دست دشمن نخواهد افتاد. ايشان مانند درختان، عمر طولاني خواهند كرد و از دسترنج خود بهره‌مند خواهند شد و لذت خواهند برد. ديگر زحمتهايشان برباد نخواهد رفت و فرزندانشان رنگ مصيبت را نخواهند ديد، زيرا هم آنان را و هم فرزندانشان را بركت خواهم داد." (اشعيا 23-65:21)

آيات اشعيا 7-35:1 پيشگويي بي‌همتايي از چگونگي تغيير زمينهاي لم‌يزرع دارد كه منجر به شادي و خوشبختي مي شود و تقريباً از زمين تراوش مي‌كند، به علت روش ساده‌تر و روحاني‌تر زندگاني كساني كه روي زمين كار مي‌كنند: "بيابان به وجد خواهد آمد، صحرا پر از گل خواهد شد... سرود و شادي همه جا را پر خواهد كرد... در بيابان چشمه‌ها و در صحرا نهرها جاري خواهند شد. شوره‌زار به بركه، و زمين خشك و تشنه به چشمه تبديل خواهد شد." حتي برخورد طبيعي ميان حيوانات از بين خواهد رفت: "گرگ و بره باهم خواهند چريد" و مار و بچه مي‌توانند با هم بازي كنند. (اشعيا 65:25 و 8-11:6)

همانطور كه نفرين قرار داده شده برخلقت طبيعي كاهش بسيار زيادي مي يابد، نفرين قرار گرفته بر مردم نيز كاهش مي يابد. اينچنين آيات مكاشفه 3-20:2 به زباني سمبوليك از بدي (گناه و اثرات آن) صحبت مي‌كند كه در طي هزاره، " مقيد " يا محدود مي‌شود. طول عمر زياد خواهد شد بطوريكه اگر كسي در صد سالگي بميرد بچه محسوب مي‌شود (اشعيا 65:20). زنان هنگام زايمان رنج كمتري احساس خواهند كرد.(اشعيا 65:23) "چشمهاي كوران را بينا و گوشهاي كران را شنوا خواهد ساخت. لنگ مانند آهو جست و خيز خواهد كرد و لال سرود خواهد خواند." (اشعيا 35:5،6) اينها هداياي معجزه‌آميزي است كه دوباره به روح داده خواهد شد.(رجوع به عبرانيان 6:5)

نمي توان زياده از حد تأكيد كرد كه ملكوت خداوند را نبايد بصورت بهشتي در يك جزيره گرمسيري در نظر گرفت كه لذت نيكوكاران همانند كساني است كه در ميان شكوه طبيعت حمام آفتاب مي‌گيرند. هدف اساسي ملكوت خداوند قائل شدن جلال براي خداوند است، تا زماني كه زمين پراز جلال وي شود " همانطور كه آبها دريا را مي‌پوشانند" (عبرانيان 2:14) اين هدف غائي خداوند است: "پس خداوند فرمود: من آنها را چنانكه استدعا كرده‌اي مي‌بخشم. ولي به حيات خودم و به حضور پرجلالم كه زمين را پركرده است سوگند ياد مي‌كنم." (اعداد 14:21) جلال خداوند به اين معناست كه ساكنان زمين وي را تقدير و پرستش كنند و از صفات نيكوي وي الگو بردارند؛ از آنجا كه جهان در اين حالت خواهد بود، خداوند به زمين مادي نيز اجازه خواهد داد كه اين را منعكس كند. اينچنين "اشخاص فروتن از بركات خود برخوردار خواهند شد(وارث ملكوت خواهند شد) و زندگيشان با صلح و صفا(روحاني) توأم خواهد بود." (مزامير 37:11) بيشتر از آن كه از زندگي ساده لذت ببرند،كساني كه "گرسنگان و تشنگان عدالت هستند، زيرا سير خواهند شد" (متي 5:6) با آن در ملكوت.

تنها انديشه داشتن زندگي ابدي در ملكوت اغلب بعنوان "انگيزه" بكار مي‌رود تا مردم را نسبت به علاقه به مسيحت ترغيب كند. با اينحال دستيابي ما به آن در آن زمان فرع بر دليل واقعي و لازم براي بودن در ملكوت خواهد بود – كه همان تكريم خداوند است. در زمان باقيمانده بعداز تعميد، درك ما از اين مسئله بايد بطور مداوم توسعه يابد. از نظر نگارنده، تنها ده سال زندگي با لذت كمال مطلق و آگاهي كامل، ارزش تمام رنجهاي اين زندگي را دارد. تنها اينكه اين حالت جلال تا ابد ادامه خواهد يافت ذهن را مي‌نوازد و ما را تاوراي حدود درك انسان پيش مي‌برد.

حتي زمانيكه در شرايط كمي ماديتر به اين مسئله بنگريم، بودن در ملكوت خداوند بايد انگيزه برتر ما براي تحقير مزاياي دنيوي و مادي‌گرايي باشد. به‌جاي انديشه مفرط به آينده نزديك، مسيح پند مي‌دهد كه "اگر شما در زندگي خود، به خدا بيش از هرچيز ديگر اهميت دهيد و دل ببنديد، او همه اين نيازهاي شما را برآورده خواهد ساخت." (متي 34-6:30)

هرچيزي كه ما اكنون بتوانيم تصور كنيم و براي آن تلاش كنيم با وقوع نهايي زيستن در ملكوت خداوند قابل قياس نيست.

ما نياز داريم كه در جستجوي "پرهيزگاري (خداوند)" باشيم، يعني سعي كنيم كه به خصوصيت خداوند عشق بورزيم كه اين يعني ما مي‌خواهيم در ملكوت خداوند باشيم، زيرا پرهيزگاري در آنجا تكريم خواهد شد، زيرا ما مي‌خواهيم كه كاملاً از نظر معنوي كامل باشيم، نه اينكه شخصاً بخواهيم از مرگ بگريزيم و تا ابد زندگي راحتي داشته باشيم.

اغلب اميد در كلام خدا به روشي ارائه مي‌شود كه خودخواهي انسان را ارضا مي‌كند. بطور آشكار، انگيزه ما براي بودن در ملكوت خداوند روز به روز تا حد زيادي تغيير مي‌كند. آنچه كه ما در اينجا پيشنهاد مي‌كنيم يك آرمان است. اولويت اول ما يادگيري كلام خدا و نشان دادن تسليم خود نسبت به آن در تعميد از يك محرك عشق به اطاعت خداوند مي‌باشد. درك ما از اميدي كه خداوند ارائه مي‌دهد و دلايل دقيق ما براي اينكه بخواهيم در ملكوت باشيم، بعداز تعميد رشد خواهد كرد و به بلوغ خواهد رسيد.

5-5 هزاره

در اين نقطه از بررسي ما در مورد زندگي در ملكوت، خواننده انديشمند احتمالاً از خود مي‌پرسد، آيا تمام اين تصوير از ملكوت خداوند، انساني به نظر نمي‌رسد؟ مردم در ملكوت بازهم بچه‌دار مي‌شوند (اشعيا 65:23). و حتي مي‌ميرند.(اشعيا 65:20) اين مردم بازهم مشاجراتي خواهند داشت كه مسيح فرو مي‌نشاند(اشعيا 2:4) و بازهم نياز دارند كه براي ادامه حيات روي زمين كار كنند گرچه اين كار بسيار آسانتر از زمان حال خواهد بود – اينها بسيار كمتر از وعده‌هايي است كه مي‌گويد پرهيزگاران به زندگي ابدي و طبيعتي همانند طبيعت خداوند و برابر با فرشتگاني كه هرگز ازدواج يا توليد‌مثل نمي‌كنند، دست خواهند يافت (لوقا 20:35،36). پاسخ در اين حقيقت نهفته است كه بخش اول ملكوت خداوند 1000 سال – يك هزاره – طول خواهد كشيد (به مكاشفه 7-20:2 نگاه كنيد). در طي اين هزاره دو گروه از مردم بر روي زمين خواهند بود:

1- قديسان - كساني كه بطور قابل قبولي در اين دنيا از مسيح پيروي كرده‌اند كه به آنها زندگي ابدي برمسند داوري داده خواهد شد. توجه كنيد: قديس به معناي فرد دعوت شده است و به تمام مؤمنان واقعي برمي‌گردد.

2- افراد عادي و فاني كه در زمان بازگشت مسيح كلام خدا (انجيل) را نمي‌دانند- يعني عهده‌دار مسند داوري نيستند.

وقتي مسيح مي‌آيد دو گروه در ميدان خواهند بود، يكي انتخاب خواهد شد (براي داوري)، و ديگري باقي خواهد ماند. (لوقا 17:36) كساني كه "باقي مي‌مانند" در اين گروه دوم خواهند بود. قديسان با دستيابي به طبيعت خدا در مسند داوري، قادر به مردن يا بچه‌دار شدن نخواهند بود. بنابراين وصف مردمي كه اين چيزها را در ملكوت تجربه مي‌كنند بايد براي گروه دوم بكار رود - آنهايي كه در زمان بازگشت مسيح زنده‌اند، اما مقررات خداوند را نمي‌دانند. پاداش پرهيزگاران " پادشاه و كاهن شدن است و از اين‌رو بر زمين سلطنت خواهند كرد." (مكاشفه 5:10) و اين مردم كساني جز آنانكه در زمان بازگشت نسبت به كلام خدا جاهل بوده‌اند، نيستند و زنده مي‌مانند تا بر آنها حكومت شود. ما از طريق بودن " با مسيح " در پاداش وي - كه فرمانروايي جهان است – شريك خواهيم بود: "او كه بر مشكلات پيروز مي‌شود... به او قدرت خواهم بخشيد تا بر تمام قومها حكمراني كند، و با عصاي آهنين برآنان حكومت نمايد، همانگونه كه پدرم نيز چنين قدرتي به من داد تا برآنان سلطنت كنم." (مكاشفه 2:26،27)

تمثيل مسيح از pounds اكنون وقوع مي‌يابد - خدمتگزاران وفادار با ده يا پنج شهر براي فرمانروايي بر آنها در ملكوت پاداش مي‌گيرند. (لوقا 19-19:12). شناخت روشهاي خداوند سريعاً فراگير نخواهد شد چون مسيح در اورشليم فرمانروا اعلام مي‌شود؛ مردم براي يافتن علم بيشتر به خدا به اورشليم سفر خواهند كرد (اشعيا 2:2.3). بياد بياوريد كه چگونه كوههاي ذكر شده در آيات دانيال 2:35،44 (با نشان دادن ملكوت خداوند) تدريجاً در تمام زمين پراكنده شدند. اين وظيفه قديسان خواهد بود كه معرفت خدا و درنتيجه ملكوت وي را پراكنده سازند.

درگذشته وقتي اسرائيل ملكوت خداوند بود، وظيفه كاهنان آموختن معرفت خداوند بود (ملاكي 7-2:5). به اين منظور آنها در شهرهاي مختلف در سرتاسر اسرائيل قرار گرفتند. به هنگام استوار شدن مجدد و با شكوهتر ملكوت، قديسان نقش كاهنان را به عهده خواهند گرفت.

اگر مسيح امروز بيايد:

1- مردگان مسئول زنده خواهند شد و همراه با زندگان مسئول برمسند داوري خواهند نشست.

2- گناهكاران مسئول محكوم به مرگ خواهند شد و به پرهيزگاران زندگاني ابدي اعطا خواهد شد. همچنين داوري بر ملتهايي كه در مقابل مسيح ايستادگي كردند، انجام خواهد شد.

3- در آن زمان پرهيزگاران بركساني كه زنده هستند اما مسئوليتي نسبت به خدا ندارند حكومت خواهند كرد. آنها بعنوان فرمانروا و كاهن كلام خدا را به آنها خواهند آموخت.

4- اين به مدت 1000 سال ادامه خواهد يافت كه در طي اين زمان تمام مردم فاني كلام خدا را مي شنوند و بنابراين نسبت به خدا مسئول مي‌شوند. اين مردم بيشتر و شادتر زندگي خواهند كرد.

5- در پايان هزاره شورش در برابر مسيح و قدسين برپا خواهد شد كه خدا آن را درهم خواهد كوبيد.

6- در پايان اين هزار سال، تمام كساني كه در اين مدت مرده‌اند دوباره زنده شده و مورد قضاوت قرار خواهند گرفت.

7- گناهكاران ميان آنها، از ميان خواهند رفت و نيكوكاران به ما خواهند پيوست و حيات جاوداني خواهند يافت.

در اين زمان تصميم خداوند در مورد زمين انجام شده است. زمين پراز افراد جاودان و نيكوكار خواهد بود. نام خدا "يهوه الوهيم" (يعني او كه در گروهي از قادران آشكار خواهد شد) تعبير خواهد شد. ديگر بار،گناه و در نتيجه مرگ در زمين اتفاق نخواهد افتاد. اين وعده كه ذريه مار با كوبيدن بر سر آن نابود مي‌شود در آن زمان كاملاً تحقق خواهد يافت.(پيدايش 3:15) در طي هزاره، مسيح فرمان خواهد راند "تا زماني كه همه دشمنان خود را نابود سازد. آخرين دشمن او مرگ است... سرانجام وقتي مسيح بر تمام دشمنان خود پيروزي يافت، آنگاه خود او نيز كه فرزند خداست، خود را تحت فرمان پدرش خدا قرار خواهد داد. تا خدا كه او را بر همه چيز مسلط ساخت بود، بر كل عالم هستي حاكم شود." (اول قرنتيان 28-15:25)

"پس از آن، آخرت فرا خواهد رسيد. در آن زمان، مسيح تمام دشمنان خود را نابود خواهد ساخت و سلطنت را به خداي پدر واگذار خواهد كرد." (اول قرنتيان 15:24)

به ما گفته نشده است كه بعداز اين زمان كه خدا "برهمه چيز مسلط شد" چه پيش خواهد آمد؛ تمام آنچه ما مي‌دانيم اينست كه ما زندگي جاويد باسرشت خدايي خواهيم داشت و براي تكريم و خشنود كردن خداوند زندگي خواهيم كرد. اين استنباطي است كه جاي تحقيق بيشتر براي پي‌بردن به آنچه بعداز هزاره اتفاق خواهد افتاد را دارد.

درك " كلام ملكوت خداوند" براي رستگاري تمام خوانندگان اين كلمات حياتي است. ما مي‌توانيم براي بازخواني اين فصل و جستجوي بخشهاي ذكر شده انجيل به شما كمك كنيم.

خداوند مي‌خواهد كه ما در ملكوت او باشيم. در طرح خلقت خداوند براي ما نقشي واقعي تعيين شده و هدف از آفرينش انسان صرفاً نمايش توانايي خدا نبوده است. تعميد ما را به وعده هاي مربوط به ملكوت ارتباط مي‌دهد. مشكل است باور كنيم كه تعميد، بعداز چند سال پيروي متواضعانه از كلام خدا، مي‌تواند ما را به عصر باشكوه و ابدي وارد كند. با اينحال ايمان ما به عشق عظيم خداوند بايد محكم باشد. باوجود مشكلات كوتاه مدت، مطمئناً ما هيچ دليل موجهي براي مقاومت در برابر دعوت كلام خدا نداريم.

"اگر خدا با ماست، چه كسي مي تواند به ضد ما باشد؟" (روميان 8:31)

"با وجود اين، سختي هايي كه در زمان حاضر متهمل مي‌شويم، در مقابل جلال و شكوهي كه در آينده خدا نصيبمان خواهد ساخت، هيچ است." (روميان 8:18)

"اين مشكلات و رنجهاي جزئي ما نيز سرانجام به سر خواهد آمد، و باعث خواهد شد كه زندگي جاويد با جلالي عظيم نصيبمان گردد، كه هرگز با آن زحمات قابل مقايسه نيست." (دوم قرنتيان 4:17)

فصل 5 : پرسش‌ها

1- كداميك از جوابهاي زير زمان استقرار ملكوت خداوند است؟

الف) قبلاً استقرار يافته است

ب) هنگام بازگشت مسيح

ج) در روز عيدگلريزان در قرن اول

د) در قلبهاي مؤمنان در مكالماتشان

2- هزاره چيست؟

الف) حكومت خصلتهاي پسنديده بر قلبهاي ما

ب) 1000 سال حكومت مؤمنان در آسمان

ج) 1000 سال حكومت شيطان بر زمين

د) هزار سال اول ملكوت آينده خدا در زمين

3- مؤمنان زمان حال در هزاره چه خواهند كرد؟

الف) بر مردم فاني حكمراني مي‌كنند

ب) در آسمان حكمراني مي‌كنند

ج) ما نمي‌دانيم

د) در سياره‌اي ديگر زندگي مي‌كنند

4- آيا موعظه در مورد ملكوت خداوند انجام شده است:

الف) فقط در " عهد جديد "

ب) فقط بوسيله مسيح و حواريون

ج) هم در عهد عتيق و هم در عهد جديد

د) تنها در عهد عتيق

**فصل 6: خدا و بدي**

1-6 خدا و بدي

بسياري از فرقه‌هاي مسيحيت، همانند بسياري از اديان، معتقدند كه موجود يا هيولايي به نام ابليس يا شيطان وجود دارد كه منشاء تمام مصائب جهان و زندگي ماست. طبق اين اعتقاد، موجود مذكور مسئول گناهاني است كه ما مرتكب مي‌شويم. انجيل به صراحت به ما مي‌گويد كه خداوند، قدرت مطلق است. در بخش 4-1 خوانديم كه فرشتگان گناه نمي‌كنند. اگر واقعاً و به راستي به اين مطالب اعتقاد داشته باشيم، آنگاه وجود هرموجود ماوراي طبيعي برعليه خداي توانا در اين جهان غيرممكن مي‌نمايد. اما اگر به وجود اين موجود معتقد باشيم، بدون شك متعال بودن خدا را زير سئوال ‌برده‌ايم. درك صحيح ابليس و شيطان بايد به عنوان يك نظريه حياتي در نظر گرفته شود. در آيه عبرانيان 2:14 به ما گفته شده است كه مسيح با مرگ خود شيطان را نابود كرد؛ بنابراين بدون شناخت صحيح شيطان نمي‌توانيم به اعمال يا فطرت مسيح پي ببريم.

به طوركلي، در دنيا و به خصوص در به اصطلاح «جهان مسيحيت»، اين عقيده وجود دارد كه چيزهاي خوب زندگي از خدا و چيزهاي بد از شيطان نشأت مي‌گيرد. اين عقيده نظريه‌اي جديدي نيست و حتي به مسيحيان مرتد هم محدود نمي‌شود. براي مثال، بابليها معتقد به دو خدا بودند: خداي خوبي و روشني و خداي بدي و تاريكي. آنان اعتقاد داشتند كه اين دو خدا تا نابودي يكديگر در جنگ هستند. كورش، شاه بزرگ ايران، نيز به اين مسأله اعتقاد داشت. به همين دليل خدا به او گفت: "من خداوند هستم و غيراز من خدايي نيست... من آفريننده نور و تاريكي هستم، من پديد آورنده رويدادهاي خوب و بد(طبق نسخ جديد انجيل منظور از بدي بلا مي‌باشد) هستم. من كه خداوند هستم همه اين چيزها را بوجود مي‌آورم." (اشعيا 7-45:5 و 45:22) خدا آرامش ايجاد كرده و خود او بدي و بلا را پديد مي‌آورد. در اينجا، خدا خالق است؛ خالق بدي. اما بين بدي و گناه ناشي از اشتباه انسان تفاوت وجود دارد. گناه با اشتباه انسان وارد جهان شده است و خدا باعث آن نيست. (روميان 5:12)

خدا به كورش و مردم بابل مي گويد " هيچ خدايي جز من وجود ندارد." كلمه عبري el كه ترجمه آن، "خدا" است اصولاً به معني "قدرت، يا منبع قدرت" مي‌باشد. خدا مي گويد كه هيچ منبع قدرتي به غير از او وجود ندارد. به همين دليل است كه مومنين راستين وجود شياطين يا بديهاي مافوق طبيعي را نمي‌توانند بپذيرند.

خدا: خالق بلا

انجيل پر از مثالهايي است كه نشان مي‌دهد خدا "بدي" را به زندگي مردم و اين دنيا آورده است. آيه عاموس 3:6 مي‌گويد كه اگر بلايي در شهر رخ دهد، باعث آن خداست. براي مثال اگر زمين لرزه‌اي روي دهد، گفته مي‌شود كه شيطان درآن شهر حكمفرماست و اين بدبختي ناشي از حضور اوست. اما مومن راستين بايد بداند كه خدا مسئول تمام اين وقايع است. از اينرو آيه ميكاه 1:12 مي‌گويد: "خداوند بضد اورشليم برخاسته و تلخي و مرارت در انتظار ايشان است." در كتاب ايوب مي‌خوانيم كه چطور ايوب، آن مرد صالح، كل دارايي‌اش را در زندگي از دست داد. اين كتاب به ما مي‌آموزد كه تجربه بدي در زندگي يك شخص مستقيماً متناسب با ميزان اطاعت و يا سرپيچي از خدا نيست. ايوب فهميد كه"خداوند داد و خداوند گرفت." (ايوب 1:21) او نمي‌گويد كه " خدا داد و شيطان ‌گرفت." ايوب به همسر خود ‌گفت: "آيا فقط چيزهاي خوب از خدا به ما برسد و چيزهاي بد نرسد؟" (ايوب 2:10) در پايان كتاب، دوستان ايوب او را به سبب "تمام بلاهايي كه خداوند برسراو آورد" تسكين مي‌دهند. (ايوب 42:11 رجوع به 19:21 و 8:4) بنابراين، خدا كه مشكلات زندگي ما را ايجاد مي‌كند، خود منشاء "بدي" به اين معناي خاص است.

"خداوند اگر تو را تأديب مي‌كند، به اين علت است كه دوستت دارد ... اگر تو تأديب را تحمل كني ... نتيجه آن زندگي پاك و صفات پسنديده است كه مدتي بعداز آن ظاهر خواهد شد." (عبرانيان 11-12:6) اين آيات نشان مي‌دهد كه آزمايشات الهي درنهايت موجب ارتقاء مرتبه معنوي انسان مي‌شوند. اينكه بگوييم شيطان موجودي است كه ما را وادار به گناه مي‌كند، اما درعين حال با ايجاد مشكلات سبب رشد معنوي ما شده و "محصول نيكوكاري" برايمان به بار مي‌آورد، تناقض دارد. اين برداشت كلاسيك از بدي، مشكلات عميقي دارد. به خصوص وقتي گفته مي‌شود كه انسان به شيطان تحويل داده مي‌شود تا "شايد روح او نجات يابد" و يا "شايد درس عبرت بگيرند و ديگر كفر نگويند" (اول قرنتيان 5:5 و اول تيموتائوس 1:20) اگر شيطان واقعاً موجب مي‌شود كه انسان گناه كند و تأثيرات منفي روي مردم مي‌گذارد، پس چرا اين آيات از شيطان به عنوان نوري مثبت ياد مي‌كنند؟ پاسخ اين است كه دشمن، يعني شيطان يا مشكلات زندگي، مي‌تواند تأثير معنوي مثبتي در زندگي انسان مؤمن به جا بگذارد.

اگر بپذيريم كه بدي از سوي خداست، آنگاه مي‌توانيم دعا كنيم و از خدا بخواهيم كه مشكلات ما را برطرف كند، يعني مشكلات را از بين ببرد. آنگاه اگر اين كار را نكرد، مي‌فهميم كه اين مشكلات در جهت نفع معنوي ما از جانب خدا فرستاده شده‌اند. حال اگر معتقد باشيم كه موجود بدي به نام شيطان يا ابليس مشكلات ما را برمي‌انگيزد، آنگاه هيچ‌كاري براي رفع اين مشكلات نمي‌توانيم انجام دهيم. ناتواني، بيماري، مرگ ناگهاني يا بدبختي را نبايد فقط بدشانسي تلقي كرد. اگر شيطان فرشته‌اي قدرتمند و گناهكار باشد، آنگاه او از ما نيرومندتر بوده و ما راهي جز رنج كشيدن نخواهيم داشت. اين در حالي است كه ما مطمئنيم كه به خواست خدا "همه چيز (زندگي) به صلاح مؤمنان پيش مي‌رود." (روميان 8:28) بنابراين چيزي به نام "شانس" در زندگي مؤمن وجود ندارد.

منشاء گناه

بايد گفت كه گناه از درون ما ناشي مي‌شود و تقصير از ماست كه گناه مي‌كنيم. البته خوشايند آن است كه بگوييم گناهي كه مرتكب مي‌شويم، تقصير ما نيست. آنگاه مي‌توانيم آزادانه گناه كنيم و بعد خود را توجيه كنيم كه كار، كار شيطان بود و سرزنشها را متوجه او نماييم. در بسياري از اوقات وقتي شخص گناهكاري عمل بي‌شرمانه و ناپسندي را انجام مي‌دهد، طلب بخشش كرده و ادعا مي‌كند كه در آن هنگام در تسخير شيطان بوده است، بنابراين مسؤول كاري كه انجام داده نيست. اما چنين دلايلي اصولاً درست و منطقي نيستند و مسئوليت گناه بر عهده شخص گناهكارخواهد بود.

بايد به ياد داشته باشيم كه "هركه گناه كند، تنها دستمزدي كه خواهد يافت، مرگ است" (روميان 6:23)؛ گناه به مرگ مي‌انجامد. اگر مسؤوليت گناه ما به گردن شيطان باشد، آنگاه خداي عادل بايد شيطان را به جاي ما مجازات كند. اما اين حقيقت كه ما براساس گناهانمان مورد قضاوت قرار مي‌گيريم، نشان مي‌دهد كه ما مسؤول گناهان خود هستيم. اين باور كه شيطان شخصي حقيقي و خارج از وجود ماست، تلاشي براي از دوش برداشتن مسؤوليت از خود است كه اين نمونه ديگري از امتناع انسان از پذيرش حقيقت فطرت بشري، يعني اساساً گناه پذير بودن آن، مي‌باشد.

"هرگز خوراكي كه انسان مي‌خورد، نمي‌تواند او را نجس كند... آنچه انسان را نجس مي‌سازد، افكاري است كه از وجود او تراوش مي‌كند: دزدي، آدم‌كشي، زناكاري ... خودپسندي و حماقت: تمام اين چيزهاي شرم‌آور از وجود و قلب انسان سرچشمه مي‌گيرند و انسان را نجس مي‌سازد." (مرقس 23-7:15)

اين باور كه چيزي بيرون ما وجود دارد كه به درون ما رخنه كرده و موجب ارتكاب گناه توسط ما مي‌شود، با آموزش صريح مسيح تناقض دارد. تمام بديها، از درون و از قلب انسان برمي‌خيزد. به همين دليل به هنگام سيل خدا مي‌گويد: "دلش از كودكي به طرف گناه متمايل است" (پيدايش 8:21). آيه يعقوب 1:14 شرح مي‌دهد كه چطور ما وسوسه مي‌شويم: "وسوسه يعني اين كه انسان (اين روند براي تمام انسانها يكسان است) فريفته و مجذوب افكار و اميال ناپاك خود شود." ما از هوسهاي خود و از تمايلات بد خود وسوسه مي‌شويم، نه از عوامل بيروني. يعقوب مي‌پرسد:"علت جنگ و دعواهاي شما چيست؟ آيا علت آنها، آرزوهاي ناپاكي نيست كه در وجود شما منزل دارند؟" (يعقوب 4:1) هر يك از ما، هوسهاي خاص و منحصر به فردي داريم. اين هوسها زاييده تمايلات شيطاني خود ما هستند، زيرا منحصر به فردند. اين گفته كه ما بدترين دشمن خودمان هستيم، صحت دارد.

كتاب روميان، عمدتاً درباره گناه، منشاء آن و چگونگي پيروزي برآن شرح مي‌دهد. مسأله بسيار مهم اين است كه در اين كتاب به شيطان و اهريمن به ندرت اشاره شده است: در مورد منشاء گناه، پولس از شيطان يا اهريمن حرفي نزده است. به اين ترتيب ابليس مفهوم تازه است كه در عهد جديد معرفي مي‌شود. اگر موجودي بيروني وجود داشت كه ما را به گناه وادارد، مطمئناً در عهد عتيق نامي از آن برده مي‌شد. اما در اين مورد سكوتي عميق و پرمعني شده است. مكتوبات عهد داوران و سرگذشت بني‌اسرائيل در صحرا نشان مي‌دهد كه در آن زمان بني‌اسرائيل زياد گناه مي‌كردند. اما خدا به آنها درمورد موجود يا نيرويي مافوق‌طبيعي و بيروني كه بتواند به درون آنها نفوذ كرده و آنها را به گناه وادارد، هشدار نداد. در عوض آنها را تشويق كرد كه به كلامش گوش دهند تا گمراه نشوند (براي مثال آيات تثنيه 27:9.10 و يوشع 22:5).

پولس با تأسف مي‌گويد: "اكنون ديگر براي من ثابت شده است كه وجود من بخاطر اين طبيعت نفساني، از سر تا پا فاسد است ... هرچه تلاش مي‌كنم نمي‌توانم خود را به انجام اعمال نيكو وادارم. گناه هنوز مرا در چنگال خود اسير نگه داشته است" (روميان 21-7:18). او به خاطر گناه خود، موجودي بيروني را ملامت نمي‌كند. او ذات شيطاني خود را منشأ واقعي گناه مي‌داند: "منشأ گناه درون من است. سعي مي‌كنم كار گناه‌آلودي انجام ندهم، اما بي‌اختيار گناه مي‌كنم. به نظر مي‌رسد كه در زندگي هرگاه مي‌خواهم كار نيك انجام دهم بي‌اختيار كار بد از من سر مي‌زند." بنابراين پولس منشأ ضديت معنويت را "گناه درون من" مي‌داند. هر شخص متفكر و معنوي به همين خودآگاهي خواهد رسيد. قابل ذكر است كه حتي مسيحي والايي مانند پولس، بعداز تغيير مذهب صاحب فطرتي متفاوت نشد و به عصمت بالقوه يا بالفعل دست نيافت. جنبش انجيلي نوين چنين ادعايي دارد و نتيجتاً پولس را به خاطر سخنش در آيه‌هاي روميان 21-7:15 در رده " رستگار نشده‌ها" قرار داده‌اند. اين آيه‌ها تناقضاتي اساسي براي چنين ادعاهايي ايجاد مي‌كنند. داود يكي ديگر از مردان صالح است كه به گناهكاري نفس خود اشاره مي‌كند: "من از بدو تولد گناهكار بوده‌ام، بلي، از لحظه‌اي كه نطفه من در رحم مادر بسته شد آلوده به گناه بوده‌ام." (مزامير 51:5)

انجيل، درباره ذات شيطاني انسان كاملاً صريح صحبت مي‌كند. اگر براي اين مطالب انجيلي ارزش قايل شويم، نيازي به تصور شخصي خيالي و بيرون از ذات انسان كه مسؤول گناهان انسان باشد، نخواهد بود. آيه ارميا 17:9 مي‌گويد كه قلب انسان تا حدي شيطاني و فريبكار است كه نمي‌توانيم ميزان گناهكاري آن را بپذيريم. مسيح نيز در آيه متي 7:11، نفس انسان را ذاتاً بد مي‌خواند. آيه جامعه 9:3 (متن عبري) در اين خصوص شفافيتي بي‌نظير دارد: "قلب انسانها آكنده از شرارت است." (جامعه 9:3) آيه افسسيان 4:18 دليل بيگانگي ذات انسان از خدا را اين طور ذكر مي‌كند: "بخاطر اين كه آنها فكر و دل خود را به روي خواسته‌اند، و كور و گمراه هستند." زيرا قلب ما بصير نيست. به خاطر قلبهاي ما كه در بعد معنوي نابينا و نادان هستند، و به خاطر طرز فكر ماست كه از خدا فاصله مي‌گيريم. آيه غلاطيان 5:19 براساس اين مطلب از گناهان ما به بعنوان " اعمال جسم" سخن مي‌گويد. اين جسم، ذات و وجود خود ماست كه باعث گناهان ما مي‌شود. هيچكدام از اين مطالب منشاء گناه را شيطان نمي‌دانند. ما تمايلات گناهكارانه را به طور طبيعي از هنگام تولد داريم و اين خصوصيت، جزئي اساسي از ساختار انساني است.

2-6 شيطان و ابليس

گاهي كلمات انجيل ترجمه نشده و به شكل اصلي خود نقل قول مي‌شوند. (Mammon در آيه متي 6:24، چنين نمونه‌اي در زبان آرامي است) واژه “satan” كه شيطان ناميده شده، كلمه‌اي عبري است كه ترجمه نشده باقي مانده و معناي آن "دشمن" است و واژه ”devil” كه ابليس خوانده مي‌شود از كلمه يوناني “diabolos” به معناي دروغگو يا دشمن يا "تهمت‌زن به دروغ" ريشه مي‌گيرد. اگر معتقد باشيم كه شيطان و ابليس موجوداتي بروني بوده كه ما را وادار به گناه مي‌كنند، آنگاه هروقت در انجيل به اين كلمات رسيديم بايد آنها را به آن شخص بدكار نسبت دهيم. نحوه استفاده از اين كلمات در انجيل آنها را به عنوان صفاتي عادي كه در مورد هر شخص عادي مي‌توان بكار برد، مي‌نمايانند. اين موضوع باعث مي‌شود كه نتوان كلمات شيطان و ابليس را به شكل بكار رفته در انجيل، شخص بدكار و يا موجودي بيروني دانست.

كلمه شيطان در انجيل

آيه اول پاشاهان 11:14 مي‌گويد: "خداوند، حداد را كه از شاهزادگان ادومي بود برضد سليمان برانگيخت." "يكي ديگر از دشمنان سليمان كه خدا او را برضد سليمان برانگيخت و رزون نام داشت او از دشمنان سرسخت اسرائيل بود." (اول پادشاهان 11:23،25) اين گفته بدان معنا نيست كه خدا شخصي مافوق طبيعي يا فرشته‌اي را خلق كرد كه شيطان و يا دشمن سليمان باشد. او انسانهاي عادي را آفريده است. آيات متي 16:22،23 نمونه ديگري را مطرح مي‌كند. پطرس، سعي مي‌كرد كه مسيح را از رفتن به اورشليم و مردن بر صليب باز دارد. مسيح بر گشت و به پطرس گفت: "دور شو از من، اي شيطان! تو دام خطرناكي براي من مي‌باشي! فكر تو بشري است، نه الهي." به اين ترتيب، پطرس شيطان خوانده مي‌شود. اين مطلب به روشني نشان مي‌دهد كه مسيح با فرشته يا هيولايي صحبت نمي‌كرده، او با پطرس حرف ميزد.

چون كلمه شيطان فقط به معني دشمن است، شخص خوب يا حتي خود خدا را نيز مي‌توان شيطان (satan) ناميد. در نفس اين كلمه، به خودي خود معصيتي وجود ندارد. مفهوم معصيتي كلمه شيطان تا حدي به اين خاطر است كه ذات گناهكار ما بزرگترين شيطان يا دشمن ما تلقي مي‌شود، و به همين دليل، كاربرد اين كلمه در عمل معمولاً با گناه همراه بوده است. خود خدا نيز مشكلات را به زندگي ما مي‌آورد و يا ممكن است هنگام قرار گرفتن ما در مسيري نادرست برايمان سد راهي ايجاد كند، و در چنين مواردي خدا را مي‌توان شيطان تلقي كرد. اما اينكه خدا را مي‌توان شيطان خواند به اين معني نيست كه او مي‌تواند گناهكار باشد.

كتابهاي سموئيل و تواريخ، شرح وقايع مشابهي از همين رويدادهاست، همانطور كه چهار كتاب زندگي حضرت عيسي با چهار زبان مختلف رويدادهاي مشابهي را بازگو مي‌كنند. آيه دوم سموئيل 24:1 مي‌گويد:"بار ديگر خشم خداوند بر قوم اسرائيل شعله‌ور شد، پس او براي تنبيه ايشان داود را بر آن داشت تا اسرائيل و يهودا را سرشماري كند". آيه مشابه اول تواريخ 21:1 مي‌گويد: "شيطان در برابر قوم اسرائيل ايستاد و داود را تحريك كرد" كه سرشماري نمايد. در يك متن، خدا تحريك كننده است و در متني ديگر شيطان اين عمل را انجام مي‌دهد. تنها نتيجه معقول اين است كه خدا در نقش" شيطان" يا به عبارتي در نقش دشمن داود عمل كرده است. او با ايجاد مشكلات در زندگي ايوب نيز همين كار را كرد تا جايي كه ايوب در مورد خدا گفت: "نسبت به من بي‌رحم شده‌اي و با تمام قدرت آزارم مي‌دهي."(ايوب 30:21) در واقع ايوب گفت: «تو مانند يك شيطان بر ضد من رفتار مي‌كني».

كلمه ابليس در انجيل

كلمه «ابليس» نيز همينطور است. مسيح گفت: "آيا شما 12 تن (حواريون) را انتخاب نكرده‌ايم ويكي از شما ابليس نيست؟ او از يهوداي اسخريوطي سخن مي‌گفت ..." كه انساني عادي و فاني بود. او از موجودي شاخدار يا به اصطلاح از "روحي پليد" سخن نمي‌گفت. كلمه ابليس در اينجا صرفاً به شخص بدكردار اطلاق مي‌شود. آيه اول تيموتائوس 3:11 نمونه ديگري را مطرح مي‌كند. زنان پيران كليسا، نبايد "تهمت‌زن" باشند؛ اصل كلمه يوناني بكار رفته “diabolos” است كه درجاي ديگري ابليس ترجمه شده است. از اينرو پولس به تيطوس هشدار مي دهد كه زنان پيران كليسا نبايد تهمت‌زن يا "ابليس" باشند (تيطوس 2:3). و نيز به تيموتائوس گفت (دوم تيموتائوس 3:1.3) كه "در روزهاي آخر... مردم ... تهمت‌زن (ابليس) خواهند شد." اين بدان معنا نيست كه انسان به فوق انسان تبديل خواهد شد، بلكه فقط صرفاً بيشتر نابكار مي‌شود. از اين مطالب بايد برايتان مشخص شده باشد كه كلمه ابليس و شيطان به فرشته شكست خورده و يا موجود گناهكاري خارج از وجود ما اطلاق نمي‌شود.

گناه، شيطان و ابليس

كلمات شيطان و ابليس به شكلي نمادين و به منظور وصف تمايلات معصيت‌آميز دروني ما كه در فصل 1-6 شرح داده شد، به كار مي‌روند. اين تمايلات همان شيطان يا دشمن اصلي ما هستند. به اين صفات شخصيت داده شده و در نتيجه مي‌توان آنان را "ابليس"، دشمن ما، و منشاء تهمت ناروا خواند. ذات طبيعي ما خود ابليس است. ارتباط بين ابليس و تمايلات شيطاني ما (گناه درون ما) در اين چند سطر آشكار شده است: "از آنجا كه اين فرزندان خدا (ما)، انسان هستند و داراي گوشت و خون مي باشند، او(مسيح) نيز گوشت و خون شد وبه شكل انسان درآمد، زيرا فقط با انسان شدن مي توانست جانش را در راه ما فدا كند و بميرد، و با مرگ خود، قدرت شيطان را نابود سازد، شيطاني كه صاحب اختيار مرگ بود" (عبرانيان 2:14).

ابليس، در اينجا، مسؤول مرگ معرفي شده است، اما "مجازات گناه، مرگ است"(روميان 6:23). بنابراين گناه و ابليس به موازات هم هستند. آيه يعقوب 1:14 نيز مي‌گويد كه تمايلات شيطاني ما را وسوسه كرده و به گناه وا مي‌دارند، كه نتيجه آن مرگ است؛ اما آيه عبرانيان 2:14 مي‌گويد كه ابليس، مرگ مي‌آورد. همين آيه مي‌گويد كه مسيح براي نابود كردن ابليس از همين فطرت بشري برخوردار بود؛ اما در مقابل آيه روميان 8:3 اظهار مي‌دارد كه: "خدا، فرزند خود، عيسي مسيح را در بدني مانند بدن ما به اين جهان فرستاد، با اين تفاوت كه بدن او مانند بدن ما تحت سلطه گناه نبود". اين مطلب نشان مي‌دهد كه ابليس و تمايلات معصيت‌آميزي كه به طور طبيعي در ذات انسانند، در عمل يكسان مي‌باشند. درك اين مطلب كه مسيح نيز همانند ما وسوسه ميشد، بسيار مهم است. عدم درك صحيح مفهوم ابليس به معني عدم درك فطرت و عملكرد مسيح است. اينكه مسيح فطرت انساني (يعني ابليسي درون خود) داشت، تنها دليلي است كه مي‌توانيم به رستگاري اميدوار باشيم (عبرانيان 18-2:14 و 4:15). مسيح با فايق آمدن بر تمايلات فطري خويش، يعني همان ابليس انجيلي، توانست ابليس را برصليب بكشد (عبرانيان 2:14). اگر ابليس يك شخص بود، آنگاه ديگر وجود نداشت. آيه عبرانيان 9:26 مي‌گويد: مسيح "جان خود را در راه ما فدا كرد تا قدرت گناه را ريشه‌كن سازد". آيه عبرانيان 2:14 با اين جمله كه مسيح با مرگ خود، ابليس درونش را از بين برد، گفته قبلي را مورد تائيد قرار داده است. مسيح با مرگ خويش "جرم گناه" را بشكل بالقوه از بين برد (روميان 6:6) كه اين جرم گناه همان فطرت انسان است كه در شكل جسمي در ما نمايان مي‌شود.

"اما كسي كه در گناه بسر مي‌برد، نشان مي‌دهد كه فرزند شيطان است"(اول يوحنا 3:8)، زيرا گناه نتيجه سرفرود آوردن در برابر تمايلات شيطاني و فطري خود ما است (يعقوب 1:14.15) كه انجيل آن را "ابليس" مي‌نامد. "فرزند خدا آمد تا اعمال ابليس را باطل سازد"(اول يوحنا 3:8). اگر درست بگوييم كه ابليس همان تمايلات بد و شيطاني ماست، آنگاه نتيجه اين تمايلات بد همان گناهان ما هستند. اين مطلب در آيه اول يوحنا 3:5 تائيد مي‌شود: "مسيح انسان شد تا بتواند گناهان ما را پاك سازد." اين گفته نشان مي‌دهد كه "گناهان ما" و "اعمال ابليس" يكي هستند. مثال ديگري از ارتباط بين ابليس و گناهان ما در آيه اعمال رسولان 5:3 آمده است. پطرس به حنانيا مي‌گويد: "چرا شيطان قلب تو را از طمع پر كرده است؟" سپس در آيه 4، پطرس مي‌گويد: "چرا قلب خود را با اين كارها آلوده كردي؟" وجود بدي در درون قلبمان، همان حضور شيطان در قلب ماست. اگر فكري در دل ما جا بگيرد، مثلاً يك نقشه معصيت‌آميز، اين فكر در درون ما پرورش مي‌يابد. اگر زني آبستن شود، كودك در برون او وجود ندارد، بلكه در درون او پرورش مي‌يابد. آيات يعقوب 1:14.15 با استفاده از همين نماد مي‌گويند كه هوسهاي ما شكل گرفته و گناه را به ارمغان مي‌آورند، و متعاقباً به مرگ مي‌انجامند. آيه مزامير 109:6 انسان گناهكار را مترادف شيطان مي‌خواند: "اي خدا دشمنم را به دست داوري ظالم بسپار و بگذار يكي از بدخواهانش كنار او بايستد." يعني تحت سلطه او درآيد (رجوع به مزامير 110:1).

شخصيت دادن

با اين وجود ممكن است مستدلانه بپرسيد: "اما انجيل به نحوي تعريف مي‌كند كه گويي ابليس يك شخص است!" كاملاً درست است؛ آيه عبرانيان 2:14 از شيطان به عنوان "شيطاني كه صاحب اختيار مرگ است" ياد مي‌كند. حتي با اندك مطالعه انجيل مشخص مي‌شود كه انجيل از بسياري از مفاهيم چون اشخاصي واقعي سخن مي‌گويد. بعنوان نمونه آيه امثال 9:1 از زني به نام "خِرَد" سخن مي‌گويد كه خانه‌اي مي‌سازد و آيه روميان 6:23 گناه را به مأمور پرداخت قبوض تشبيه مي‌كند كه قبوض عمر را با تحقق مرگ مي‌پردازد. اين ويژگي در انحراف 5 بيشتر مورد بحث قرار داده شده است. ابليس ما يعني diabolos اغلب تمايلات بد ما را نشان مي‌دهد. اما نمي‌توان اهريمن را به عنوان يك مفهوم تصور كرد چراكه تمايلات بد انسان مستقل از او وجود ندارند و به همين دليل به مفهوم ابليس شخصيت داده مي‌شود. همانطوركه به گناه غالباً شخصيت ارباب داده مي‌شود (مثلاً روميان 5:21؛ 6:16،17؛ 7:3). پس قابل درك است كه به ابليس هم شخصيت داده شود، زيرا "ابليس" نيز به گناه اشاره دارد. در همين راستا، پولس نيز از وجود دو موجود در هر انسان سخن مي‌گويد، گويي كه هر دو در يك جسم باشند (روميان 21-7:15): انسان مادي يعني ابليس كه با انسان معنوي در جدال است. با اين حال واضح است كه دو شخص واقعي به معناي لغوي درون يك انسان با هم به جنگ نپرداخته‌اند. به اين عضو گناهكار فطرت ما به عنوان يك "واحد بد" (متي 6:13) كه همان ابليس انجيلي است، شخصيت داده مي‌شود. در آيه اول قرنتيان 5:13، همين عبارت يوناني كه "واحد بد " ترجمه شده بود اين بار "فرد نابكار" معني شده و نشان مي‌دهد كه وقتي شخص در برابر گناه تسليم مي‌شود، خود او به "واحد بد" يا ابليس تبديل مي‌گردد.

"ابليس" و "شيطان" در مفاهيم سياسي

كلمات ابليس و شيطان براي توصيف جهان نابكار و پر از گناهي كه در آن زندگي مي‌كنيم نيز به كار مي‌روند. از سلسه مراتب دروغين اجتماعي، سياسي و شبه‌مذهبي انسان، مي‌توان تحت عنوان "ابليس" ياد كرد. ابليس و شيطان در "عهد جديد" اغلب به قدرت سياسي و اجتماعي نظامهاي يهودي و رومي اشاره دارند. از اين رو وقتي در عهد جديد مي‌خوانيم كه ابليس مؤمنان را به زندان مي‌اندازد (مكاشفه 2:10)، ابليس به مقامات رومي اشاره دارد كه مؤمنان را به زندان مي‌انداختند. در همين رابطه نوشته شده كه كليسايي در پرغامه واقع در جايگاه يا تخت شيطان است. پرغامه محل حكومت روميها بود كه گروهي از مؤمنان نيز در آنجا مستقر بودند. واضح است كه نمي‌توانيم بگوييم خود شيطان، اگر وجود داشته باشد، در پرغامه مستقر بود.

گناهان فردي به عنوان تخلف از قانون خدا تعريف مي‌شوند؛ اما از گناهان جمعي به عنوان يك نيروي سياسي و اجتماعي برعليه خدا نام برده شده كه نيروي قدرتمند‌تر از افراد مي‌باشد. از اين نيروي جمعي گاهي با شخصيت ابليس نام برده مي‌شود. از اين رو است كه ايران و ساير كشورهاي اسلامي ايالات متحده آمريكا را "شيطان بزرگ" ناميده‌اند. زيرا اين كشور از جنبه عقايد مذهبي و سياسي دشمن آنان محسوب مي‌شود. بكارگيري كلمات ابليس و شيطان در انجيل نيز با چنين منظورهايي صورت گرفته است.

در نتيجه شايد درست باشد بگوييم كه در اين مورد لازم است به كل انجيل توجه كنيم و نه اينكه فقط برپايه چند آيه كه به ظاهر مؤيد اعتقادات عامي درباره ابليس است، اصولي كلي بنا كنيم. بخش 1-6 و اين بخش موجبات دوباره خواني خالصانه و دقيق انجيل را فراهم مي‌كند. گفتني است كه اصل ياد شده تنها راه درك صحيح و منطقي تمام متون نوشته شده در مورد شيطان يا ابليس مي‌باشد. واژه‌هاي مذكور به عنوان صفات عادي بكار رفته يا در مواقعي به گناه بشري اشاره مي‌كنند. برخي از متون معروفي كه با تفسيري اشتباه در حمايت از اين اعتقادات عامي بكار مي‌روند، در بخش انحرافات ضميمه همين فصل مورد بررسي قرار گرفته‌اند.

كسانيكه در پذيرفتن استدلال و نتيجه‌گيريهاي ما ترديد دارند، بايد از خود بپرسند: 1- آيا به گناه شخصيت داده شده است؟ به روشني همينطور است. 2- آيا واژه شيطان مي‌تواند صرفاً به عنوان يك صفت به كار برود؟ بله. پس در پذيرفتن اينكه به گناه، به عنوان شيطان يا دشمن ما، شخصيت داده شده، چه مشكلي وجود دارد؟ اغلب در انجيل و نامه‌هاي يوحنا، به جهان شخصيت داده شده است. چه عنواني بهتر از "شيطان" و "ابليس" براي اين شخصيت مي‌توان پيدا كرد؟

3-6 ديوها

در فصلهاي قبلي گفتيم كه چرا به شخص يا هيولا بودن ابليس يا شيطان اعتقاد نداريم. اگر بپذيريم كه چنين موجوداتي وجود ندارند، آنگاه ديوها كه در خدمت ابليس هستند نيز نمي‌توانند وجود داشته باشند. بسياري از مردم تصور مي‌كنند كه خدا تمام چيزهاي خوب زندگي را به ما مي‌دهد، درحاليكه ابليس و ديوهايش چيزهاي بد را به ما داده و چيزهاي خوب خدادادي را از ما مي‌گيرند. انجيل به روشني مي‌گويد كه خدا منشاء تمام نيروهاست و اوست كه مسئول مسائل خوب و بد زندگي ماست (اشعيا 45:7). بنابر اين وقتي سختي مي‌كشيم، بايد بدانيم كه مشكلات از جانب خدا آمده‌اند و ابليس و ديوهاي فرضي را سرزنش نكنيم. ايوب متوجه شد كه "خداوند داد و خداوند (و نه ديوها) گرفت. نام خداوند متبارك باد" (ايوب 1:21).

خدا منشاء تمام نيروهاست (اشعيا 44:8 و 45:5). اگر مردم به خدايان ديگري معتقد باشند و به خداي واحد بگويند: "تو خداي بزرگي هستي، تو قدرتمندي، اما من به خدايان ديگري نيز در كنار تو اعتقاد دارم، اگرچه آنها به توانايي تو نيستند "، خداي واحد حسادت خواهد كرد. بهمين دليل است كه نمي‌توانيم به وجود ديوها يا ابليس در كنار خداي راستين معتقد باشيم. اين اشتباهي بود كه بني‌اسرائيل مرتكب شدند. بخش اعظمي از عهد عتيق به توصيف اينكه چگونه بني‌اسرائيل با اعتقاد به خدايان ديگري در كنار خداي راستين موجب ناراحتي او شد، اختصاص يافته است. با مراجعه به انجيل متوجه مي‌شويم كه "ديوهايي" كه امروزه مردم به آنها معتقدند، همانند خداياني هستند كه بني‌اسرائيل به آنها اعتقاد داشتند.

ديوها بت هستند

در اول قرنتيان، پولس دليل اين مسئله را كه چرا مسيحيان نبايد به اين مسائل معتقد و بت‌پرست باشند، توضيح مي‌دهد. در زمان رويدادهاي انجيل، مردم ديوها را خدايان كوچكي مي‌پنداشتند و آنها را مي‌پرستيدند تا بلايا را از زندگيشان بدور نگه دارند. بنابراين اشكالي از ديوها ساخته بودند (به عبارتي همان بت) و آنها را مي‌پرستيدند. بهمين دليل است كه پولس "ديو" و "بت" را در نوشته‌اش به شكلي برابر با هم استفاده كرده است: "به هيچ وجه! منظورم اين است كه كساني كه براي اين بت ها قرباني مي آورند در واقع خود را همراه با قرباني‌شان نه به خدا، بلكه به شياطين تقديم مي كنند، و من نمي خواهم كه هيچ‌يك ازشما، با خوردن گوشت اين قرباني‌ها، با ديوها شريك شوند... اما اگر كسي به شما بگويد كه اين گوشت قرباني ا‌ست، در آن صورت به خاطر آن كسي كه گفته است و به خاطر وجدان حساس او، از آن گوشت نخوريد..." (اول قرنتيان 10:20،28). پس بتها و ديوها در عمل يكي هستند. توجه كنيد كه پولس مي‌گويد كه آنها "براي ديوها و نه براي خدا" قرباني مي‌كنند، ديوها خدا نبودند و از آنجايي كه فقط يك خدا وجود دارد نتيجه‌گيري مي‌شود كه ديوها هيچ قدرتي نداشته و به هيچ وجه خدا نيستند. اين نكته در آيه اول قرنتيان 8:4 كاملاً روشن است:

"حال به اصل مطلب برمي‌گرديم. آيا صحيح است گوشتي را كه براي بت‌ها قرباني شده است، بخوريم؟ در اين مورد، همه ميدانيم كه بت (مترادف ديو)، خدا نيست، زيرا فقط يك خدا هست و بس". يك بت يا يك ديو هيچ موجوديتي ندارد. فقط يك خدا يا قدرت راستين در جهان وجود دارد. پولس در ادامه مي‌گويد (آيه‌هاي 5 و 6):

"به عقيده بعضي از مردم، خدايان بسياري در آسمان و بر زمين هستند.(همانطور كه امروزه مردم به وجود انواع ديوها معتقدند، يك ديو باعث از دست دادن شغلتان شده و ديوي ديگر سبب مي‌گردد همسرتان شما را ترك كند و غيره)، اما ما (مؤمنان واقعي) مي‌دانيم كه فقط يك خدا وجود دارد، يعني پدر آسماني ما، كه تمام چيزها را آفريده است(همانطور كه قبلاً اشاره كرديم، هم خوبي و هم بدي را آفريده)".

با برگشتن به "عهد عتيق" مدارك بيشتري دال بر ترادف مفاهيم بت و "ديو" مي‌يابيم. در نسخه يوناني عهد عتيق (Septuagint) از كلمه "daimonion" براي "بت" در آيات تثنيه 32:17 و مزامير 106:37 استفاده شده است. اين كلمه در عهد جديد "ديو" ترجمه شده است. آيات مزامير 39-106:36 از اشتباهات بني‌اسرائيل سخن مي‌گويد و بتهاي كنعان را به ديوها تشبيه مي‌كند:

"(بني‌اسرائيل) بت‌هاي آنها را پرستش نمودند و با اين كار، خود را محكوم به مرگ كردند. اسرائيلي‌ها، پسران و دختران خود را براي بت‌ها قرباني كردند. خون فرزندان بيگناه خود را براي بت‌هاي كنعان ريختند." (مزامير 39-106:36)

ديوهاي عهد جديد

اما ممكن است بگويد: "پس تكليف تمام متوني كه در عهد جديد به روشني از ديوها صحبت كرده‌اند، چه مي‌شود؟"

يك چيز بايد روشن باشد: تضاد در انجيل نمي‌تواند وجود داشته باشد، زيرا انجيل كلام خداي متعال است. اگر به ما گفته شده كه خدا مشكلات را به زندگي ما مي‌آورد و او منشاء هرگونه قدرت است، پس انجيل نمي‌تواند در ادامه بگويد كه ديوها، يعني خدايان كوچكي در تضاد با خدا، اين مشكلات را براي ما بوجود مي‌آورند. اين مسئله كه كلمه "ديوها" فقط 4 بار در عهد عتيق آمده و همواره بت‌پرستي را توصيف كرده است، بسيار مهم است و اين در حالي است كه اين واژه در كتب مقدس بكرات ذكر شده است. نظر ما اين است كه اين مسئله بدين بخاطر است كه در زمان نوشتن كتابهاي انجيل متداول بود كه هر مرض نامشخصي را تقصير ديوها بدانند. اگر ديوها واقعاً وجود داشتند و مسؤول بيماري و مشكلات ما بودند، آنوقت مطالب بيشري دراين باره در عهد عتيق مي‌ديديم. اما در عهد عتيق ديو به چنين معنايي مشاهده نمي‌شود.

گفتن اينكه ديوها را از بدن فردي خارج كردند، مثل آن است كه بگوييم او از بيماري ذهني يا جسمي ناشناخته‌اي شفا يافته است. مردم قرن اول هرآنچه را كه نمي‌فهميدند، به موجوداتي خيالي بنام "ديوها" نسبت مي‌دادند. سطح دانش پزشكي آن زمان در حدي نبود كه درك بيماري‌هاي روان را ممكن سازد، نتيجتاً به بيماران رواني "جن‌زده" مي‌گفتند. در دوران عهد عتيق، روح بد و ناپاك به وضعيت نامناسب رواني اطلاق مي‌شد (يهودا 9:23 و اول سموئيل 16:14 و18:10). در عهد جديد، واژه‌هاي روح بد و جن‌زد‌گي به مبتلايان بيماريهاي رواني اطلاق شد. ارتباط بين ديوها و بيماري در اينجا مشخص است: "همان شب عده زيادي از ديوانگان را نزد عيسي آوردند، و او با كلام خود تمام ارواح ناپاك را از وجود آنان بيرون كرد و تمام بيماران را شفا بخشيد. به اين وسيله، پيشگويي اشعيا نبي تحقق يافت: او ضعفهاي ما را برطرف كرد و مرضهاي ما را از ما دور ساخت." (متي 8:16،17) بنابراين بيماريها و ضعفهاي انسان همان "جن يا ديوزد‌گي" يا روحهاي بد هستند. وقتي شفا مي‌يافتند، گفته ميشد كه به "روان سالم" برمي‌گشتند (لوقا 8:35 و مرقس 5:15). بنابراين "جن‌زدگي" عبارت ديگري براي توصيف بيماري رواني (يعني داشتن رواني ناسالم) بود. گفته مي‌شود كه افراد جن‌زده "درمان" شده و "شفا" مي‌يابند (متي 17:18 ؛ 12:22 ؛ 4:24)، پس جن‌زد‌گي عبارتي به منظور توصيف بيماري است.

فصل 6: پرسش‌ها

1- نهايتاُ چه كسي در مورد سختي‌ها و مشكلات ما مسئول و مختار است؟

الف) خدا

ب) تصادف

ج) موجود گناهكاري به نام شيطان

د) موجودات گناهكاري بنام ديو

2- چه كسي در مورد وسوسه شدن ما به گناهكاري مسئول و مختار است؟

الف) فطرت انساني خودمان

ب) خدا

ج) روحهاي بدكار

د) موجود گناهكاري به نام شيطان

3- معني لغوي "ابليس" چيست؟

الف) گناه

ب) مار بزرگ

ج) تهمت‌زن دروغين

د) اهريمن

4- معني كلمه "شيطان" چيست؟

الف) گناهكار

ب) دشمن

ج) هيولا

د) پادشاه ديوها

5- كلمات شيطان و ابليس مجازاً به چه اطلاق مي‌شوند؟

الف) گناه و وسوسه

ب) نيروهاي شيطاني فضايي

ج) اژدها

6- ديوها در عهد جديد به چه اشاره دارند؟

الف) فرشتگان گناهكار

ب) بيماري‌ها

ج) اصطلاح آن زمان كه به بيماري اطلاق ميشد، مردم معتقد بودند ديوها مسبب بيماري هستند

د) موجودات از نوع روح

**فصل 7: منشاء مسيح**

1-7 پيشگوئيهاي عهد عتيق درباره مسيح

فصل 3 نشان داد كه خداوند عيسي مسيح را وسيله اصلي رستگاري بشر قرار داده است. وعده‌هائي كه به حوا، ابراهيم و داود مي‌دهد، همه دربرگيرنده نام مسيح به عنوان يكي از نوادگان آنان مي‌باشد. ضمناً پيشگوئيهاي ظهور مسيح در سراسر عهد عتيق يافت مي‌شوند. احكام دوران موسي كه قبل از ميلاد مسيح قوم بني‌اسرائيل مجبور به اطاعت از آنها بودند، دائماً به مسيح اشاره دارند:"احكام الهي همچون لله‌اي بود كه از ما مراقبت مي‌كرد تا زماني كه مسيح بيايد." (غلاتيان 3:24) از اينرو در ضيافت عيد پسح بره‌اي كاملاً سالم بايد قرباني ميشد.(خروج 6-12:3) اين نمايانگر قرباني گشتن مسيح است "اين همان بره‌اي است كه خدا فرستاده تا براي آمرزش گناهان تمام مردم دنيا قرباني شود." (يوحنا 1:29 و اول قرنتيان 5:7) مرتبه بي‌عيبي كه براي تمام حيوانات قرباني لازم بود، تمثيلي از كمال شخصيتي مسيح است.(خروج 12:5 رجوع به اول پطرس 1:19) سراسر كتاب مزامير و انبياء عهد عتيق را پيشگوئيهاي بي‌شماري در وصف مسيح فرا گرفته‌اند و بيشتر از همه به شرح چگونگي مرگ وي پرداخته‌اند. امتناع قوم يهود از پذيرش مرگ مسيح را فقط مي‌توان به بي‌توجهي آنان به اين پيشگوئيها مربوط دانست. حال چند نمونه از اين پيشگوئيها را ارائه مي‌دهيم:

پيشگوئيهاي عهد عتيق تحقيق آنها در مسيح

" اي خداي من، اي خداي من، چرا مرا ترك كرده‌اي؟ چرا دور ايستاده‌اي و ناله‌ام را نمي‌شنوي و به نجاتم نمي‌شتابي؟"(مزامير22:1) كلمات مسيح هنگاميكه به صليب كشيده شد، دقيقاً همين كلمات بود.(متي 27:46)

"اما من مانند كرم پست شده‌ام، مرا انسان به حساب نمي‌آورند. نزد قوم خود خار و حقير شده‌ام. هركه مرا مي‌بيند، مسخره مي‌كند. آنها سر خود را تكان مي‌دهند و با طعنه مي‌گويند: آيا اين همان كسي است كه برخدا توكل داشت؟آيا اين همان شخصي است كه مي‌گفت خدا او را دوست دارد؟اگر خدا او را دوست دارد پس چرا نجاتش نمي‌دهد؟"(مزامير 8-22:6) قوم بني‌اسرائيل، عيسي را مورد تمسخر و استمزاء قرار دادند (لوقا 8:53 ، 25:35) آنها سرخود را تكان مي‌دادند (متي 27:39) و هنگاميكه مسيح بروي صليب بود چنين مي‌گفتند (متي 27:43).

"گلويم همچون ظرف گلي خشك شده و زبانم به كامم چسبيده. تو مرا به لب گور كشانده‌اي. دشمنانم مانند سگ دور مرا گرفته‌اند. مردم بدكار و شرور مرا احاطه نموده‌اند. دست‌ها و پاهاي مرا سوراخ كرده‌اند." (مزامير 22:15،16) اين پيشگوئي زمان تشنگي مسيح بروي صليب تحقق يافت. (يوحنا 19:28) سوراخ شدن دستها و پاها به نحوه به صليب كشيدن اشاره دارد.

"رخت مرا در ميان خود تقسيم كرده‌اند و بر رداي من قرعه انداخته‌اند." (مزامير 22:18) تحقق عيني اين پيشگوئي در آيه متي 27:35 يافت مي‌شود.

به خاطر داشته باشيد كه مطابق آيه عبرانيان 2:12 جملات آيه مزامير 22:22 صراحتاً به مسيح اشاره دارد.

"نزد برادران خود غريب هستم و در خانواده خود بيگانه محسوب مي‌شوم. براي خدمت در خانه تو شور و هيجان دارم، از اين جهت مورد ملامت دشمنانت قرار گرفته‌ام." (مزامير 69:8،9) اين پيشگوئي به وضوح احساس بيگانگي مسيح را از خانواده و قوم يهوديش نمايان مي‌كند (يوحنا 5-7:3 و متي 49-12:47). اين موضوع در آيه يوحنا 2:17 آمده است.

"به جاي خوراك به من زهر داده‌اند و به جاي آب سركه نوشاندند." (مزامير 69:21) تحقق عيني اين پيشگوئي زماني است كه مسيح بروي صليب بود.(متي 27:34)

سراسر باب 53 اشعيا مربوط به پيشگوئي مرگ مسيح و رستاخيز بوده ونوشته‌اي است عاري از هرگونه خطا. دو نمونه از بخش گفته شده در ذيل آورده شده است:

"با او با بي‌رحمي رفتار كردند، اما او تحمل كرد و زبان به شكايت نگشود. او را مانند بره به كشتارگاه بردند؛ و او همچون گوسفندي كه نزد پشم برنده‌اش بي‌زبان است، خاموش ايستاد و سخني نگفت." (اشعيا 53:7) مسيح كه به منزله همان بره قرباني در نزد پروردگار بود، در تمام مدت محاكمه در سكوت بود (متي 14، 27:12)

"هنگاميكه خواستند او را همراه خطاكاران دفن كنند او را در قبر مردي ثروتمند گذاشتند؛ اما هيچ خطايي از او سر نزده بود و هيچ حرف نادرستي از دهانش بيرون نيامده بود." (اشعيا 53:9) مسيح به همراه گناهكاران شرور به صليب كشيده شد(متي 27:8)، اما در مزار مرد توانگري دفن شد.(متي 60 –27:57)

يادآوريهاي عهد جديد براين مبني كه "قوانين و پيامبران" عهد عتيق، مباني درك ما از مسيح هستند، اصلاً عجيب نيست. (روميان 26، 16:25 و 3،1:2 و اعمال رسولان 28:23 و 26:22) مسيح نيز خود معتقد است اگر ما درك مناسبي از "موسي و فرستادگان" نداشته باشيم توانايي درك او را نيز نخواهيم داشت. (يوحنا 47-5:46 ؛ لوقا16:31)

اين نكته كه قوانين موسي در صحبت از مسيح در زمان آينده سخن مي‌گويند و اين كه پيامبران آمدن او را پيشگوئي مي‌كنند خود دليل محكمي است براثبات اين مدعا كه مسيح قبل از تولدش حيات ديگري نداشته است. اين عقيده نادرست مبني بروجود فيزيكي مسيح پيش از تولد وي ناقض وعده خداست كه مي‌گويد مسيح ذريه فرزند حوا، ابراهيم و داود است. اگر در زمان روايت اين عقايد مسيح وجود داشت، خداوند نمي‌توانست به مردم قول تولد فرزندي را بدهد كه مسيحا ناميده شود. شجره نامه مسيح كه در باب‌هاي اول متي و سوم لوقا آورده شده است، نشان مي‌دهد كه وي از نوادگان همان مردمي است كه خداوند به آنان، آن وعده‌ها را داده بود.

وعده‌اي كه پروردگار درباره مسيح به داود مي‌دهد، وجود فيزيكي مسيح در آن هنگام را از نظر زماني غيرممكن مي‌سازد: "وقتي تو بميري و به اجدادت ملحق شوي، من يكي از پسرانت را وارث تاج و تخت تو مي‌‌سازم و حكومت او را تثبيت مي‌كنم. من پدر او و او پسر من خواهد بود، اما اگر مرتكب گناه شود، او را سخت مجازات خواهم كرد." (دوم سموئيل 7:12،14) توجه داشته باشيد كه زمان جمله مذكور زمان آينده است و درآن گفته مي‌شود كه خداوند پدر مسيح خواهد بود، پس وجود پسر خداوند در زمان وعده ممكن نمي‌باشد. جمله "اين فرزند از درون شما خواهد بود" نشان مي‌دهد كه وي فرزند واقعي و مسلم داود بوده است. "تو به داود وعده فرمودي كه هميشه يكي از فرزندانش وارث تخت و تاج او خواهندشد، و تو به وعده‌ات عمل خواهي كرد." (مزامير 132:11)

سليمان نمونه اول تحقق وعده بود. اما وي خود در زمان وعده در حيات بود (دوم سموئيل 5:14)

پس وعده داده شده به داود كه داراي فرزندي خواهد شد كه پسر پروردگار خواهد بود، بايد اشاره به تولد مسيح داشته باشد (لوقا 33 – 1:31) "اينك روزي فرا خواهد رسيد كه من شخص عادلي را از نسل داود به پادشاهي منسوب خواهم نمود." (ارميا 23:5) كه آن شخص همان مسيحا مي‌باشد.

در پيشگوئيهاي ديگر مربوط به مسيح نيز از افعال زمان آينده استفاده مي‌شود. "من از ميان آنها(اسرائيل) پيامبري مانند تو(موسي) براي ايشان خواهم فرستاد." (تثنيه 18:18) كه در آيات اعمال رسولان 3:22.23 مسيح به عنوان پيامبر معرفي مي‌شود. "باكره‌اي(مريم) حامله شده، پسري بدنيا خواهد آورد و نامش را امانوئيل خواهد گذاشت." (اشعيا 7:14) واضح است كه تحقق اين وعده همان تولد مسيح مي‌باشد.(متي 1:23)

2-7 زايش باكره مقدس

اطلاعات موجود مربوط به مسيح و عنوان تولد وي با اين نظريه كه مسيح قبلاً نيز در حيات بوده است تطابق ندارند. آن عده از مردم كه به غلط به تثليث و سه گانگي معتقدند، باورشان اين است كه در يك زمان، سه نفر در بهشت بوده‌اند. پس يكي از آنها در غالب جنيني به رحم مريم بازمي‌گردد و تنها دو نفر ديگر در بهشت بازمانده‌اند. در كتب مقدس ديده‌ايم كه هر وجودي – حتي وجود خدا – فيزيكي است. پس بايد از تئوري "وجود قبلي" نتيجه بگيريم كه جسم مسيح به نوعي از بهشت نزول كرده و وارد رحم مريم شده است.

اما اين ايده مذهبي پيچيده كاملاً خارج از تعاليم كتاب مقدس مي‌باشد. اطلاعات گردآوري شده مربوط به پيدايش مسيح به هيچوجه به ترك بهشت و ورود او به بدن مريم اشاره نمي‌كند. عدم وجود مدارك كافي در اين زمينه، در تعاليم تثليث به منزله حلقه گمشده بزرگي است. فرشته جبرئيل با اين پيام بر مريم ظاهر گشت: "تو بزودي باردار شده، پسري بدنيا خواهي آورد و نامش را عيسي خواهي نهاد. او مردي بزرگ خواهد بود و پسرخدا ناميده خواهد شد... مريم از فرشته پرسيد: اما چگونه چنين چيزي امكان دارد؟ دست هيچ مردي هرگز بمن نرسيده است!(يعني وي باكره است) فرشته جواب داد: روح‌القدس برتو نازل خواهد شد و قدرت خدا بر تو سايه خواهد افكند: از اين رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد." (لوقا 35-1:31)

لازم به ذكر است كه در اين آيه دوباره تكرار شده است كه مسيح وقتي متولد شود، پسر خداوند خواهد بود. پس بديهي است كه خداوند قبل از تولد مسيح پسري نداشته است. بازهم بايد به غالب زمان آينده توجه شود. به عنوان مثال به اين آيه اشاره مي‌كنيم "او باشكوه خواهد بود". اگر در زمانيكه فرشته جبرئيل برمريم نازل شد و اين پيام را به مريم نازل گردانيد، مسيح نيز در قيد حيات مي‌بود، پس مي‌بايستي همان زمان باشكوه بوده باشد. مسيح از "نوادگان" داود بود (مكاشفه 22:16) واژه يوناني "genos" نيز حاكي از اين است كه داود "جد" مسيح بوده است.

پيدايش جنين مسيح

مريم با معجزه روح‌القدس (نفس / توان خداوند) توانست بدون داشتن رابطه جنسي باردار شود. بنابراين يوسف پدر واقعي مسيح نبود. توجه كنيد كه روح‌القدس يك شخص نيست.(به فصل 2 رجوع كنيد) مسيح پسر خدا بود، نه پسر روح‌القدس. از طريق دميدن روح خدا در مريم، "از اين رو آن نوزاد مقدس بوده، فرزند خدا خوانده خواهد شد." (لوقا 1:35) استفاده از كلمه "بنابراين" در اين جمله نشان مي‌دهد كه بدون اثر روح‌القدس بر رحم مريم، مسيح يعني پسر خداوند قادر به حيات نبود.

"شكل‌گيري" جنين مسيح در رحم مريم(لوقا 1:31) خود اثباتي‌بر اين موضوع است كه قبل از آن زمان مسيح حيات جسماني نداشته است. شكل‌گيري هرچيزي شروع پيدايش آن است و همينطور هم مسيح در رحم مريم پيدايش يافت و مثل هر انسان ديگري در ابتدا يك جنين بود. آيه يوحنا 3:16 معروفترين آيه انجيل بيانگر اين است كه مسيح تنها فرزند متولد پروردگار بوده است. ميليونها نفر اين آيه را از برمي‌كنند بدون اينكه در مورد معناي آن بيانديشند و درك كنند اگر مسيح "متولد" باشد، اين تولد مربوط به زماني است كه جنين او در رحم مريم شكل گرفته و اگر مسيح متولد خداوند و خدا پدر او باشد واضح است كه پدر مسيح از وي سن بيشتري دارد واز آنجا كه خداوند آغازي نداشته (مزامير 90:2) پس مسيح نمي‌تواند خودش پروردگار باشد.(در فصل 8 بيشتر در اين مورد بحث مي‌شود)

قابل توجه است كه مسيح متولد پروردگار است و نه اين كه مانند حضرت آدم آفريده شده باشد. اين موضوع خود ميزان نزديكي و پيوستگي خداوند را با مسيح نشان مي‌دهد. "پيغام ما اين است كه خدا در مسيح بود و مردم را به آشتي باخود فرا مي‌خواندتا گناهانشان را ببخشايد و آثار آن را پاك نمايد." (دوم قرنتيان 5:19) مسيح متولد پروردگار است، توسط خدا از گل آفريده نشده و اين موضوع خود نشاندهنده توانائيهاي مسيح به عنوان فرزند خداوند است.

پيشگوئي آيه اشعيا 49:5.6 مسيح را نور جهان توصيف مي‌كند (يوحنا 12 :8) او نماينده خدايي معرفي شده است كه "من را در رحم داد تا خدمتگزار او باشم." بنابراين مسيح توسط پروردگار و از طريق قدرت روح‌القدس در رحم "مريم" شكل گرفته است. در نتيجه رحم مريم محل شكل‌گيري اوليه جسمي مسيح بوده است.

در بخش 1-7 ديديم كه باب 22 مزامير افكار مسيح را برروي صليب بازگو مي‌كند. در ذهن مي‌گذرد كه خداوند " تو مرا از رحم مادرم بدنيا آوردي... وقتي كه هنوز در آغوش مادرم بودم، تو از من مراقبت نمودي. از شكم مادرم تو خداي من بوده‌اي و مرا حفظ كرده‌اي." (مزامير 22:9،10)

مسيح در زمان مرگش دوباره به زمان شكل‌گيري‌اش مي‌نگرد، يعني زماني كه در رحم مريم به اراده خدا زندگي را آغاز كرد. از توصيف مريم در انجيل به عنوان "مادر مسيح" مي‌فهميم كه وي قبل از زاده‌شدن از مريم در قيد حيات نبوده است مريم انساني عادي و از خانواده‌اي معمولي بود. او عموزاده‌اي داشت كه فرزندش يحيي تعميد دهنده بود.(لوقا 1:36). كاتوليكها براين عقيده‌اند كه مريم يك انسان عادي نبود در نتيجه مسيح نمي‌تواند هم فرزند بشر و هم فرزند خداوند باشد درحاليكه اين دو واژه عناوين متداول وي در عهد جديد هستند. مي‌توان او را به دليل مادرش كه صد در صد انسان بود فرزند بشر دانست، و بدليل تحقق خواست پروردگار از طريق روح‌القدس بر مريم، او را فرزند خداوند دانست.(لوقا 1:35) و اين بدان معني است كه خداوند پدر وي مي‌باشد. اما اگر مريم يك زن معمولي از نوع بشر نباشد، اين مراتب زيبا، بي‌نتيجه و خنثي مي‌ماند.

"چطور انتظار داري از يك چيز كثيف چيز پاكي بيرون آيد؟ برروي تمام زمين كدام انساني مي تواند آنقدر پاك و خوب باشد كه تو ادعا مي‌كني كه هستي؟ كيست كه در برابر او پاك و درست كار بحساب بيايد؟" (ايوب 14:4 و 15:14 و 25:4) در واقع اين موضوع امكان تولد بي‌نقص راحتي در مورد مريم و مسيح منتفي مي‌سازد.

مريم كه خود "زائيده يك زن" بود و والديني داشت، قطعاً داراي فطرت ناپاك انساني بود و اين خصلت را به مسيح كه زائيده يك زن از نوع بشر است منتقل كرد (غلاطيان 4:4). اشاره بر بوجود آمدن مسيح توسط مريم بنابر مأموريتي كه بردوش او (مريم) نهاده شده است، خود مدركي است دال براين كه مسيح نمي‌توانسته بدون تولدش توسط مريم، حيات داشته باشد. آيه غلاطيان 4:4 مي‌گويد: "او از يك زن متولد گرديده است."

كتاب مقدس دائماً بر بشري بودن مريم تأكيد مي‌كند. مسيح مجبور بود تا مريم را حداقل سه مرتبه به دليل نداشتن قوه ادراك معنوي سرزنش كند (يوحنا 2:4 و لوقا 2:49) او از درك تمامي گفته‌هاي مسيح عاجز بود. (لوقا2:50) اين دقيقاً همان چيزي است كه از يك بشر انتظار مي‌رود، زني كه فرزندش پسر خداوند بوده و نتيجتاً نسبت به خودش از قوه ادراك معنوي بالاتري برخوردار است، اگرچه خود فرزند نيز به نوعي خصوصيات بشر را دارا مي‌باشد. يوسف پس از تولد مسيح با مريم مراوده داشته است (متي 1:25) و هيچ دليلي مبني بر اين كه پس از آن مانند هر زوج ديگري رابطه‌آميزش نداشته‌اند، وجود ندارد.

از ذكر موضوع "مادر و برادران" مسيح در آيات متي 12:46.47) ميتوان نتيجه گرفت كه پس از مسيح مريم فرزندان ديگري نيز داشته است، ولي مسيح اولين فرزند وي بود. مراجع كاتوليك معتقدند كه مريم باكره باقي مانده و سپس به بهشت معراج كرده است كه اين موضوع توسط انجيل تأييد نمي‌شود. همانند ديگر انسانهاي فاني مريم نيز پير شده و به مرگ بشري دچار گرديده است. جداي از اين، ما در آيه يوحنا 3:13 مي‌خوانيم كه "هيچ انساني به آسمان نمي‌رود." اين واقعيت كه عيسي از طينتي بشري برخوردار بود (رجوع كنيد به عبرانيان 18-2:14 و روميان 8:3) به اين معني است كه مادرش نيز مي‌بايستي اين خصوصيت را دارا باشد. چراكه چنين خصوصياتي يقيناً نمي‌توانسته از پدرش به او به ارث رسيده باشد.

3-7 نقش مسيح در برنامه خداوند

واضح است كه خداوند بطور ناگهاني و تصادفي در مورد اهدافش تصميم نمي‌گيرد و با گذشت تاريخ بشري در برنامه‌هاي او تغييري حاصل نمي‌شود. خداوند طرح كامل و منظمي از آغاز آفرينش دارد. (يوحنا 1:1) بنابراين داشتن يك پسر از ابتدا در اهداف وي قرار داشته است در سراسر عهد عتيق، ابعاد متفاوتي از برنامه پروردگار مبني بر رستگاري بشر از طريق مسيح آشكار مي‌گردد.

به كرات ديده مي‌شود كه از طريق وعد‌ه‌ها، پيشگوئيهاي پيامبران و احكام مختلفي چون فرامين موسي و عهد عتيق، پروردگار آفرينش مسيح را آشكار مي‌‌سازد. خداوند با آگاهي از اين كه پسري خواهد داشت. هستي را خلق كرد (عبرانيان 1:1.2)، خداوند با توجه به مسيح تاريخ بشريت را بنا نهاد (عبرانيان 1:2 (يوناني)) و متعاقباً مي‌بينيم كه خداوند در سراسر عهد عتيق به كرات به مسيح اشاره مي‌نمايد. درك كامل برتري مسيح و اهميت عظيم و اساسي وي نزد پروردگار براي ما دشوار است. بنابراين ميتوان اذعان داشت كه موجوديت مسيح در انديشه و تدبير پروردگار از آغاز بوده ولي پيدايش جسمي مسيح هنگام تولد از مريم آغاز شد، آيات عبرانيان 7-1:4 و1:13.14 تأكيد دارد كه مسيح هرگز يك فرشته نبود و اين درحاليست كه وي در زندگي فاني خود در مقام پائين‌تري نسبت به يك فرشته قرار داشت.(عبرانيان 2:7) و پس از اين كه خود را به عنوان "تنها فرزند متولد" شناخت به درجه بسيار بالاتري از فرشتگان نائل گرديد (يوحنا 3:16). قبلاً نشان داديم كه طبق كتب مقدس تنها نوع وجود همان وجود جسمي است. بنابراين مسيح قبل از تولدش نمي‌توانست به عنوان يك روح وجود داشته باشد. آيه اول پطرس 1:20 بطور خلاصه جمع‌بندي مي‌كند كه "خدا او را پيش از آفرينش جهان تعيين كرد، اما در اين زمانهاي آخر او را به جهان فرستاد."

مسيح محور اصلي كتاب مقدس مي‌باشد، به نحوي كه در اين مورد مي‌گويند: خدا "مرا برگزيده و فرستاده است تا مژده انجيل او را به همگان برسانم.اين مژده درباره فرزند خدا، يعني خداوند ما عيسي مسيح مي باشد كه بصورت نوزادي از نسل داود نبي بدنيا آمد؛ اما با زنده شدنش پس از مرگ، ثابت كرد كه فرزند نيرومند خدا و داراي ذات مقدس الهي است. (روميان 4-1:1)

خلاصه‌اي از تاريخ مسيح به اين شكل است:

1- وعده‌هاي عهد عتيق – يعني دربرنامه خداوند

2- آفرينش جسمي با زايش باكره مقدس، به عنوان ذريه داود.

3- مطابق با كمال شخصيتي وي (روح قداست) كه در زندگي فاني او بارز است

4- او رستاخيز شده و در موعظات تحت الهام حواريون مجدداً به همگان به عنوان پسرخدا معرفي گرديد.

پيش آگاهي خداوند

اگر بتوانيم به اين موضوع كه خداوند برتمام اتفاقاتي كه در آينده مي‌افتد، واقف است آگاه شويم، راحت‌تر مي‌توانيم درك كنيم كه در آغاز هنگاميكه حتي مسيح وجود خارجي هم نداشت، تاچه اندازه در تدبير و ذهن پروردگار جاي داشته است. او از پيش برهرچه در آينده پيش مي‌آيد آگاهي دارد. پس خداوند مي‌تواند در مورد چيزهايي كه وجود حقيقي ندارند، آنگونه صحبت و انديشه نمايد كه گويي وجود خارجي دارند. سطح آگاهي خدا از آينده در اين حدكمال است. خدا "مرده ها را زنده مي كند و به دستور او، موجودات از نيستي به هستي مي آيند ."(روميان 4:17 )

بنابراين مي‌تواند "به شما بگويد در آينده چه رخ خواهد داد. وي اظهار مي‌دارد:«آنچه كه بگويم واقع خواهد شد و هر چه اراده كنم به انجام خواهد رسيد.»"(اشعييا 46:10) به اين دليل خداوند مي‌تواند در مورد مردگان چون افراد زنده و در مورد افرادي كه هنوز متولد نشده‌اند گويي كه وجود دارند، سخن گويد.

"تدبير" يا كلام خدا از آغاز مسيح را پيشگوئي كرده بود. مسيح هميشه در اهداف و برنامه‌هاي خداوند جاي داشته است. مسلم بود كه مسيح بالاخره تولد جسمي مي‌يابد. خداوند حتماً هدفي را كه در رابطه با مسيح عنوان كرده بود، تحقق مي‌بخشيد. قطعيت كلام خداوند پيش‌آگاهي او را منعكس مي‌كند. در انجيل عبري برخي از افعال داراي "زمان پيشگوئي كامل" هستند، يعني اين افعال در زمان گذشته تحقق وعده‌هاي خدا را در آينده بيان مي‌كنند. براين قاعده است كه داود مي‌گويد "اين همان جايي است كه بايد خانه خداوند بنا شود."(اول تواريخ 22:1)، درحالي كه در آن زمان معبد مذكور تنها در وعده‌هاي خداوند جاي داشت. داود چنان ايماني به وعده‌هاي خدا داشت كه براي توصيف تحقق آنان از افعال زمان حال استفاده مي‌كرد. كتاب مقدس مثالهاي فراواني از پيش‌آگاهي پروردگار دربر دارد. خداوند به قدري مطمئن بود كه ابراهيم به تحقق وعده‌هايش ايمان داشت. خدا به او گفت: "من اين سرزمين را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو مي بخشم."(پيدايش 15:18) و اين در زماني بود كه ابراهيم هيچ اولادي نداشت و در همان زمان يعني پيش از ميلاد اسحاق و مسيح خداوند به ابراهيم وعده داد: "من تو را پدر قومهاي بسيار مي سازم ."(پيدايش 17:5) به راستي كه خداوند "چنان برخي از موضوعات را از قبل پيش‌بيني كرد كه گويي آنها به راستي قبلاً اتفاق افتاده بودند."

مسيح در دوران خلافتش از اين كه خدا "همه چيز را در اختيار او قرار داده است ."(يوحنا 3:35)، سخن مي‌گفت، درحالي كه هنوز اينطور نبود. "همه چيز را تحت فرمان او(مسيح) در آوردي . ما تا بحال نديده ايم كه همه چيز تحت فرمان انسان در آمده باشد."(عبرانيان 2:8)

خداوند درباره تدبير رستگاريش توسط مسيح گفت "چنانكه از گذشته هاي دور از زبان انبياء مقدس خود وعده مي داد."(لوقا 1:70) اين افراد به حدي به برنامه و اهداف خداوند نزديك بودند كه استنباط مي‌شود كه آنان از آغاز وجود داشته‌اند، درحالي كه مسلماً اينطور نيست. درعوض مي‌توان گفت كه پيامبران از آغاز جزئي از تدبير پروردگار بوده‌اند. ارميا نمونه‌اي بارزي است. خداوند به او گفت: "پيش از آنكه در رحم مادرت شكل بگيري تو را انتخاب كردم . پيش از آنكه چشم به جهان بگشايي ، تو را برگزيدم و تعيين كردم تا در ميان مردم جهان پيام آور من باشي ." (ارميا 1:5) پس خداوند حتي قبل از خلقت همه چيز را در مورد ارميا مي‌دانست. درمورد مشابه ديگري خداوند درباره يكي از پادشاهان ايراني به نام كورش قبل از تولدش به نحوي سخن مي‌گويد كه گويي او در آن زمان وجود دارد (اشعيا 5-45:1) آيات عبرانيان 7:9.10 نيز مثال ديگري از اين نمونه است كه در مورد شخصي كه هنوز متولد نشده به شكلي صحبت مي‌كند كه گويي وجوددارد.

همانطور كه ارميا و پيامبران ديگر كه بخشي از تدبير پروردگار هستند، حتي قبل از تولدشان نيز مخاطب واقع شده‌اند، مؤمنين واقعي نيز به چنين شكلي مورد خطاب قرار مي‌گيرند، اما واضح است كه ما در آن زمان وجود جسمي نداشته و فقط در ذهن خدا بوده‌ايم.

پروردگار "ما را نجات داد و براي خدمت خود برگزيد ، نه بدليل لياقت ما ، بلكه به سبب اينكه پيش از آفرينش جهان اراده فرموده بود لطف و محبت خود را بوسيله عيسي مسيح به ما نشان دهد."(دوم تيموتائوس 1:9) "خدا از زمانهاي بسيار دور ، حتي پيش از آنكه جهان را بيافريند ، ما را برگزيد تا در اثر آن فداكاري كه مسيح در راه ما كرد ، از آن او گرديم. علت اين تصميم فقط اين بود كه خدا اراده كرده بود كه اين لطف را در حق ما بكند! (افسسيان 1:4،5)

اين اصل كه خداوند افراد را از آغاز مي‌شناخته و اين كه آنان براي رستگاري مورد نظر خاص خداوند بوده‌اند بدين معناست كه آنان از آغاز در ذهن پروردگار وجود داشته‌اند (روميان 8:27 و 9:23) بنابراين عجيب نيست كه مسيح كسي كه اهداف خداوند در او خلاصه مي‌شود از آغاز مورد اشاره قرار بگيرد و در برنامه و ذهن خدا وجود داشته باشد، درحالي كه هنوز نمي‌توانست وجود جسمي داشته باشد. او "از آغاز آفرينش بره بود."( مكاشفه 13:8 ) اما مسيح در آن زمان نمرد، او 4000 سال بعد به عنوان "بره خداوند" (يوحنا 1:29 و اول قرنتيان 5:7) روي صليب قرباني شد. همانطور كه مسيح از همان لحظه آغاز انتخاب شده باشد (اول پطرس 1:20) مؤمنين نيز انتخاب شده بودند (افسسيان 1:4، در اين آيات نيز همان كلمه يوناني به معناي "انتخاب شده" مورد استفاده قرار گرفته است). درك اين مطالب براي ما دشوار است زيرا نمي‌توانيم تصور كنيم كه چطور ممكن است خداوند خارج از چارچوب زمان عمل كند. "ايمان" همان توان بينش جهان از ديدگاه خداوند بدون محدوديت‌هاي زمان است.

4-7 "در آغاز كلام بود"، يوحنا 3-1:1

" در ازل ، پيش از آنكه چيزي پديد آيد ، كلمه وجود داشت و نزد خدا بود . او همواره زنده بوده، و خود او خداست . هر چه هست ، بوسيله او آفريده شده و چيزي نيست كه آن را نيافريده باشد."(يوحنا 3-1:1)

درك صحيح اين آيات سبب تأييد و بسط نتايج بخش قبل مي‌گردد و ليكن اين آيات بيشترين سوءتفاهم و اشتباه در اعتقاد به وجود مسيح در بهشت قبل از تولدش را باعث شده‌اند. درك صحيح اين آيات بستگي به برداشت ما از واژه "كلام" در متن اين آيات دارد. اين كلمه مشخصاً به يك فرد خاص اشاره نمي‌كند، زيرا يك نفر نمي‌تواند هم "باخدا" و "هم خدا" باشد. كلمه يوناني "logos" كه اينجا "كلام" ترجمه شده است، مسيح را با خود به همراه ندارد. اين كلمه معمولاً "كلام" ترجمه مي‌شود، اما در بعضي موارد به واژه‌هاي زير نيز ترجمه شده است.

اهميت علت

ارتباط تعليم

نيت موعظه

دليل سخن

خبر

"كلام" به شكل مذكر بكار مي‌رود، زيرا كلمه (logos) در زبان يوناني مذكر مي‌باشد. اما دليل براين نيست كه به مسيح اشاره كند. معادل اين كلمه در زبان آلماني از نظر جنسيتي خنثي و در زبان فرانسه مؤنث مي‌باشد. پس "كلام" ضرورتاً به يك شخص مذكر اشاره ندارد.

"در آغاز"

مي‌توان "logos" را به افكار دروني كه توسط كلمات و ديگر ارتباطات بيان مي شود معطوف ساخت. در آغاز خداوند كلامي داشت و اين هدف واحد خود را در مسيح متمركز كرده بود. نشان داده‌ايم كه روح خداوند افكار دروني او را به اجرا مي‌گذارد. در نتيجه روح و كلام خداوند باهم مرتبط‌اند. هنگاميكه پروردگار طرح خود را بر بشريت تحقق بخشيد و كلام مكتوب را از همان آغاز توسط الهام نازل نمود، انديشه مسيح را نيز در كلام و اعمال خويش اظهار كرد. مسيح كلام پروردگار بود. بنابراين روح پروردگار تدبير مسيح را در تمام اعمال پروردگار بيان مي‌نمود. بدين ترتيب مشخص مي‌گردد چرا تا به اين حد سخنان عهد عتيق همه به نوعي به مسيح مربوط مي‌شوند. هرچند بايد تأكيد بي‌شمار نمود كه شخص مسيح "كلام" نبوده، بلكه هدف خداوند مبني بر رستگاري بشر از طريق مسيح "كلام" اوست. استفاده از واژه "كلام" براي بشارتهاي كتاب مقدس در مورد مسيح بسيار متداول است – مثل "كلام مسيح" (كولسيان 3:16 رجوع به متي 13:19 و يوحنا 5:24 و اعمال رسولان 19:10 و اول تسالونيكيان 1:8 و غيره). توجه داشته باشيد كه "كلام" درباره مسيح بوده و خودشخص مسيح نيست. هنگام تولد مسيح "كلام" شكل گوشت و استخوان به خود گرفت – "كلمه خدا انسان شد."(يوحنا 1:14) عيسي شخصاً "كلام" نبود بلكه "كلام مبدل به گوشت و استخوان" بود. او پس از متولد شدن از مريم تبديل به "كلام" شد و نه قبل از آن.

ازهمان زمان آغاز، تدبير پروردگار در مورد مسيح مشخص بود ولي سرانجام تدبير او در شخص مسيح و موعظه‌هاي مربوط به او در كتاب مقدس در سده اول فاش گرديد. از اينرو پروردگار كلامش را از طريق مسيح به ما مي‌رساند (عبرانيان 1:1.2) . بارها و بارها براين موضوع تأكيد شده است كه مسيح كلام خداوند را مي‌گفت و به اذن خداوند و براي شناساندن او براي ما معجزه مي‌كرد (يوحنا 2:22 و 3:34 و 7:16 و 10:32.38 و 14:10.24).

پولس طبق دستور مسيح مبني بر موعظه مطالب كتاب مقدس راجع به او در بين "مردم سراسر جهان" به ترويج دين مسيحيت پرداخت: "اين انجيل همان نقشه خداست كه براي نجات شما غيريهوديان ، كه در زمانهاي گذشته بصورت رازي مخفي بود،اما اكنون اين پيغام در همه جا اعلام مي‌شود... تا مردم سراسر جهان به مسيح ايمان بياورند."(روميان 16:25.26 رجوع به اول قرنتيان 2:7) زندگي ابدي براي بشر تنها توسط مسيح ميسر شد (يوحنا 3:16 و 6:53). خداوند از آغاز تدبيري براي زندگي ابدي بشر داشت و از فداكاري و قرباني شدن مسيح پيشاپيش اطلاع داشت. از همين رو خداوند اين هدف خود را تنها پس از ميلاد و مرگ مسيح آشكار نمود: "وعده اين زندگي جاويد را خدا حتي پيش از آفرينش جهان داده بود، و براي همه ما مسلم است كه خدا هرگز دروغ نمي گويد."( تيطوس 1:2،3) ديده‌ايم كه هنگام سخن گفتن از پيامبران خدا به نحوي از آنان تعريف مي‌گردد كه گويي هميشه وجود داشته‌اند (لوقا 1:70) چرا كه "كلام" مورد تكلم آنان از آغاز نزد خداوند وجود داشته است.

تمثيل مسيح بسياري از اين موضوعات را آشكار مي‌سازد. او پيشگوئيهايي راجع به خود را محقق مي‌كند "من با مثل و حكايت سخن خواهم گفت و اسراري را بيان خواهم نمود كه از زمان آفرينش دنيا تا بحال پوشيده مانده است ."(متي 13:35) بدين ترتيب است كه "در آغاز كلام با خداوند بود" تا در زمان تولد مسيح "مبدل به گوشت و استخوان" شود.

"پروردگار كلام بود"

اكنون به مرحله بررسي مفهوم جمله "پروردگار كلام بود" مي‌رسيم. ما در واقع افكار و انديشه‌هاي خود هستيم. جمله‌اي كه به عنوان مثال آورده شده: "من به لندن مي‌روم" كلام يا پيام من است كه هدف من را بيان مي‌كند. به عبارتي ديگر اين كلام عيناً هدف من است. تدبير و هدف خداوند را در مورد مسيح نيز به همين ترتيب مي‌توان درك كرد. "همانگونه كه او(انسان) در قلبش درباره او فكر مي‌كند، او همانگونه مي‌باشد."(امثال 23:7) بنابراين خدا نيز همان افكار خداست. بنابراين مي‌توان گفت كه كلام يا انديشه خداوند، خداست. "پروردگار، كلام بود" به همين دليل نيز ارتباط نزديك بين پروردگار و كلامش برقرار است. ترادف اين دو واژه زياد ديده مي‌شود مانند آيه مزامير 29:8: "دشتها را به لرزه در مي‌آورد و صحراي قادش را تكان مي‌دهد." جملاتي چون "ولي شما گوش نداديد." ( ارميا 25:7 ) در آيه رسولان متداول است. درعمل خداوند مي‌گويد "شما به كلام من كه از پيامبران نقل شده، گوش فرا نداده‌ايد." داود كلام خداوند را روشنائي بخش راه خود قرار مي‌دهد (مزامير 119:105) و ضمناً مي‌گويد: " اي خداوند، تو نور من هستي ، تو تاريكي مرا به روشني تبديل مي كني . " ( دوم سموئيل 22:29) كه اين نمايانگر ترادف پروردگار و كلام وي مي‌باشد. كاملاً قابل درك است كه كلام پروردگار نقش خود او را دارد. يعني از آن به عنوان يك شخص سخن گفته مي‌شود درحاليكه يك شخص نيست (به انحراف 5 "اصل شخصيت سازي" مراجعه كنيد).

خداوند خود حقيقت است.(يوحنا 3:33 و 8:26 و اول يوحنا 5:10)، پس كلام وي نيز چيزي جز حقيقت نيست (يوحنا 17:17). درجائي ديگر نيز مسيح چنان به خوبي به كمك كلامش خود را مي‌شناساند كه گويي "كلام" وي موجوديتي انسان‌وار دارد "ولي تمام كساني كه مرا و سخنان مرا نمي پذيرند ، در روز قيامت بوسيله كلام من از ايشان بازخواست خواهد شد ." ( يوحنا 12:48) او چنان از كلامش سخن مي‌گويد كه گوئي يك شخص حقيقي يعني خودش است. كلام وي موجوديت شخصي دارد، زيرا به او پيوسته‌ است.

از كلام پروردگار نيز در آيات يوحنا 3-1:1 به عنوان يك شخص ياد مي‌شود. (به عنوان خود خداوند). "هر چه هست بوسيله او آفريده شده است."(يوحنا 1:3) وليكن خداوند همه‌چيز را از طريق كلام فرموده‌اش آفريد. (پيدايش 1:1) به همين دليل از كلام خدا به نحوي ياد مي‌شود كه گوئي خود اوست و نكته پرستش در اين زمينه به وجود كلام خدا كه در قلب ما سبب نزديكي ما با اومي‌شود بازمي گردد.

باب اول پيدايش مدركي است دال براين كه خداوند بوسيله كلامش خالق است و نه بوسيله شخص مسيح. يعني كلام پروردگار به عنوان خالق توصيف مي‌شود و نه شخص مسيح (يوحنا 3-1:1) "به فرمان خداوند آسمانها بوجود آمد ؛ او دستور داد و خورشيد و ستارگان آفريده شدند . اي همه مردم روي زمين ، خداوند را حرمت بداريد و در برابر او سر تعظيم فرود آوريد! زيرا او دستور داد و دنيا آفريده شد، او امر فرمود و عالم هستي بوجود آمد." ( مزامير 33:6،9 ) و حتي هم‌اكنون نيز كائنات به كلام او به وظائف خود مي‌پردازند. "خداوند به زمين دستور ميدهد و هر چه مي فرمايد فوراً عملي مي شود . او برف را مانند لحاف بر سطح زمين مي گستراند و شبنم را همچون خاكستر همه جا پخش مي كند . خداوند دانه هاي تگرگ را مانند سنگ ريزه فرو مي ريزد و كيست كه تاب تحمل سرماي آنرا داشته باشد؟ سپس دستور مي دهد و يخها آب مي شوند ، باد مي فرستد و آبها جاري مي شوند . "( مزامير 18-147:15)

كلام پروردگار قدرت آفرينش اوست. خداوند از اين قدرت براي تولد مسيح در رحم مريم استفاده كرد. كلام همان تدبير پروردگار است كه از طريق روح‌القدس تحقق يافته است. (لوقا 1:35) و همين كلام خداوند مسيح را متولد كرده است. و مريم باعكس‌العمل خود در برابر خبر تولد مسيح به اين حقيقت اعتراف كرده است "مريم گفت : من خدمتگذار خداوند هستم و هر چه او بخواهد ، با كمال ميل انجام مي دهم . از خدا مي خواهم كه هر چه گفتي همان بشود. آنگاه فرشته ناپديد شد."(لوقا 1:38)

ديده‌ايم كه روح / كلام خداوند بازتاب هدف اوست و هدف او نيز در سراسر عهد عتيق اذعان شده است. آيه اعمال رسولان 13:27، ترادف پيشگوئيهاي انبياء عهد عتيق با مسيح، ميزان صحت اين موضوع را نشان مي‌دهد: "ايشان او را نپذيرفتند و پي نبردند كه او همان كسي است كه پيغمبران اينقدر درباره‌اش پيشگويي كرده‌اند." با تولد مسيح، تمام كلام روح خداوند در شخص عيسي مسيح اظهار شد. يحيي حواري تحت‌ الهام از نمايان شدن هدف خداوند در مسيح مبني بر زندگي ابدي سخن گفت حواريون مسيح را شخصاً ديده بودند. اما يحيي آن هنگام فهميد كه آنچه پيش‌روي خود داشته كلام خداوند، يعني هدف او مبني بر رستگاري از طريق مسيح بود (اول يوحنا 3-1:1). اگرچه ما نمي‌توانيم مسيح را به چشم مشاهده كنيم. اما ما نيز با داشتن شناخت صحيحي از وي مي‌توانيم كاملاً به هدف پروردگار پي‌برده و در نتيجه به زندگي ابدي ايمان آوريم (اول پطرس 1:8.9) بايد از خود بپرسيم كه تاچه اندازه مسيح را مي‌شناسيم؟ شناخت مسيح به عنوان فقط يك مرد نيكوكار كه زماني وجود داشت، كافي نمي‌باشد.

با مطالعه مداوم انجيل همراه با دعا، مي‌توانيم به سرعت مسيح را به عنوان ناجي خود درك كرده و از طريق غسل تعميد به او بپيونديم.

فصل 7: پرسشها

1- آيا مسيح پيش از تولدش حيات مادي داشت؟

الف) بله

ب) خير

2- چه نوع وجودي براي مسيح قبل از تولدش قابل تصور است؟

الف) به عنوان يك فرشته

ب) به عنوان بخشي از تثليث

ج) به عنوان يك روح

د) تنها در ذهن و تدبير خداوند

3- كداميك از گفته‌هاي زير درباره مريم صادق است؟

الف) او يك زن كامل و معصوم بود

ب) او يك زن معمولي بود

ج) شكل‌گيري جنين مسيح در رحم او توسط روح‌القدس صورت گرفت

د) اكنون او دعاهاي ما را تقديم مسيح مي‌كند

4- آيا مسيح زمين را خلق كرد؟

الف) بله

ب) خير

**فصل 8: فطرت مسيح**

1-8 فطرت مسيح: مقدمه

اين موضوع كه مسيح به سبب غلبه برگناهان در راستاي دستيابي به كمال، ستايش و تمجيد مقتضي را دريافت نكرده، يكي از بزرگترين فجايع تاريخ مسيحيت است. نظريه رايج "تثليث" (سه‌گانه پنداري) عيسي را خدا قلمداد مي‌كند. با در نظر گرفتن اين نكته كه خداوند نمي‌تواند مورد وسوسه و اغوا قرا ر گيرد (يعقوب 1:13) و گناه نيز نمي‌كند، بنابراين درصورت قبول فرضيه تثليث عيسي لزومي به مبارزه با گناه نداشته، از اينرو زندگي زميني وي نوعي تظاهر در وراي تجربيات بشري و عاري از درك واقعي جدالهاي انساني هنگام انتخاب بين معنويات و ماديات بوده است.

در مقابل فرقه‌هايي افراطي همچون فرقه مورمون و شاهدين يهوه شگفتي اين واقعيت كه مسيح تنها پسر متولد خداست را درك نكرده‌اند. متعاقباً وي نمي‌توانسته يك فرشته يا فرزند واقعي يوسف باشد. گروهي نيز ادعا مي‌كنند كه فطرت عيسي درطول زندگاني وي در زمين شبيه فطرت حضرت آدم قبل از نزول به زمين بوده است. جداي از عدم وجود شواهد مناسب در انجيل در تأييد اين مسئله، با در نظر گرفتن اين نكته كه خلقت حضرت آدم از گل بوده درحاليكه تولد عيسي از رحم حضرت مريم با خواست خداوندي صورت گرفته است، پذيرفتن اين نظريه مشكل مي‌شود. هرچند كه عيسي پدري از نوع بشر نداشت، اما همانند همگي ما در رحم مادر رشد كرده و متولد شد. بسياري از مردم نمي‌توانند اين نكته را بپذيرند كه انساني جائزالحظا بتواند داراي كمال باشد و همين يكي از موانع عمده ايمان حقيقي به مسيح است.

باور اين قضيه كه عيسي همانند ما بوده ولي همواره بر وسوسه‌هاي مختلف غالب مي‌شده و از گناهان دوري مي‌جسته، كار ساده‌اي نيست. فقط با توجه به مسائل ثبت شده در كتاب مقدس از زندگي كامل وي و با در نظر گرفتن بسياري از شواهد انجيل كه خدا بودن عيسي را رد مي كند، مي توان يك درك صحيح و استوار و ايمان واقعي به مسيح پيدا كرد. اين تصور كه عيسي خدا بوده و بنابراين خودبخود متكامل و فارغ از خطا و گناه مي باشد نيز دور از ذهن است. اين نگرش، ارزش غلبه عيسي بر گناه و نفس بشري را كوچك جلوه مي دهد.

او فطرت بشري داشت و تمام تمايلات بشري نيز در وجود وي نهفته بود (عبرانيان 4:15)، ولي با اتكاء بر خداوند و مددجويي از وي بر تمامي آنها فايق آمد. خداوند به اراده خويش او را ياري داد و "خدا در مسيح بود و مردم را به آشتي با خود فرا مي‌خواند تا گناهانشان را ببخشايد و آثار آن را پاك نمايد." (دوم قرنتيان 5:19)

2-8 تفاوتهاي خدا و مسيح

بين شواهدي كه بر "وجود خداوند در مسيح" دلالت مي كنند و آنها كه انسانيت عيسي را مورد تاكيد قرار مي دهند، توازني مناسب برقرار است. سري دوم شواهد انجيل خدا بودن عيسي "خود خداوند" را آنگونه كه نظريه تثليث به غلط عنوان مي كند، غيرممكن مي‌شمارد. (عبارت "خود خداوند" براي نخستين بار در سال 325 ميلادي در شوراي نيسا (Nicea) و همزمان با ترويج نظريه تثليث عنوان شد، اين نظريه براي مسيحيان نخستين ناشناخته بود). كلمه "تثليث" در هيچ جاي انجيل به چشم نمي خورد. در فصل نهم اين كتاب در مورد غلبه مسيح برگناه و نقش خداوند در انجام اين مهم، بيشتر بحث خواهد شد. پيش از شروع اين مباحث مي بايست به خاطر داشته باشيم كه رستگاري به يك فهم صحيح از واقعيت عيسي مسيح وابسته و متكي مي باشد. (يوحنا 3:36 و 6:53 و 17:3). نخست مي بايست به اين ادراك دقيق در مورد استيلاي مسيح برگناه و مرگ نايل شويم، فقط آنگاه مي‌توانيم با هدف رسيدن به رستگاري از وجود مسيح تعميد يابيم.

رابطه بين خداوند و عيسي به زيبايي در آيه اول تيموتائوس 2:5 بيان شده است: "خدا واحد است، و ميان خدا و مردم، انساني وجود دارد به نام مسيح." توجه به كلمات مشخص شده فوق ما را به اين نتيجه‌گيري‌ها نزديك مي سازد:

- باتوجه به وجود تنها يك خدا، تصور خدا بودن عيسي غيرممكن است؛ اگر پدر خدا باشد و عيسي نيز خدا قلمداد شود، بنابراين تعداد خدايان به دو ميرسد. "اما ما ميدانيم كه فقط يك خدا وجوددارد، يعني پدر آسماني ما." (اول قرنتيان 8:6) بنابراين "خداي پدر"، خداي واحد است. از اينرو وجود يك خداي ديگر تحت عنوان "خداي پسر" كه در نظريه تثليث فرض مي‌شود، غيرممكن است. در عهد عتيق نيز "يهوه" به عنوان خداي واحد و پدر معرفي شده است (مثلاً اشعيا 64:8 و 63:16) علاوه براين خداي واحد، واسطه‌اي نيز وجود دارد كه از نوع بشر بوده و آن عيسي مسيح است. كلمه "و" در "...و يك واسطه..." حرف ربط بوده و به متفاوت بودن مسيح از خدا اشاره مي‌كند.

- وجود مسيح بعنوان "واسطه" به اين معني است كه وي نوعي ارتباط دهنده محسوب مي شود. واسطه‌اي بين بشر جائزالخطا و خداوند پاك نمي‌تواند خود يك خداوند مبرا از گناه باشد؛ بلكه مي بايست بشري پاك از گناه ولي داراي فطرت گناهكار بشري باشد. توجه دقيق به جمله "و آن بشر عيسي مسيح است." صحت اين تفسير را مورد تائيد قرار مي‌دهد. نوشته‌هاي پولس با اينكه مربوط به زمان پس از عروج عيسي بوده، ولي از "خداوند عيسي مسيح" صحبتي به ميان نياورده است.

بارها به ما خاطر نشان شده كه "خداوند از نوع بشر نمي باشد" (هوشع 11:9 ؛ اعداد 23:19) ولي مسيح قطعاً "فرزند بشر" است، همانگونه كه در عهد جديد عنوان شده: "بشري به نام عيسي‌مسيح". وجود خداوند بعنوان "رفيع‌ترين" بر يگانگي او در اين صفت تاكيد كرده و وجود عيسي بعنوان "پسر رفيع‌ترين"(لوقا 1:32) نشان مي دهد كه عيسي نمي تواند به شخصه خداوند باشد. اطلاق الفاظ پدر و پسر به خداوند و عيسي اين نكته را مشهود مي‌سازد كه اين دو يكي نيستند. هرچند كه يك پسر مي تواند شباهت‌هاي زيادي به پدر خود داشته باشد، ولي نمي‌تواند دقيقاً همان شخص، يعني پدر محسوب گردد يا از نظر سن و سال و قدمت با وي برابري كند.

در اين زمينه شمار زيادي وجه تمايز بين خداوند و عيسي وجود دارد كه بوضوح نشان مي‌دهند كه عيسي خدا نمي‌باشد:

خداوند عيسي

"خداوند وسوسه نمي‌شود" (يعقوب 1:13). مسيح "در تمامي موارد همانند ما مورد وسوسه قرار گرفت" (عبرانيان 4:15)

خداوند نمي‌ميرد، او فطرتاً فناناپذير است. (مزامير 90:2؛ اول تيموتائوس 6:16) مسيح براي سه روز از دنيا رفت (متي16:21 و 12:40)

بشر نمي‌تواند خداوند را رويت كند (اول تيموتائوس 6:16 و خروج 33:20). مردم عيسي را ديدند و جسم وي را لمس كردند (يوحنا 1:1 براين نكته تأكيد دارد)

زمانيكه وسوسه مي‌شويم درواقع نيرويي ما را به انتخاب بين گناه و فرمانبرداري از خداوند وادار مي‌كند. اغلب انتخاب ما عدم فرمانبرداري از خداوند است؛ مسيح نيز همان شرايط انتخاب را داشت اما همواره فرمانبرداري از خداوند را اختيار كرد. بنابراين وي امكان گناه را داشت، هرچند كه هيچگاه به گناه آلوده نشد. نشان داده‌ايم كه مسيح براساس روايت دوم سموئيل 16-12: 7 قطعاً همان ذريه داود بوده است. آيه 14 در مورد وجود امكان گناه براي مسيح اينگونه عنوان مي كند: "اگر او مرتكب عمل نامشروعي شود، او را سخت مجازات خواهم كرد".

3-8 فطرت مسيح

كلمه "فطرت" به شرايطي كه ما ذاتاً و بصورت طبيعي داريم دلالت ميكند. در مطالعه يك نشان داديم كه انجيل از 2 نوع فطرت نام برده است - فطرت خداوندي و فطرت بشري. براي فطرت خداوندي، مرگ، وسوسه و نظير آن قابل تصور نيست. واضح است كه مسيح در طول دوران زندگي خويش فطرت خداوندي نداشته است، بنابراين فطرت وي بشري بوده است. باتوجه به تعريف ما از كلمه "فطرت" واضح است كه مسيح نمي‌توانسته دو نوع فطرت را بصورت همزمان داشته باشد. لاجرم مسيح همانند ما مورد وسوسه قرار مي‌گرفته است (عبرانيان 4:15) ولي با غلبه كامل بر وسوسه‌هاي نفساني خود مغفرت به ما هديه داده است. اميال بيجايي كه پايه وسوسه‌هاي نفساني ما را تشكيل مي‌دهد، برخاسته از ذات ما بوده است (مرقس 23-7:15) و از فطرت بشري ما نشأت مي‌گيرند (يعقوب 15-1:13). بنابراين لزوماً مسيح از نوع بشر بوده و از اينرو توانسته اين وسوسه‌ها را تجربه كرده و بر آنها چيره بشود.

تمام اين نكات در آيات عبرانيان 18-2:14 در چند كلمه گنجانده شده است:

"همانگونه كه كودكان (ما) مجموعه‌اي از پوست و استخوان (طبيعت بشري) هستند، او (مسيح) نيز به همين صورت است؛ كه از طريق مرگ ممكن است تخريب شود... بنابراين بواقع طبيعت فرشتگان شامل حال ما نمي‌شود؛ اما خداوند وي را از ذريه ابراهيم قرار داد. به همين دليل است كه وي در تمامي موارد شبيه هم سلطان خويش بوده، كه شايد بتوان وي را يك فرد مقدس با مقام رفيع مهربان و معتقد قلمداد كرد ... كه گناهان مردم را به آنان گوشزد مي‌كرد. وي نيز مورد وسوسه و اغوا قرار مي‌گرفت منتها قادر بود كه بر تمامي اين وسوسه ها غلبه نمايد".

اين جملات به شدت براين واقعيت تأكيد مي‌كنند كه عيسي داراي فطرت بشري بوده است: "خود او نيز همچنين"(عبرانيان2:14)

سه كلمه‌اي كه در اين جمله بكار رفته‌اند هم معني بوده و هر سه تأكيد بر يك نكته واحد دارند. كلمه "همين" تأكيدي است براينكه مسيح نيز داراي فطرت بشري است. در آيه عبرانيان 2:14 به اين نكته اشاره شده كه فطرت مسيح از نوع فطرت فرشتگان نمي‌باشد چراكه او ذريه ابراهيم بود، يعني كسي كه براي رستگاري پيروانش و مومنيني كه به ذريه ابراهيم خواهند پيوست، آمده بود. به اين دليل مسيح الزاماً فطرت بشري داشت. مسيح مي‌بايست "از هر نظر مانند برادرانش خلق گردد" (عبرانيان 2:17) تا خداوند بتواند قرباني شدن او را وسيله بخشايش ما قرار دهد. پس اين نظريه كه عيسي تماماً از فطرت بشري برخوردار نبوده، به نوعي غفلت از بشارت وي محسوب مي‌شود.

"هرگاه يكي از مومنان تعميد يافته گناهي مرتكب شود، مي تواند به سوي خداوند آمده و با واسطه قرار دادن مسيح به گناه خويش اعتراف نمايد."(اول يوحنا 1:9). خداوند آگاه است كه مسيح دقيقاً همانند بقيه افراد مورد وسوسه قرار مي‌گرفته است، اما كمال وي سبب مي‌شود برخلاف ديگر انسانها در برابر اين گناهان پايداري كرده و به آنها فايق بيايد. به همين دليل "خداوند به خاطر مسيح" ما را عفو مي‌كند (افسسيان 4:32). بنابراين درك اين موضوع كه مسيح نيز مانند ما مورد وسوسه قرار مي‌گرفت، و اينكه تنها فطرت بشري ما وسوسه را براي او ممكن مي‌ساخت، از اهميت بسياري برخوردار است. در آيه عبرانيان 2:14 بوضوح اشاره شده است كه مسيح طبيعتي از "پوست و استخوان" داشته، و بنابراين امكان گناه نيز براي او فراهم بوده است. طبيعت "خداوند معنوي است" (يوحنا 4:24) و او اگرچه داراي جسم است ولي "معنويت" او سبب مي‌گردد كه فاقد پوست و استخوان باشد. اين نكته كه مسيح طبيعتي از "پوست و استخوان" داشته بدين معناست كه او به هيچ وجه در طول دوران زندگي خود از فطرت خداوندي برخوردار نبوده است.

كوششهاي قبلي بشر در بكارگيري كلام خداوند و غلبه مطلق بر اميال نفساني همواره با شكست روبرو شده بود. بنابراين "خدا فرزند خود عيسي مسيح را در بدني مانند بدن انساني ما به اين جهان فرستاد، با اين تفاوت كه بدن او مثل بدن ما تحت سلطه گناه نبود. او آمد و جانش را در راه آمرزش گناهان ما قرباني كرد، تا ما نيز از سلطه گناه آزاد شويم." (روميان 8:3)

در اينجا "گناه" به ميل طبيعي بشر جهت انجام امري خطا اطلاق مي‌شود. راه براي انجام گناه باز است و ادامه آن نيز ميسر مي باشد و "تاوان گناه مرگ است". براي رهايي از اين مخمصه بشر به يك كمك بيروني احتياج دارد انسان به خودي خود كمال نداشته و طبيعت بشري به تنهايي ياراي رها شدن از بند ماديات را ندارد، بنابراين خداوند پسر خويش را كه همانند ما داراي طبيعت بشري بود به سوي ما فرستاد و راه مبادرت به گناه براي او نيز همانند ما باز بود. اما مسيح با وجود اينكه جائزالخطا بود، برخلاف ساير نوع بشر برتمامي وسوسه‌ها غالب شد. در آيه روميان 8:3 توضيح داده شده كه فطرت بشري مسيح جسماني، مادي و جائزالخطا مي‌باشد. چند آيه پيش‌تر، پولس درباره اين مسئله صحبت كرده است كه جسم مادي بشر جايگاه هيچ چيز خوبي نبوده و اينكه اين جسم مادي فطرتاً با فرمانبرداري از خداوند مخالف است. (روميان 23-7:18) در اين رابطه مطالعه اين مطلب كه مسيح طبق آيه روميان 8:3 داراي جسمي مادي و جائزالخطا بوده، جالب توجه است. به اين دليل و به سبب غلبه وي بر اميال نفساني خويش، ما نيز راهي براي رهايي از بندهاي مادي داريم. مسيح به طور حتم از جائزالخطا بودن فطرت خويش آگاه بوده است. يك بار كه او "مولاي پاك" خطاب شد، و اين عنوان دلالت بر تصور فطرتي پاك و كامل براي او بود، در پاسخ گفت: " چرا مرا نيكو مي گويي؟ فقط خداست كه واقعاً نيكوست." (مرقس 10:17،18). در موقعيتي ديگر مردم با توجه به مجموعه‌اي از معجزات مسيح عظمت وي را مورد تمجيد قرار داده بودند. مسيح از اين مسئله به نفع خويش بهره‌اي نبرد "او از قلب مردم آگاه بود، و لازم نبود كسي به او بگويد كه مردم چقدر زود تغيير عقيده مي دهند." (يوحنا 25-2:23 متن يوناني)

به سبب همين درك والاي وي نسبت به فطرت بشري (همه چيز را مي‌دانست)، مسيح نمي خواست كه مردم شخص او را مورد ستايش قرار دهند، چرا كه او مي‌دانست كه فطرت بشري‌اش تا چه حد مي تواند پست باشد.

4-8 انسانيت مسيح

متون كتاب مقدس مثالهاي زيادي در مورد فطرت بشري عيسي ارائه مي‌دهند. درجايي آمده است كه وي خسته بود و مي‌بايست روي زمين مي‌نشست تا از چاه آب بنوشد (يوحنا 4:6) . عيسي هنگام مرگ ايلعازر "اشك ريخت" (يوحنا 11:35). از همه بيشتر آخرين رنج مسيح فطرت بشري او را ثابت نمايد. زمانيكه وي به آغوش مرگ و به پاي صليب رفت، از خداوند خواست كه نجاتش دهد و چنين عنوان كرد "اكنون جان من آزار مي‌بيند" (يوحنا 12:27). او "سپس كمي دورتر رفت و برزمين افتاد و چنين دعا كرد: پدر، اگر ممكن است، اين جام رنج و عذاب را از مقابل من بردار، اما نه به خواهش من بلكه به خواست تو." (متي 26:39). اين عبارت روشن مي‌سازد كه در پاره‌اي از موارد اراده يا ميل مسيح با خواست خداوند متفاوت بوده است.

خواست مسيح در تمام دوران زندگيش منطبق بر خواست خداوند و در راستاي آمادگي براي اين آزمايش نهايي بر صليب بوده است: "و اما من پيش از آنكه كسي را محاكمه نمايم، نخست با پدرم مشورت مي‌كنم. هرچه خدا به من دستور دهد، همان را انجام ميدهم، از اين جهت محاكماتي كه من مي كنم كاملاً عادلانه است، زيرا مطابق ميل و اراده خدايي است كه مرا فرستاده، نه مطابق ميل خودم." (يوحنا 5:30) اين تفاوت بين خواست مسيح و خواست خداوند بوضوح ثابت مي‌كند كه عيسي خدا نيست.

از ما انتظار مي‌رود كه در طول دوران زندگي خويش بر معرفت خود از خداوند بيافزاييم و از آزمايش‌هايي كه در زندگي تجربه مي‌كنيم، درس بگيريم. در اين زمينه، عيسي نمونه بارزي براي ما مي‌باشد. معرفت و شناخت وي از خداوند به شكلي نهاني و خدادادي نبود. از دوران كودكي، "عيسي در حكمت و قامت رشد مي كرد(بلوغ معنوي، مراجعه به افسسيان 4:13)، و مورد پسند خدا و مردم بود." (لوقا 2:52) "در آنجا، عيسي رشد كرد و بزرگ شد. او سرشار از حكمت بود و فيض خدا بر او قرار داشت." (لوقا 2:40) اين دو آيه توازن رشد فيزيكي و معنوي عيسي را نشان مي‌دهند؛ روند رشد در عيسي به هر دو شكل طبيعي و معنوي صورت گرفت. اگر طبق نظر معتقدين به تثليث "پسر، خدا باشد"، چنين چيزي ممكن نخواهد بود. حتي در پايان زندگي، مسيح اذعان داشت كه از زمان دقيق بازگشتش اطلاع ندارد، هرچند كه "پدر" از آن اطلاع دارد. (مرقس 13:32).

فرمانبرداري از خداوند چيزي است كه ما در دوران زندگي خويش بايد آنرا فرا بگيريم. مسيح نيز مي‌بايست مانند هر پسري اطاعت از پدر خويش را بياموزد. "با اين كه عيسي فرزند خدا بود، اما مي‌بايست عملاً درد و عذاب مي‌كشيد تا به تجربه معني اطاعت را بياموزد (يعني بلوغ معنوي)، پس از گذراندن اين تجربه بود كه نشان داد به حد كمال رسيده و مي‌تواند نجات ابدي را نصيب آناني سازد كه از او اطاعت مي‌نمايند."(عبرانيان 5:8،9). در آيه فيليپيان 2:7.8 (توضيحات بيشتر در انحراف 27) نيز همين رشد معنوي عيسي كه در لحظه مصلوب شدن وي به اوج ميرسد، عنوان شده است. او "قدرت و جلال خود را كنار گذاشت و به شكل يك بنده درآمد و شبيه انسانها شد و حتي بيش از اين نيز خود را فروتن ساخت تا جايي كه حاضر شد مانند يك تبهكار بر روي صليب اعدام شود." الفاظي كه در اينجا به كار رفته به روشني نشان مي‌دهد كه عيسي از روي خودآگاهي راه تكامل معنوي خويش را طي كرده و به تدريج به تواضع وي افزوده شده تا اينكه نهايتاً "مطيع" خواست خداوند گشته و مرگ بر صليب را اختيار نموده است. بنابراين وي با پاسخ درست به درد و رنج‌هاي خويش "تكامل يافت".

از همين مطلب مشخص مي‌شود كه عيسي براي رسيدن به پارسايي مي‌بايست شخصاً و خودآگاه تلاش كند؛ وي به هيچ وجه توسط خداوند وادار به انتخاب اين روش نشده بود، چراكه اگر آنطور بود، چيزي جز يك بازيچه تلقي نمي‌شد. عيسي واقعاً ما را دوست داشت و بدين علت جان خويش را بر صليب فدا كرد. اگر خداوند وي را وادار كرده بود تا مرگ بر صليب را انتخاب نمايد، آنگاه تأكيد بر عشق مسيح نسبت به ما مسئله‌اي واهي جلوه مي‌كرد (افسسيان 5:2.25 و مكاشفه 1:5 و غلاطيان 2:20). اگر عيسي خدا بود، پس لاجرم مي‌بايست كامل بوده و روي صليب جان مي‌سپارد و انتخاب ديگري نداشت. مختار بودن عيسي به ما اين امكان را مي دهد كه به عشق او نسبت به بشر ارج بنهيم و نوعي رابطه شخصي با وي پيدا كنيم.

رضايت خداوند از عيسي بدين دليل بود كه وي داوطلبانه و از روي ميل و رغبت جان خويش را فدا نمود: "بنابراين قطعاً پدرم مرا دوست خواهد داشت، چرا كه من جان خويش را در اختيار او قرار مي دهم... هيچ بشري نمي تواند جانم را از من بستاند ولي من خودم آنرا فدا مي كنم" (يوحنا 10:17،18). اگر عيسي خدا بود و زندگي او در قالب يك انسان حركتي نمادين جهت ايجاد ارتباط با بشر جائزالخطا بود، درك رضايت خداوند از اطاعت ارادي وي مشكل مي‌نمود (متي 3:17 و 12:18 و 17:5) اين مسائل يعني رضايت پدر از فرمانبرداري او مدرك كافي دال بر اين است كه عيسي توان سرپيچي را داشت، اما آگاهانه راه اطاعت از خدا را انتخاب كرد.

نياز مسيح به رستگاري

عيسي به خاطر فطرت بشري خويش همانند ما دچار بيماري، خستگي و غيره ميشد. بنابراين در ادامه اين بحث مي توان عنوان كرد كه اگر وي بر صليب جان خود را از دست نمي‌داد، به طريقي ديگر از دنيا مي‌رفت (مثلاً بدليل پيري). بنابراين عيسي مي‌بايست بوسيله خداوند از مرگ نجات يابد. با پذيرفتن اين حقيقت، عيسي "به دعا و نيايش مشغول شد و شديداً به درگاه خداوند اشك مي‌ريخت چرا كه او (خدا) قادر بود عيسي را از مرگ ايمني بخشد و پارسايي وي را در نظر آورد"(عبرانيان 5:7). توسل مسيح به درگاه خداوندي براي نجات از مرگ، هيچ بحثي در ارتباط با اين احتمال كه مسيح خود خدا باشد، باقي نمي‌گذارد. پس از رستاخيز مسيح، مرگ "ديگر تسلطي بر او نداشت" (روميان 6:9)، و از اين آيه استنباط مي‌شود كه قبل از رستاخيز مسيح خلاف اين موضوع راجع به او صادق بوده است.

بسياري از نوشته‌هاي مزامير پيش‌گويي‌هايي در مورد عيسي است. با توجه به نقل قول بعضي از جملات مزامير در مورد مسيح در عهد جديد، منطقي است فرض كنيم كه بسياري از آيات ديگر اين كتاب نيز در مورد وي مي‌باشد. در بسياري از موارد نياز مسيح به رستگاري توسط خداوند مورد تأكيد قرار گرفته است:

- مزامير 91:11،12 در مورد عيسي از آيه متي 4:6 نقل قول كرده است.مزامير 91:16 نحوه رستگاري مسيح توسط خداوند را پيش‌گويي كرده است: "به آنها عمر دراز(يعني عمر جاوداني) خواهم بخشيد و نجاتشان خواهم داد." مزامير 69:21 به واقعه مصلوب شدن عيسي اشاره مي‌كند (متي 27:34)؛ كل كتاب مزامير به تشريح افكار مسيح بر صليب مي‌پردازد: "خدايا مرا از اين طوفان مشكلات نجات بده ... نزد من بيا و بهاي آزاديم را بپرداز... اي خدا مرا نجات ده و سرافراز فرما." (آيات 1 و 18 و 29)

- مزامير 89 تفسيري است بر وعده خداوند به داود در مورد مسيح. آيه مزامير 89:26 اينگونه پيش‌گويي مي‌كند: "او(خدا) مرا پدر خود و خدا و صخره نجات خويش خواهد خواند."

ادعيه مسيح به درگاه خداوندي به منظور رستگاري پذيرفته شد؛ دليل اين پذيرش مرتبه معنوي مسيح است، و نه جايگاه وي در يك "تثليث" (عبرانيان 5:7). رستاخيز عيسي توسط خداوند و تجليل از عيسي بواسطه اعطاي جاودانگي به او، يكي از عمده‌ترين مسائل مطرح شده در عهد جديد است:

- "شما عيسي را بر روي صليب كشتيد، اما خداي اجداد ما او را زنده كرد، و با قدرت خود، او را سرفراز فرمود تا پادشاه و نجات دهنده باشد و قوم اسرائيل فرصت داشته باشند كه توبه كنند و گناهانشان بخشيده شود." (اعمال رسولان 5:30،31)

- "اين خداي ابراهيم، اسحاق، يعقوب و خداي اجداد ماست كه با اين معجزه، خدمتگزار خود عيسي را سرافراز كرده است." (اعمال رسولان 3:13،15)

- عيسي به شخصه زمانيكه از خداوند خواهان تجليل شد، به اين مسائل پي برد (يوحنا 17:5 – 13:32؛ 8:54).

اگر خود عيسي خدا بود، اين همه تأكيد، بي‌مورد جلوه مي‌كرد، چراكه خداوند نمي‌ميرد. اگر عيسي خدا بود، نياز به رستگاري نداشت. اينكه خداوند مرتبه عيسي را متعالي ساخت، بيانگر برتري خدا بر او بوده و تاكيد بر جدا بودن شخص عيسي از خداوند دارد. مسيح به هيچ عنوان نمي‌توانست طبق مندرجات اولين مقاله از 39 مقاله كليساي انگستان "خداي ابدي (با) دو نوع ... فطرت ... خداوندي و بشري" باشد. يك موجود بنا به تعريف فقط مي‌تواند يك نوع فطرت داشته باشد. باتوجه به شواهد فراگير، اين مسئله را مورد پذيرش قرار مي‌دهيم كه مسيح همانند ما داراي فطرتي بشري بوده است.

5-8 رابطه خدا با مسيح

توجه به رستگاري عيسي توسط خداوند ما را بسوي تفكر در مورد رابطه خداوند و عيسي سوق مي‌دهد. اگر همانگونه كه فرضيه تثليث عنوان مي‌كند آنها "هر دو مساوي ... و هردو ابدي" باشند، آنگاه مي‌بايست رابطه‌شان نيز مانند رابطه دو هم‌تراز باشد. تاكنون مثالهاي بسياري ارائه كرده‌ايم كه نشان مي‌دهد چنين رابطه‌اي وجود ندارد. رابطه مسيح و خداوند شبيه به رابطه يك زن و شوهر است: هر زن بايد از شوهر خود اطاعت كند و شوهر نيز از مسيح همانطور كه مسيح هم از خدا اطاعت مي كند." (اول قرنتيان 11:3). همانگونه كه مردان رأس همسرانشان مي باشند، خداوند نيز رأس مسيح است، حال اينكه آنان اهدافي مشترك دارند، يعني همان وضعي كه يك زوج بايد داشته باشند. بنابراين "مسيح متعلق به خداوند است" (اول قرنتيان 3:23) همانگونه كه يك زن به شوهرش تعلق دارد.

خداي پدر اغلب بعنوان خداي مسيح معرفي شده است. تعبير خداوند به "پروردگار و پدر پيشواي ما عيسي مسيح" (اول پطرس 1:3 و افسسيان 1:17) حتي پس از عروج مسيح، نشان مي دهد كه رابطه بين آنها هنوز همان رابطه‌اي است كه عيسي در طول زندگي دنيايي خويش با خداوند داشت. طرفداران نظريه تثليث اينگونه استدلال مي‌كنند كه مسيح تنها هنگامي كه بر زمين همانند يك بشر مي‌زيست، كم‌مرتبه‌تر از خداوند تلقي مي‌شود. نامه‌هاي عهد جديد كه سالها پس از عروج مسيح به بهشت نگارش شدند، كماكان از خداوند بعنوان پدر و خداي مسيح نام مي‌برند. در واقع عيسي هنوز پدر خويش را پروردگار خويش تلقي مي‌كند.

مكاشفه، آخرين كتاب عهد جديد كه حداقل 30 سال پس از صعود و معراج مسيح نوشته شده، از خداوند به عنوان "پدر و خداي او (مسيح)" نام مي‌برد (مكاشفه 1:6). در اين كتاب، مسيح عروج يافته و به پيروانش پيام مي‌دهد. وي در مورد "خانه خداي من ... نام خداي من ...شهر خداي من" (مكاشفه 3:12) صحبت مي كند. اين موضوع ثابت مي كند كه عيسي هنوز پدر خويش را خداوند تلقي كرده و بنابراين خود او (عيسي) خدا نيست.

عيسي در طول دوران زندگي فاني خويش نيز رابطه‌اي مشابه با پدر خود داشت. او در مورد عروج "به سوي پدر من و پدر تو؛ و بسوي خداي من و خداي تو" صحبت كرده است (يوحنا 20:17). عيسي بر صليب بشريت خويش را كاملاً نشان داد: "خداي من، خداي من، چرا مرا تنها گذاشته‌اي؟" (متي 27:46). چنين الفاظي از دهان خدا بي‌معني‌اند. اين واقعيت كه عيسي به درگاه خداوندي "با گريه و اشك فراوان" دعا مي‌كرد، رابطه آنان را به خوبي توصيف مي‌كند (عبرانيان 5:7 و لوقا 6:12). واضح است كه خداوند به درگاه خود دعا نمي‌كند. حتي اكنون نيز مسيح براي ما به درگاه خداوند دعا مي‌كند(روميان 8:26.27 رجوع به دوم قرنتيان 3:18).

نشان داديم كه رابطه فعلي مسيح با خداوند تفاوتي اساسي با رابطه آنان هنگام زندگي دنيوي مسيح ندارد. مسيح با خداوند بعنوان پدر و پروردگارش در ارتباط بوده و به درگاه او دعا مي‌كرد؛ اين وضعيت اكنون نيز پس از رستاخيز و معراج مسيح به همان شكل باقي مانده است. مسيح در طول زندگي خويش روي زمين، خدمتگزار خداوند بود (اعمال رسولان 3:13،26 و اشعيا 42:1 و 53:11). يك خدمتگزار به خواست ارباب خويش عمل مي‌كند و به هيچ وجه با او برابر نيست (يوحنا 13:16). مسيح تأكيد كرده بود كه كل توان و اختياراتش از جانب خداوند است و از آن خود او نيست: "من به ميل خودكاري انجام نمي دهم.. بلكه فقط كارهايي را كه از پدر خود مي بينم، به عمل مي‌آورم" (يوحنا 5:30،19).

فصل 8: پرسش‌ها

1- آيا در انجيل به سه گانگي خداوند صحه گذاشته شده است؟

الف) بله

ب) خير

2- عيسي از چه نظر با ما متفاوت بود؟

الف) هرگز گناه نكرد

ب) پسر متولد شخص خدا بود

ج) هرگز نمي‌توانست گناه كند

د) خداوند او را وادار كرد كه تقوي پيشه كند

3- عيسي از چه نظر به خداوند شباهت داشت؟

الف) او در زندگي زميني خويش فطرت خداوندي داشت

ب) او مانند خداوند داراي كمال بود

ج) دانش او به اندازه خداوند بود

د) او كاملاً با خداوند برابر بود.

4- عيسي از چه نظر به ما شباهت داشت؟

الف) تمام تجربيات بشري و وسوسه‌هاي نفساني ما را دارا بود

ب) زمانيكه جوان بود، مرتكب گناه گرديد

ج) به رستگاري نيازمند بود

د) فطرت بشري داشت.

5- كداميك ازجملات زير درست است؟

الف) عيسي داراي فطرت و شخصيتي كامل بود

ب) عيسي داراي فطرتي جائزالخطا بود، اما شخصيتي كامل داشت

ج) عيسي هم بسيار خدا بود و هم بسيار انسان

د) فطرت عيسي همانند فطرت حضرت آدم قبل از ارتكاب وي به گناه بود.

**فصل 9: تعميد به سوي مسيح**

1-9 اهميت حياتي تعميد

در فصول گذشته بارها به ضرورت و اهميت تعميد اشاره كرديم؛ تعميد نخستين گام در جهت فرمانبرداري از بشارتهاي كتاب مقدس است. در آيه عبرانيان 6:2 در مورد تعميد بعنوان يكي از مهمترين دكترين‌هاي بنيادي و پايه صحبت شده است. ما اين بحث را در انتهاي مباحث خود قرار داديم، زيرا تعميد صحيح فقط پس از فهم دقيق واقعيات بنيادي كتاب مقدس ميسر مي‌شود. اكنون بررسي مفاهيم كتاب مقدس را به پايان رسانده‌ايم؛ اگر بخواهيد از بشارتهايي كه انجيل از طريق عيسي مسيح ارائه مي‌كند بهره ببريد، بدون كوچكترين ترديدي بايد از بركات تعميد مستفيض شويد.

"نجات بوسيله يهود به اين دنيا مي‌رسد." (يوحنا 4:22) چراكه وعده رستگاري تنها به ابراهيم و ذريه وي داده شد. ما فقط از طريق تعميد به سوي مسيح مي‌توانيم در زمره ذريه ابراهيم قرار گرفته و از اين موهبت برخوردار شويم (غلاطيان 29–3:22).

عيسي صراحتاً به پيروانشان فرمان داده است: " به تمام دنيا سفر كنيد و تعاليم انجيل (كه در وعده‌هاي داده شده به ابراهيم آمده است - غلاطيان 3:8) را براي تمامي مخلوقات تبليغ نماييد. آنان كه ايمان داشته و تعميد شده‌اند، رستگار خواهند شد كساني كه ايمان بياورند و غسل تعميد بگيرند، نجات مي‌يابند."(مرقس 16:16). توجه به حرف ربط "و" نشان مي‌دهد كه ايمان به تعاليم كتاب مقدس براي رستگاري كافي نيست؛ تعميد براي فرد مسيحي صرفاً عملي مستحب نبوده بلكه واجب و پيش‌نياز رستگاري است. اين بدان معني نيست كه تعميد به تنهايي موجب رستگاري ما مي‌شود، اطاعت مستمر از كلام خداوند در تمام طول زندگي نيز جهت رستگاري لازم است. عيسي براين مسئله تأكيد كرده است كه: "آنچه مي گويم عين حقيقت است. تا كسي از آب و روح تولد نيابد نمي تواند وارد ملكوت خداوند شود." (يوحنا 3:5)

تولد "از آب" اشاره به شخصي دارد كه از آب تعميد سر بيرون مي‌آورد؛ پس از اين عمل فرد بايد مجدداً از روح متولد شود. اين يك روند مداوم است: "دوباره متولد شدن... از پيام هميشه زنده خدا براي انسان." (اول پطر س 1:23) بنابراين از طريق پاسخ مداوم به كلام روح است كه از روح متولد مي‌شويم (به بخش 2-2 مراجعه كنيد).

ما "تعميد مي‌شويم و جزئي از مسيح مي گرديم." (غلاطيان 3:27)، و به سوي نام او(اعمال رسولان 19:5 و 8:16 و متي 28:19). توجه داشته باشيد كه ما به سوي مسيح تعميد مي‌شويم، نه بسوي Carelinks و نه هيچ مجموعه بشري ديگري. بدون تعميد ما تحت حمايت مسيح نخواهيم بود و ازخودگذشتگي او براي رستگاري بشر شامل حال ما نخواهد شد (اعمال رسولان 4:12). پطرس در مورد اين واقعيت تمثيل زيبايي ارائه مي‌دهد: همانند كشتي نوح است، همانطور كه كشتي نوح او و خانواده‌اش را از جزايي كه بر سر گناهكاران نازل شد نجات داد، تعميد به سوي مسيح نيز پيروان عيسي را از مرگ ابدي رهايي مي‌بخشد (اول پطرس 3:21). ورود نوح به كشتي به ورود ما به آغوش مسيح از راه غسل تعميد تشبيه شده است. تمام كسانيكه بيرون كشتي بودند در طوفان جان سپردند؛ ايستادن در كنار كشتي يا دوستي با نوح مايه نجات و رهايي كسي نشد. تنها راه نجات و رستگاري جاي گرفتن در كشتي (آغوش مسيح) بود (هست). روشن است كه بازگشت مسيح كه به طوفان نوح تشبيه شده است.(لوقا 17:26،27)، نزديك است. به همين دليل ورود به آغوش مسيح (كشتي) از راه تعميد واجب و فوري است. كلمات بشري از بيان اهميت اين ضرورت قاصر و عاجز هستند؛ بيان انجيل و روايت ورود به كشتي در زمان نوح بسيار قوي‌تر و مستدل‌تر است.

مسيحيان نخستين به فرمان مسيح‌گران نهاده، به اقصي نقاط دنيا سفر كرده، تعاليم كتاب مقدس را تبليغ و ترويج كرده و به اجراي مراسم غسل تعميد پرداختند؛ در كتاب اعمال رسولان در مورد اين مسئله به تفصيل صحبت شده است. اهميت حياتي تعميد از آنجا آشكار مي‌شود كه طبق اين كتاب مردم بلافاصله پس از پذيرش تعاليم كتاب مقدس، تعميد مي‌شدند (مثلاً اعمال رسولان 8:12، 39-36، 9:18، 10:47، 16:15). زماني متوجه موضوع مي‌شويم كه به اين نتيجه برسيم كه بدون تعميد آموخته‌هاي ما از كتاب مقدس بيهوده و بي‌فايده است؛ تعميد گامي حياتي در راه رستگاري است. دربعضي از روايات مكتوب تحت الهام بيان شده است كه چگونه عليرغم بسياري از دلايل بشري براي به تعويق انداختن تعميد، و مشكلات بسيار برسر راه اجراي آن، اين عمل تا آنجا اهميت داشت كه مردم از هيچ تلاشي براي انجام آن، البته با كمك خداوند، دريغ نمي‌كردند.

زندانبان فيليپي يك روز با بزرگترين بحران در زندگي خود روبرو شد، يك زلزله شديد زندان‌هاي وي را فروريخت و از هم پاشاند. زندانيان فرصت فرار پيدا كردند در حاليكه فرار آنان به قيمت جان زندانبان تمام ميشد. ايمان وي به تعاليم كتاب مقدس آنگاه استوار شد، تاحدي كه "همان ساعت از شب تعميد يافت ... بلافاصله" (اعمال رسولان 16:33). او قطعاً بهترين بهانه را براي به تعويق انداختن غسل تعميد داشت. بدترين زلزله يونان در 3000 سال اخير، احتمال فرار تعداد بيشماري زنداني خطرناك از زندان و متعاقباً امكان اعدام زندانبان به سبب سهل‌انگاري در انجام وظيفه، عذر وي جهت تعويق غسل تعميد بود، ولي او به غسل تعميد به عنوان مهمترين عمل كل زندگي و حتي سرنوشت ابدي خود پي برده بود. بنابراين او برتمام مشكلات لحظه‌اي دنياي اطرافش (يعني همان زلزله)، فشارهاي كاري روزانه و وضعيت عصبي خود غلبه كرده و مورد غسل تعميد قرار گرفت. بسياري از كساني كه به دليلي در تعميد شدن شك دارند، مي‌توانند از آن مرد الهام بگيرند. انجام اين عمل توسط او نشانگر ايمان بسيار و درك بالا از كتاب مقدس است، مي‌دانيم كه چنين ايمان راستين و محكمي تنها از شنيدن كلام خداوند نشأت مي‌گيرد (روميان 10:17 - اعمال رسولان 17:11).

در آيات اعمال رسولان 40–8:26 در مورد يكي از مسئولين حكومتي اتيوپي صحبت شده كه هنگام گذر از كوير با يك ارابه مشغول مطالعه انجيل خود بود. او با فيليپ روبرو شد كه تعاليم كتاب مقدس را مفصلاً به او توضيح داد و به ضرورت تعميد اشاره كرد. از ديد بشري به نظر مي‌رسد كه در آن كوير خشك و بي‌آب اطاعت از فرمان تعميد شدن، امري محال باشد. ولي خداوند فرماني كه بعضي از مردم نتوانند اطاعت كنند، صادر نمي‌نمايد. "آنها در راه خود به يك بركه آب رسيدند" واحه‌اي كه تعميد يافتن در آن امكان پذير بود (اعمال رسولان 8:36). اين مسئله نشان ميدهد كه تعميد يافتن خاص اماكني كه دسترسي به آب زياد و كافي دارند، نيست. خداوند هميشه يك راهي عملي جهت اطاعت از فرامينش براي بندگان خويش فراهم مي‌آورد.

وجدان پولس نبي قوياً تحت تأثير وحي از مسيح قرار گرفته و او در اولين لحظه ممكن "برخاست و تعميد يافت" (اعمال رسولان 9:18). او نيز مي‌توانست مورد وسوسه قرار گرفته و تعميد خويش را به تأخير اندازد، موقعيت اجتماعي او و شرايطي كه بين يهوديان داشت مي‌توانست تعميد به سوي مسيح را برايش ناخوشايند جلوه دهد. اما اين ستاره فروزان آسمان يهوديت صحيح‌ترين و سريع‌ترين تصميم زندگي خويش را گرفت تا تعميد يابد و علناً شيوه گذشته زندگي خويش را نفي نمايد. او بعدها در مورد تصميم خويش مبني بر تعميد شدن اينگونه توضيح مي‌دهد: "اما اكنون همه اين امتيازات را كه روزگاري برايم بسيار باارزش بود، دور ريختم، تا بتوانم ايمان و اميدم را به مسيح ببينم. ولي، همه چيز در مقابل نعمت شناخت خداوندم عيسي مسيح ، بي‌ارزش است. بنابراين همه را كنار گذاشتم، چون براي من پشيزي ارزش ندارند، با اين هدف كه مسيح را داشته باشم. ولي برادران عزيز، من هنوز آنكه بايد باشم نيستم، اما تمام نيروي خود را صرف اين كار مي‌كنم، و آن اينكه گذشته را فراموش كنم و با انتظار و اميد به آنچه در پيش‌ است چشم دوزم، فرا مي‌خواند، و همه اينها در اثر فداكاريست كه مسيح براي ما انجام داده است." (فيليپيان 3:7،8،13،14)

اين زبان ورزشكاري است كه جهت رد شدن از خط پايان به شدت تلاش مي‌كند. زندگي ما نيز پس از تعميد بايد با تلاش ذهني و جسمي متمركزي نظير آن همراه باشد. بايد درك شود كه تعميد ابتداي راهي به سوي ملكوت خداوند است. تعميد صرفاً نماد تغيير فرقه يا اعتقاد نبوده و در عين حال به معني ورود به يك زندگي راحت و بي‌دردسر كه از اطاعت تفاسير مبهم چند اصل كلي مسيحيت منجر شود، نيست. تعميد ما را به مصلوب شدن و رستاخيز مسيح پيوند زده (روميان 5-6:3) و از هر نظر سرشار از لحظات پويايي مي‌باشد.

پولس بعنوان پيرمردي خسته و داراي مرتبه معنوي والا اينگونه تعريف مي‌كند: "بنابراين، علي حضرتا، من از آن رويايي آسماني سرپيچي نكرده‌ام!" (اعمال رسولان 26:19) مطلبي كه هم براي پولس و هم براي تمام كسانيكه درست تعميد شده‌اند صدق مي‌كند اين است كه: هيچ‌كس هرگز از تعميد شدن پشيمان نخواهد شد. در تمام طول زندگي آگاه خواهيم بود كه انتخابي صحيح نموده‌ايم. معمولاً كمتر تصميم بشري را مي توان يافت كه انسان از صحت آن مطمئن باشد. سؤالي كه مي‌بايست بطور جدي پاسخ داده شود اينست كه: "چرا تعميد نشوم؟"

2-9 چگونه غسل تعميد بشويم؟

يك نگرش فراگير وجود دارد كه عنوان مي‌كند تعميد، بويژه در مورد نوزادان، مي تواند با پاشيدن آب روي پيشاني آنان صورت بگيرد. اين روش با آنچه كه انجيل در مورد تعميد ضروري تلقي مي‌كند، مغايرت دارد.

واژه يوناني "baptizo" كه در انجيل "تعميد شدن" ترجمه شده است، به معني ريختن يا پاشيدن آب نيست؛ بلكه به معناي شستشوي كامل و مستغرق ساختن جسمي در درون يك مايع است (به فهرست لغت- معني رابرت يانگ و جيمز استرانگ رجوع نماييد). اين واژه در زبان يوناني قديم در مورد غرق شدن كشتي‌ها و فرو رفتن آنها در آب به كار ميرود. اين واژه همچنين در مورد فرو بردن لباس يا پارچه‌اي در رنگ مايع به منظور تغيير رنگ آن استفاده مي‌شود. براي تغيير رنگ پارچه يا لباس، مسلماً مي‌بايست آنرا بطور كامل در درون يك مايع غوطه‌ور كرد و پاشيدن رنگ بر روي آن قطعاً اثر لازم را به دنبال نخواهد داشت. آيه‌هاي زير نشان مي‌دهند كه فرو رفتن در آب روش صحيح تعميد است:

- "يحيي در اين هنگام هنوز به زندان نيافتاده بود. پس او نيز نزديك ساليم در محلي بنام عينون مردم را غسل تعميد مي‌داد چون در آنجا آب زياد بود." (يوحنا 3:23) اين مسئله نشان مي‌دهد كه براي تعميد آب زيادي لازم بود؛ چرا كه اگر با پاشيدن چند قطره آب اين عمل ميسر بود، آنگاه با يك سطل ميشد صدها نفر را تعميد داد. مردم به اين نقطه از ساحل رود اردن مي‌آمدند تا تعميد شوند، و اينطور نبود كه يحيي بتواند با يك بطري آب به سراغ آنها رفته و اينكار را انجام دهد.

- عيسي نيز بوسيله يحيي در رود اردن تعميد شد: "پس از تعميد عيسي از آب بيرون ‌آمد."(متي 16-3:13) واضح است كه تعميد وي بصورت فرو رفتن در آب بوده چرا كه او "بلند شد" و "از آب خارج شد". يكي از دلايل تعميد يافتن عيسي ايجاد الگويي مناسب براي پيروانش بود، بنابراين هيچ‌كس نمي‌تواند بدون تعميد شدن (تقليد از مسيح) مدعي پيروي از او باشد.

- به شكلي مشابه، فيليپ و آن مسؤول حكومتي اتيوپي "پس كالسكه را نگاه داشتند هر دو داخل آب رفتند و فيليپ او را تعميد داد. ولي از آب بيرون آمدند..." (اعمال رسولان 8:38،39) توجه داشته باشيد كه آن مرد زمانيكه واحه آب را مشاهده كرد، درخواست تعميد نمود: "نگاه كن! اين هم آب! آيا امكان دارد حالا غسل تعميد بگيرم؟" (اعمال رسولان 8:36) مي‌توان تقريباً مطمئن بود كه آن مرد بدون حداقل كمي آب (مثلاً يك بطري) به سفر در كوير دست نمي‌زد. پس اگر تعميد شدن با پاشيدن چند قطره آب ميسر بود، آن مرد نيازي به واحه پيدا نمي‌كرد.

- تعميد نوعي تدفين است (كولسيان 2:12)، پس با پوشش كامل انجام مي‌يابد.

- از تعميد به عنوان "شستن" گناهان ياد مي‌شود (اعمال رسولان 22:16). در آيات مكاشفه 1:5 و تيطوس 3:5 و دوم پطرس 2:22 و عبرانيان 10:22 و غيره تغيير كيش حقيقي به "شستن" تشبيه شده است. صحبت از شستن بيش از آن كه به پاشيدن آب نزديك شبيه باشد، به فرو رفتن در آب شباهت دارد.

در عهد عتيق شواهد مختلفي وجود دارد كه نشان مي‌دهند راه مقبول به منظور تقرب به درگاه خداوندي نوعي شستشو است.

كشيش‌ها مي بايست قبل از قربت به خدا از طريق اجراي مراسم مذهبي، در يك "وان" خاص شستشو مي‌كردند (لاويان 8:6؛ خروج 40:32). قوم بني‌اسرائيل براي تطهير خود از برخي ناپاكي‌ها (مثلاً تثنيه 23:11) كه نماد گناهان آنان بود، مي‌بايست خود را شستشو مي‌دادند.

مردي به نام نعمان كه از بيماري جذام رنج مي‌برد، براي شفا به درگاه خداوند بني‌اسرائيل توسل جست. او نماد فرد گناهكاري بود كه به سبب گناهان خويش در همين دنيا مرگ را تجربه مي‌كرد. بهبودي وي با فرو رفتن در آب رود اردن ميسر شد. او در ابتدا تصور مي‌كرد كه اين كار ساده نمي‌تواند مشكل وي را برطرف كند، و فكر مي‌كرد حتماً بايد كار دشوار و عجيبي براي خداوند انجام دهد، يا حداقل درآب رودي بزرگ و معروف همچون ابانه فرو رود. ما نيز به شكلي مشابه ممكن است تصور كنيم كه چنين كار ساده‌اي نمي تواند موجب رستگاري ما بشود. جذاب‌تر براي ما اينست كه تصور كنيم براي رستگاري بايد كارهاي بزرگي انجام داده و به كليساهاي معروفي (تشبيه به رود ابانه) بپيونديم تا نجات يابيم. ولي همين عمل ساده كه ما را با بني‌اسرائيل هم‌پيمان مي‌سازد، كافي است. پس از اينكه جسم نعمان در آب رود اردن فرورفت و "پوست بدنش مانند پوست بدن يك نوزاد، تره و تازه شد." (دوم پادشاهان 14-5:9).

بنابراين هيچ جاي شك و شبهه‌اي نبايد باقي مانده باشد كه "تعميد" به فرورفتن كامل در آب اطلاق مي‌شود، البته پس از درك پيام بنيادي كتاب مقدس. تعريف انجيل از تعميد هيچ اشاره‌اي به جايگاه و مقام فرد تعميددهنده نمي‌كند. تعميد فرو رفتن در آب پس از ايمان به تعاليم كتاب مقدس است، بنابراين از ديدگاه نظري هر شخصي قادر به تعميد خود نيز مي‌باشد. وليكن از آنجا كه تعميد فقط به سبب ايمان واقعي تعميدشونده در زمان تعميد به نظريات راستين مسيحيت داراي ارزش است، قطعاً توصيه مي‌شود كه تعميد توسط مومن راستين ديگري كه قبل از هر چيز قادر به ارزيابي سطح آگاهي تعميد شونده از تعاليم كتاب مقدس باشد، صورت بگيرد.

بدين سبب بين Carelinks رسم است كه قبل از تعميد اشخاص با آنان به بحث مفصلي بپردازند. يك سري سؤالات، نظير آنچه كه در پايان هر فصل اين كتاب آمده، مي‌تواند محور چنين بحث‌هايي را تشكيل دهد. بارها اتفاق افتاده كه Carelinks جهت كمك به شخصي كه مي‌خواهد تعميد شود، هزاران مايل راه پيموده‌اند. دست‌يابي حتي فقط يك فرد به بشارت زندگي ابدي تا اين حد ارزشمند است و به اين سبب است كه تعداد تازه‌كيشان براي ما اهميت چنداني ندارد. ما در برخوردمان به كيفيت بيش از كميت اهميت مي‌دهيم.

3-9 معناي تعميد

يكي از دلايل فرو رفتن كامل در آب هنگام تعميد شباهتي است كه بين اين عمل و قرار گرفتن انسان در قبر وجود دارد. اين عمل ما را با مرگ مسيح پيوند زده و با نوعي "مرگ" به زندگي قبلي آكنده از جهل و گناه ما خاتمه مي‌دهد. خارج شدن از آب ما را به رستاخيز مسيح پيوند زده و به ما اين اميد را مي‌بخشد كه هنگام بازگشت وي، ما نيز رستاخيز كرده و زندگي جاودانه‌اي را آغاز مي‌كنيم. در اين مرحله ما زندگي جديدي را شروع كرده و به سبب پيروزي مسيح كه توسط مرگ و رستاخيز وي تحقق يافت، مي‌توانيم بر گناه غلبه كرده و به مرتبه معنوي والايي دست پيدا كنيم.

"هرگز! مگر نمي‌دانيد كه وقتي به مسيح ايمان آورديم و غسل تعميد گرفتيم، جزئي از وجود پاك او شديم و بامرگ او، طبيعت گناه‌آلود ما نيز مرد؟ پس حال كه قدرت گناه در ما نابود شده است، چگونه مي‌توانيم باز به زندگي گناه‌آلود سابق خود ادامه دهيم؟ هنگاميكه مسيح مرد، طبيعت كهنه ما هم كه گناه را دوست مي‌داشت، با او در آب تعميد دفن شد، و زماني كه خداي پدر با قدرت پرجلال خود، مسيح را به زندگي بازگرداند، ما نيز در آن زندگي تازه و عالي شريك شديم. بنابراين ما جزئي از وجود مسيح شده‌ايم. به عبارت ديگر، هنگامي كه مسيح بر روي صليب مرد، درواقع ما نيز با او مرديم، و اكنون كه او پس از مرگ زنده شده است، ما نيز در زندگي تازه او شريك هستيم و مانند او پس از مرگ زنده خواهيم شد." (روميان 5-6:3)

از آنجا كه رستگاري تنها از طريق مرگ و رستاخيز مسيح ميسر است، بنابراين جهت رستگار شدن ضروري است كه خود را به اين امور پيوند بزنيم. مرگ و رستاخيز نمادين مسيح كه از طريق تعميد صورت مي‌گيرد تنها راه ممكن براي انجام اين مهم است. مي‌بايست مجدداً خاطرنشان سازيم كه پاشيدن آب اين وجه نمادين را شكل نمي دهد. در تعميد "زندگي قبلي ما (روش زندگي) مصلوب مي‌شود" همانگونه كه مسيح به صليب كشيده شد (روميان 6:6). خداوند بوسيله تعميد "ما را با مسيح همراه ساخت" (افسسيان 2:5). بياد داشته باشيد كه پس از تعميد نيز هنوز فطرت ما بشري باقي مي‌ماند و بنابر اميال جسماني ما باقي مي‌مانند. پس از تعميد روند مصلوب شدن جسم ما آغاز مي‌شود، ولي اين روند ادامه مي‌يابد. عيسي به پيروانش گفته است كه صليب را هر روز بر دوش خود بكشند و از او پيروي كنند گويي كه بناست مصلوب شوند (لوقا 9:23 و 14:27) مصلوب شدن به همراه مسيح ساده نيست، ولي پيوستن به رستاخيز مسيح لذت و آرامش غيرقابل وصفي را در بردارد.

مسيح "با دادن خونش بر صليب صلح را براي بشريت" به ارمغان آورد (كولسيان1:20). "آرامش خداوند، آرامشي كه فكر انسان قادر به درك آن نيست." (فيليپيان 4:7) در اين رابطه مسيح وعده مي‌دهد: "من هديه‌اي نزد شما مي‌گذارم و مي‌روم. اين هديه، آرامش فكر و دل است. آرامشي كه من به شما مي‌دهم مانند آرامش‌هاي دنيا بي‌دوام و زودگذر نيست." (يوحنا 14:27) ارزش و لذت معنوي اين صلح و آرامش بسيار بيشتر از مشكلات و سختي‌هاي پيوستن به مسيح مصلوب است: "يقين بداريد كه هرقدر براي مسيح بيشتر زحمت ببينيم، از او تسلي و دلگرمي بيشتري خواهيم يافت." (دوم قرنتيان 1:5)

پي بردن به اين مسئله كه نفس طبيعي ما مرده و بنابراين عيسي همواره و در تمام آزمايش‌‌ها در كنار ما بوده و ما را همراهي مي‌كند، نوعي احساس آزادي برايمان بدنبال دارد. پولس نبي پس از سالهاي پر ماجرا و تجارب زياد، چنين عنوان نمود: "وقتي مسيح برروي صليب مصلوب شد، درحقيقت من نيز با او مصلوب شدم پس ديگر من نيستم كه زندگي مي‌كنم، بلكه مسيح است كه در من زندگي مي‌كند! و اين زندگي واقعي كه اينك در اين بدن دارم، نتيجه ايمان من به فرزند خداست كه مرا محبت نمود و خود را براي من فدا ساخت." (غلاطيان 2:20)

"وقتي تعميد مي گيرم، نشان مي‌دهيم كه بوسيله زنده شدن مسيح، از مرگ و هلاكت نجات يافته‌ايم... با تعميد يافتن در واقع به سوي خدا باز مي‌گرديم و از او مي خواهيم كه دلهايمان را از گناهان پاك سازد." (اول پطرس 3:21) زيرا پيوند ما با رستاخيز مسيح بسوي زندگي ابدي به ما نيز جاودانگي مي‌بخشد. با سيهم شدن در اين رستاخيز است كه نهايتاً رستگار مي‌شويم. عيسي اين مطلب را با كلماتي ساده چنين عنوان كرده است: "چون من زنده‌ام شما نيز خواهيد زيست." (يوحنا 14:19) پولس نيز گفت: "هنگاميكه دشمنان خود بوديم، او بوسيله مرگ فرزندش ما را با خود آشتي داد، پس اكنون كه دوستان خدا شده‌ايم و عيسي مسيح هم در قلب ما زندگي مي‌كند، چه بركات عالي و پرشكوهي به ما اعطاء خواهد كرد." (احيا، روميان 5:10)

بارها تاكيد شده است كه از طريق تعميد و پيوند با مرگ و رنج مسيح، و متعاقباً نحوه زندگي‌مان، به طور حتم در رستاخيز پرشكوه مسيح سهيم خواهيم بود:

- "اگر به خاطر مسيح زحمت ببينيم و در راه او كشته شويم، در آسمان، زندگي را با او از سر خواهيم گرفت. اين واقعيت مرا تقويت و تسلي مي بخشد. اگر فكر مي كنيم كه در اين دنيا، خدمت كردن به او بسيار دشوار است، خوبست بياييد به يادآوريم كه روزي فرا خواهد رسيد كه دركنار او خواهيم نشست و با او سلطنت خواهيم نمود." (دوم تيموتائوس 2:11،12)

- "همانگونه كه مسيح با مرگ روبرو شد، ما نيز همواره در خطر مرگ قرار داريم... مي‌دانيم همان خدا كه خداوند ما عيسي را پس را مرگ زنده كرد، ما را نيز مانند عيسي مسيح، زنده خواهد كرد تا به همراه شما به حضور او ببرد." (دوم قرنتيان 4:10،11،14)

- پولس گفت: "من مي خواهم درك كنم كه رنج كشيدن و مردن با او يعني چه. تا به هر قيمتي كه شده، بتوانم مانند كساني كه در روز قيامت زنده مي شوند، زندگي كاملاً جديدي بيابم و در تازگي و خرمي آن به سربرم." (فيليپيان 3:10،11 رجوع به غلاطيان 6:14)

4-9 تعميد و رستگاري

اينكه تعميد ما را به مرگ مسيح پيوند مي‌زند بدين معني است كه فقط از طريق تعميد مي‌توانيم به بخشايش گناهانمان دست يابيم. اما "زماني كه غسل تعميد گرفته‌ايد، در واقع طبيعت كهنه و گناهكارتان با مسيح مرد و دفن شد، سپس با مسيح زنده شديد و حياتي نوين را آغاز كرديد. تمام اينها در اثر اين بود كه به كلام خداي توانا ايمان آورديد، خدايي كه مسيح را پس از مرگ زنده كرد. زماني شما در گناهان خود مرده بوديد و هوسهاي گناه‌آلود بوجودتان مسلط بود. اما خدا شما را در حيات مسيح سهيم گرداند، زيرا همه گناهانتان را آمرزيد." (كولسيان 2:12،13) ما "در نام مسيح شستشو داده مي‌شويم" (اول قرنتيان 6:11)، يعني تعميد به نام عيسي مسيح راه شستشوي گناهان ما است. تمثيلي از اين مسئله در آيه اعداد 19:13 عنوان شده كه فاقدان آب تطهير مي‌بايست مي‌مردند. در بخش 2-10 نشان داديم كه چگونه تعميد باعث شسته شدن گناهان مي‌شود (اعمال رسولان 22:16). بنابراين وصف شسته شدن گناهان مومنين با خون مسيح به بخشايش گناهان از راه تعميد شدن اشاره مي‌كند (مكاشفه 1:5 و 7:14 و تيطوس 3:5 از اين مسئله بعنوان "شستشوي تولد دوباره" ياد كرده و به اين موضوع كه هنگام تعميد "متولد از آب" مي‌شويم، اشاره دارد (يوحنا 3:5).

باتوجه به تمامي اين مسائل قابل درك است كه پاسخ پطرس به سؤال "(براي رستگار شدن) چه بايد بكنيم؟" جمله "هريك از شما بايد از گناهانتان دست كشيده، بسوي خدا بازگرديد و به نام عيسي، تعميدبگيريد تا خدا گناهانتان را ببخشد. آنگاه خدا به شما نيز اين هديه، يعني روح‌القدس اعطاء خواهد نمود." (اعمال رسولان 2:37،38) باشد. تعميد به نام مسيح به منظور بخشش گناهان است؛ بدون آن بخشش گناهان ممكن نبوده و از اينرو كسي كه تعميد نيافته جزاي گناهان خويش - يعني مرگ - را دريافت مي‌كند (روميان 6:23). رستگاري تنها با نام مسيح ممكن است (اعمال رسولان 4:12) و ما فقط در صورت تعميد يافتن به نام مسيح مي‌توانيم در رستگاري او سهيم باشيم. اين واقعيت بدين معني است كه معتقدين به اديان غير مسيحيت به هيچ‌وجه نمي‌توانند به رستگاري دست يابند. هيچ يك از معتقدين واقعي به انجيل نمي‌توانند چنين چيزي را بپذيرند. اين كه كاتوليك و كليساي جهاني آن چنين اعتقادي دارند، در برخورد و برداشت تاسف‌بار آنان از كتاب مقدس ريشه دارد.

رستاخيز مسيح به سوي زندگي ابدي نشانه غلبه وي بر گناهانش بود. با تعميد ما خود را به اين پيروزي پيوند مي‌زنيم، بنابراين مي‌توان گفت كه با مسيح رستاخيز كرده و گناه بر ما سلطه نخواهد داشت، همانطور كه بر مسيح ديگر سلطه نداشت. بنابراين با تعميد "از بردگي گناه آزاد شده‌ايد تا از اين پس، برده پاكي و صداقت باشيد. پس گناه ديگر ارباب شما نباشد، زيرا اكنون ديگر در قيد شريعت نيستيد تا گناه شما را اسير كند." (روميان 6:18،14) وليكن پس از تعميد هنوز امكان گناه در ما وجود دارد (اول يوحنا 1:8،9) گناه دركمين است تا در صورت روي برگرداندن ما از مسيح، ما را به بردگي بكشد. بنابراين ما در حال حاضر در مرگ و رنجهاي مسيح شريك هستيم و تعميد ما را در رستاخيز مسيح نيز شريك مي‌كند، يعني تعميد به ما اميد مي‌دهد كه هنگام بازگشت مسيح در رستاخيز او شريك باشيم.

ما فقط به صورت بالقوه از گناه در امان هستيم. "كساني كه ايمان بياورند و غسل تعميد بگيرند، نجات مي‌يابند." (مرقس 16:16)كه منظور هنگام بازگشت مسيح است. رستگاري نهايي نه از همان زمان غسل تعميد، بلكه در برابر سند قضاوت و داوري در روز قيامت حاصل ميشود (اول قرنتيان 3:15). به واقع اگر رستگاري درزمان غسل تعميد حاصل ميشد، ديگر نه نيازي به قضاوت و داوري در قيامت بود، و نه نيازي به مرگ. (متي 10:22).

حتي پس از غسل تعميد نيز پولس (و تمام مسيحيان) مجبور بودند براي رسيدن به رستگاري تلاش كنند (فيليپيان 13-3:10 و اول قرنتيان 9:27)؛ او از اميد به زندگاني جاويد (تيطوس 1:2 و 3:7 و اول تسالونيكيان 5:8 و روميان 8:24) و اين كه ما "وارثان رستگاري" هستيم، (عبرانيان 1:14) سخن گفته است. در روز قيامت، نيكان به زندگاني جاويد دست خواهند يافت (متي 25:46). منطق شگفت‌انگيز و آسماني پولس در سراسر آيه روميان 13:11 مي‌درخشد - او چنين استدلال مي كند كه پس از غسل تعميد مي دانيم كه وقتي دو روز از زندگي را سپري و مشقات را تحمل مي كنيم، در واقع يك روز به زمان بازآمدن مسيح نزديك‌تر مي شويم، و به اين ترتيب مي توانيم چنين فكر كنيم كه "اكنون از آن چه پيش‌تر فكر مي كرديم به رستگاري نزديك‌تر شديم". بنابراين هنوز از نعمت رستگاري بهره‌مند نشده ايم. رستگاري مشروط است؛ به شرطي رستگار مي شويم كه ايمان حقيقي را حفظ كنيم (عبرانيان

14-3:12)، آموزه‌هاي اصلي و اساسي كتاب مقدس را به خاطر داشته باشيم (اول تيموتائوس 4:16 و اول قرنتيان 15:1.2)، و اعمالمان با اميد والاي رستگاري تطابق داشته باشد (دوم پطرس 1:10).

بنابراين آن فعل يوناني كه "رستگار شدن" ترجمه شده گه‌گاه در زمان حال استمراري نيز به كار مي‌رود، و اين موضوع بيانگر اين است كه رستگاري فرايندي مستمر است كه به واسطه اطاعت مستمر ما از كتاب مقدس در ما رخ مي دهد. از همين رو از مؤمنان به واسطه‌ي واكنش‌شان نسبت به پيام كتاب مقدس، به عنوان "درحال رستگار شدن" ياد مي شود (اول قرنتيان 1:18 و مثالهاي ديگري از اين موضوع در آيات اعمال رسولان 2:47 و دوم قرنتيان 2:15 يافت مي شود). واژه يوناني معادل "رستگار" فقط به شكل فعل زمان گذشته استفاده شده است و منظور از آن همان رستگاري عظيمي است كه مسيح با مصلوب شدن خويش برايمان ممكن ساخت، ما هنگام غسل تعميد به آن رستگاري نزديك مي شويم (دوم تيموتائوس 1:9 و تيطوس 3:5).

نمونه‌ اين امر رفتار خداوند با بني‌اسرائيل است كه مبناي رفتار خدا، مؤمنان اين قوم بود. قوم بني‌اسرائيل مصر را كه نماد دنياي مادي و جسماني و مذهب دروغين به شمار مي‌رود، همان دنيايي كه پيش از غسل تعميد در آن زندگي مي كنيم، ترك كرد. آنها از درياي احمر گذشتند و سپس از ميان صحراي سينا عبور كردند و به سرزمين موعود رسيدند و در آنجا خود را در ملكوت خداوند مستقر نمودند. گذشتن آنها از درياي احمر تمثيل غسل تعميد ما (اول قرنتيان 10:1.2)؛ سفر در صحرا تمثيل زندگي كنوني ما؛ و كنعان تمثيل ملكوت خداوند است. آيه‌ 5 يهودا حكايت از آن دارد كه چه تعداد از قوم بني‌اسرائيل در سفرشان در صحرا تلف شدند خداوند پس از آن كه قوم اسرائيل را از سرزمين مصر رهايي بخشيد، تمام كساني را كه بي‌ايمان شده بودند و از خدا سرپيچي مي‌كردند هلاك ساخت." بنابراين قوم بني‌اسرائيل از مصر نجات يافته و "رستگار" شد، همانطور كه تعميد شدگان از گناه نجات يافته و "رستگار" مي شوند. اگر از يكي از مردم بني‌اسرائيل مي‌پرسيدند "آيا نجات يافته‌ايد؟"، حتماً پاسخ مثبت مي داد، اما اين به آن معنا نيست كه آنها به رستگاري مطلق رسيده اند.

همان‌طور كه بني‌اسرائيل در باطن دوباره به مصر روي آوردند(اعمال رسولان 7:39) و بارديگر زندگي شهواني و آموزه دروغين را پيش گرفتند، آنها كه با غسل تعميد از گناه "نجات يافته‌اند نيز ممكن است از آن جايگاه والا و مبارك خود سقوط كنند. امكان اين كه ما نيز كردار قوي بني‌اسرائيل در بيابان را پيش بگيريم در آيات اول قرنتيان 12-10:1 و عبرانيان 4:1،2 و روميان 21-11:17 بررسي شده است. در انجيل به نمونه‌هاي فراواني از افرادي اشاره شده كه با غسل تعميد از گناه "نجات يافتند"، اما بعداً به جايگاهي تنزل كردند كه به معناي محكوميت‌شان در زمان بازگشت مسيح بود (مثل آيات عبرانيان 14-3:12 و 6-4:4 و 29-10:20). آموزه‌ و اعظان پرشور و حرارت به اصطلاح "انجيلي" مبني بر اين كه "آن كه يك بارنجات يافت، براي هميشه رستگار است"

مطابق همين نمونه‌ها و شواهد سفسطه‌اي تمام و كمال در جهت اطفاي خواسته‌هاي نفساني است. همچون در تمامي امور، در اينجا نيز براي اين كه مطمئن شويم غسل تعميد تا چه حد باعث "رستگاري" است نياز به بررسي منطقي شواهد داريم. غسل تعميد را نبايد فراهم آورنده فرصتي جهت رستگاري دانست. اينطور نيست كه تعميد يافتن صرفاً بهتر از تعميد بوده و احتمال رستگاري را افزايش دهد. با غسل تعميد "در آغوش مسيح"، در آينده رستگار مي‌شويم؛ اگر به پيروي از مسيح ادامه دهيم، همانطور كه هنگام غسل تعميد يافتن در واقع از او اطاعت كرده‌ايم، قطعاً مي‌توانيم به ورود به ملكوت خداوند مطمئن باشيم. در هر زماني پس از غسل تعميد، بايد خالصانه ايمان داشته باشيم كه هنگام بازآمدن مسيح مي‌توانيم به ملكوت خداوند پذيرفته شويم. اما نمي‌توانيم اطمينان قطعي داشته باشيم، چراكه ممكن است همان‌روز بعد از راه راست منحرف شويم، مشخص است كه در اين دنيا نمي‌توانيم از آينده معنوي خودآگاهي داشته باشيم.

بايد تمامي تلاش خود را بكنيم تا همان وجدان نيكويي كه هنگام غسل تعميد نسبت به خداوند داشتيم را حفط نماييم. غسل تعميد "التزام به وجدان نيكو" است (اول پطرس 3:21 ،يوناني)؛ تعميد شونده قول مي دهد كه وجدانش را در مقابل خداوند زلال و روشن نگاه دارد.

اگرچه غسل تعميد در دست يافتن ما به رستگاري عظيمي كه مسيح ممكن مي‌كند، نقشي اساسي دارد، اما بايد توجه داشته باشيم كه صرفاً عمل غسل تعميد باعث رستگاري ما نمي‌شود. پيشتر نشان داده‌ايم كه در زندگي يادآوري مستمر تصليب مسيح لازم است، (يوحنا 3:5). مقايسه‌ اين آيه با آيه اول پطرس 1:23 نشان مي دهد كه تولد روح پس از غسل تعميد به نوزايي تدريجي ما توسط روح و يا كلام اشاره دارد. رستگاري فقط منوط به غسل تعميد نيست. رستگاري حاصل فيض‌الهي (افسسيان 2:8)، ايمان (روميان 1:5)، اميد (روميان 8:24) و عواملي ديگر است. گه‌گاه اين نظريه مطرح مي‌شود كه رستگاري فقط منوط به ايمان است، بنابراين "عملي" همچون غسل تعميد ربطي به رستگاري ندارد، اما آيات يعقوب 24-2:17 روشن مي‌كند كه چنين استدلالي متكي بر تمايزي نادرست ميان ايمان و عمل منجر مي‌باشد. ايمان حقيقي (مثلاً به كتاب مقدس) در واقع با نتايج عملي آن (مثلاً غسل تعميد) نمايان مي‌شود. "پس مي‌بيند كه انسان علاوه بر ايمان، بوسيله اعمال خود نيز رستگار مي‌گردد." (يعقوب 2:24) در چند مثال در مورد غسل تعميد، مؤمن مي پرسد كه براي رستگار شدن چه بايد "بكند"؛ پاسخ به اين پرسش همواره غسل تعميد را در برداشته (اعمال رسولان 2:37 و 9:6 و 10:6 و 16:30). بنابراين "انجام عمل" غسل تعميد نشاني لازم ايمان ما به رستگاري است. نهايتاً عمل رستگار شدن ما توسط خدا و مسيح انجام مي‌پذيرد، اما لازم است كه ما هم "عملي جهت توبه و استغفار" و ايمان به آن انجام دهيم.(اعمال رسولان 26:20 رجوع به مرقس 16:15.16)

پيشتر گفتيم كه اصطلاح "شسته شدن گناهان" به بخشش ما از طرف خداوند به دليل غسل تعميد ما اشاره دارد. طبق برخي از متون، شسته شدن گناهان به كمك ايمان و توبه ميسر مي شود (اعمال رسولان 22:16 و مكاشفه 7:14 و ارميا 4:14 و اشعيا 1:16)؛ و در فنوني ديگر خداوند يكتا به تنهايي قادر به شستن گناهان ما معرفي مي‌گردد.(حزقيال 16:9 و مزامير 51:2.7 و اول قرنتيان 6:11) اين نكته به خوبي نشان مي‌دهد كه اگر ما با غسل تعميد نقش خود را ايفا كنيم، خداوند نيز گناهان ما را خواهد شست. بنابراين عمل غسل تعميد دستيابي به فيض موعود الهي (لطف به نامستحق) كه در كلام خدا به ما پيشنهاد شده، نقشي حياتي دارد.

انحراف: غسل تعميد دوباره

برخي از افراد پس از انجام آن چه كه نوعي "غسل تعميد" مي‌دانستند، (پاشيدن آب در هنگام كودكي يا غسل كامل در كليسايي ديگر) ديگر به غسل تعميد مجدد تمايل چنداني نشان نمي دهند. وليكن پيش از غسل تعميد بايد توبه و ايمان واقعي به انجيل حاصل شود (اعمال رسولان 2:38 و مرقس 16:15.16). غسل تعميد فقط هنگامي پذيرفتني و حقيقتي است كه اين امور پيش از فرورفتن در آب و به ترتيب صحيح انجام شود. در آيات متي 28:19.20 غسل تعميد پيش از هرچيز با شنيدن تفسير آموزه‌هاي مسيح مرتبط دانسته مي‌شود. يك كودك قادر به توبه يا درك انجيل نيست؛ و در هرحال پاشيدن آب اصلاً غسل تعميد به شمار نمي‌رود. يك شناگر پس از شيرجه در آب فرو مي‌رود، اما اين غسل تعميد نيست، چرا كه فرد آگاهانه به انجيل حقيقي پاسخ نداده است. همين نكته در مورد افرادي كه در آب فرو مي روند، اما به آموزه‌اي دروغين ايمان دارند نيز صادق است؛ آنها در آب فرورفته‌اند، اما غسل تعميد نيافته‌اند.

تنها "يك ايمان" وجود دارد، يعني مجموعه‌اي واحد از آموزه‌هايي كه انجيل حقيقي را تشكيل مي‌دهند، و در نتيجه تنها "يك نوع غسل تعميد" نيز وجود دارد، همان غسل تعميدي كه پس از كسب آن "ايمان واحد"صورت مي‌پذيرد. "ما همه، اعضاي يك بدنيم (يعني يك كليساي واقعي)... همه ما براي رسيدن به يك اميددعوت شده‌ايم، يعني به آن جلالي كه خدا براي ما تدارك ديده است. براي ما فقط يك خداوند، يك ايمان و يك تعميد وجود دارد." (افسسيان 6-4:4) برخلاف عقيده برخي افراد مبني بر اينكه اعتقاد به دريافت پاداش خدا در زمين و يا در بهشت بي‌اهميت و در عمل يكسان است، دو راه مختلف براي رستگاري وجود ندارد. فقط "يك خدا" وجود دارد، پس مسيح خدا نيست. در نتيجه اگر هنگام غسل تعميد آموزه‌هاي راستين مربوط به ملكوت خداوند، ماهيت خداوند و مسيح، و غيره، را درك نكرده باشيم، آن "غسل تعميد" ما فاقداعتبار بوده است.

يحيي تعميد دهنده مردم را در آب فرو مي‌كرد، از آنها مي‌خواست توبه كنند، و به آنها مطالبي در باره‌ي مسيح مي‌آموخت (مرقس 1:4 و لوقا 1:77). با اين حال اين كافي نبود. آيات اعمال رسولان 5-19:1 بيانگر اين است كه برخي از افرادي كه يحيي تعميد داده بود، بايد دوباره تعميد داده مي‌شدند، چرا كه برخي از آموزه‌ها را ناقص فهميده بودند. مانيز مانند آن افراد ممكن است پس از اولين غسل تعميد خود تصور كنيم كه واقعاً توبه كرده و زندگي دوباره‌اي را آغاز كرده‌ايم. ممكن است همينطور هم باشد، اما اين عمل نياز به "يك غسل تعميد (حقيقي)" را كه تنها پس از درك تمامي اجزاي "ايمان واحد" صورت مي‌گيرد، رفع نمي‌كند.

فصل 9: پرسش‌ها

1- آيا بدون غسل تعميد مي توان رستگار شد؟

الف) بله

ب) خير

2- واژه‌ي "غسل تعميد" به چه معناست؟

الف) تعميد

ب) پاشيدن آب

ج) ايمان

د) فرو رفتن در آب

3- چه‌وقت بايد غسل تعميد شويم؟

الف) پس از آموختن انجيل و توبه

ب) زمان نوزادي

ج) پس از علاقه‌مند شدن به انجيل

د) هنگام پيوستن به يك فرقه كليسايي

4- با غسل تعميد به كه مي‌پيونديم؟

الف) كليسايي كه ما را غسل مي‌دهد

ب) كلام خداوند

ج) مسيح

د) روح‌القدس

5- پس از غسل تعميد چه اتفاقي مي‌افتد؟

الف) به ذريه ابراهيم تبديل مي‌شويم

ب) ديگر مرتكب گناه نخواهيم شد

ج)مطمئناً به رستگاري مطلق مي‌رسيم

د) گناهان‌مان بخشوده مي‌شود

6- آيا مي‌خواهيد غسل تعميد داده شويد؟

الف) بله

ب) خير

**فصل 10: زندگي در آغوش مسيح**

1-10 مطالعه انجيل

بعد از تعميد ما بايد صحبت "رشد در راه تقدس" يا همان زندگي تحت تأثير روح به جاي جسم را پيش بكشيم (روميان 6:22 و 8:1 و غلاطيان 5:16.25). از طريق وفا به كلام خدا است كه ما رشد در راه تقدس را تحقق مي‌بخشيم (يوحنا 15:7.8). ديده ايم كه روح راهنماي ما است بدين معنا كه روح خداوند در كلام است. بايد در تمام زندگي از طريق بررسي و مطالعه دائم كتاب مقدس به كلام نزديك بمانيم.

بررسي دقيق كلام باعث مي شود كه انسان لزوم تعميد را بفهمد و در نتيجه آن را انجام دهد. اين فرآيند كه بگذاريم كلام، اعمال ما را تحت تأثير قرار دهد و زندگيمان را جهت ببخشد بايد ادامه داشته باشد. ولي تعميد فقط اولين قدم در راه اطاعت از كلام خداوند مي باشد. آشنايي با كتاب مقدس و تعاليم اوليه انجيل اين خطر را در بردارد كه ممكن است باعث شود كلام، ديگر ما را تحت تأثير قرار ندهد. در اين حالت مي توانيم كلام را بدون اينكه اثر عملي روي ما بگذارد، بخوانيم (به ضميمه 2 مراجعه كنيد) به همين دليل عاقلانه است كه قبل از مطالعه كتب مقدس دعايي كوتاه بخوانيم: "چشمانم را بگشا تا حقيقت شگفت‌انگيز كلام تو را ببينم." (مزامير 119:18)

كلام خداوند بايد مانند غذاي روزانه ما باشد و البته اتكاء به آن و اشتياق طبيعي ما به آن بايد حتي از ميل غريزي ما به غذاي واقعي بيشتر باشد. احساس ايوب اين بود: "از فرامين او سرپيچي نكرده‌ام و كلمات او را در سينه حفظ نموده‌ام." (ايوب 23:12). ارميا هم همين احساس را داشت: "آنچه به من تاب و تحمل مي‌دهد، كلام توست كه خوراك روح گرسنه من است. كلام تو دل اندوهگين مرا شاد و خرم مي‌سازد."(ارميا 15:16) بنابراين تخصيص زماني خاص براي خواندن كتاب مقدس يكي از عوامل حياتي در برنامه زندگي روزمره مي باشد. مطالعه بي‌وقفه كتاب مقدس به مدت 30 دقيقه هر روز صبح باعث مي شود كه روزمان را با رواني سالم شروع نماييم. اين گونه عادتها كه باعث شكل گرفتن ايمان مي‌شود، در روز داوري ارزشي برابر طلا خواهند داشت.

براي جلوگيري از تمايل طبيعي ما در خواندن تنها قسمتهايي از كتب مقدس كه براي ما جالب مي باشد، christadelphians برنامه اي به نام "همراهي كتاب مقدس" (اين كتاب از ناشران آن قابل تهيه است) تهيه كرده اند. در اين برنامه تعداد مشخصي از بخشهاي انجيل در طي روز خوانده مي شود و در نتيجه عهد جديد در طي اين خواندن 2 بار و عهد عتيق 1 بار در سال مرور مي شوند. درحاليكه ما روز به روز بخشها را مي خوانيم، روحيه‌مان با دانستن اينكه هزاران مؤمن ديگر هم درحال خواندن همين بخشها مي‌باشند تقويت مي‌شود. بنابراين هر موقع يكديگر را ملاقات مي كنيم يك ارتباط فوري احساس مي‌‌كنيم. بخشهايي كه ما اخيراً خوانديم بايد اساس مكالمات ما را تشكيل دهند.

2-10 دعا

تمرين حياتي ديگري كه بايد پيش گرفته شود دعا كردن مي باشد. پولس از طريق يادآوري آيه "ميان خدا و مردم انساني وجود دارد بنام عيسي مسيح كه جان خود را فداي تمام بشريت كرد" به نتيجه عملي درك اعمال مسيح دست مي يابد: "من بعنوان رسول خدا انتخاب شده‌ام تا حقيقت را بغير يهوديان برسانم و به ايشان تعليم دهم كه چگونه خدا انسان را از راه ايمان نجات مي‌بخشد." (اول تيموتائوس 8-2:5) "اين كاهن اعظم از ضعفهاي ما بيخبر نيست، زيرا او خود در همين امور وسوسه شد. اما حتي يكبار هم به زانو در نيامد و گناه نكرد. پس بياييد به حضور تخت پرفيض خدا برويم تا او رحمت خود را شامل حال ما سازد و به لطف خود، ما را بهنگام نياز ياري فرمايد."(عبرانيان 4:15،16)

تحسين واقعي اين باور كه مسيح همانند يك روحاني اعظم شخصي ماست كه دعاهاي ما را به خداوند ميرساند، مي‌تواند انگيزه دعاي مستمر و خالصانه را در ما ايجاد كند. با اين حال دعاهاي ما نبايد صرفاً يك فهرست از درخواستهاي ما از خداوند باشد. شكر خدا قبل از غذا، دعا براي سفر سلامت و غيره بايد قسمت مهمي از دعاهاي ما را تشكيل دهند.

همين كه ما از طريق دعا مشكلاتمان را با خداوند مطرح نماييم بايد به ما احساس آرامش دهد: "براي همه چيز دعا كنيد(هيچ چيزي دردنيا وجود ندارد كه بخاطر كوچك بودن نتوان براي آن دعا كرد) و هرچه لازم داريد به خداوند بگوئيد و فراموش نكنيد كه براي جواب دعاها، از او تشكر نمائيد. اگر چنين كنيد، از آرامش خدا بهره‌مند خواهيد شد، آرامشي كه فكر انسان قادر به درك آن نيست. اين آرامش الهي به فكر و دل شما كه به عيسي مسيح ايمان آورده‌ايد، راحتي و آسايش خواهد بخشيد." (فيليپيان 4:6،7).

اگر دعاهاي ما مطابق اراده خداوند باشد، حتماً به حاجتمان خواهيم رسيد.(اول يوحنا 5:14) ما مي توانيم از طريق بررسي كلام خداوند كه روان وي را برما آشكار مي سازد، اراده خداوند را بفهميم. بنابراين مطالعه كتاب مقدس بايد به ما تعليم دهد كه چگونه دعا كنيم و در دعاهايمان چه چيزي بخواهيم و در نتيجه دعايمان قوي خواهد بود. بنابراين "اگر در من بمانيد و از كلام من اطاعت كنيد هرچه بخواهيد به شما داده خواهد شد." (يوحنا 15:7) مثالهاي زيادي از دعاهاي عادي در كتب مقدس آمده است.(مزامير 119:164 و دانيال 6:10). چند دعاي كوتاه شكرگزاري و دعاهاي صبح و شب در واقع حداقل دعاهاي لازم مي باشد.

3-10 موعظه

يكي از بزرگترين وسوسه ها كه در اثر شناخت خداوند واقعي ممكن است پيش بيايد، خودخواهي روحي مي باشد. ما مي‌توانيم از رابطه شخصي‌مان با خداوند به قدري خرسند شويم و چنان در مطالعات شخصي كتاب مقدس و معنويات غرق شويم كه از سهيم كردن ديگران، هم دوستان مؤمنمان و هم دنياي اطرافمان، در آن خودداري نماييم. كلام خداوند و گفته‌هاي انجيل واقعي كه در آن يافت مي شود به چراغ يا پرتوي كه در تاريكي نورافشاني مي كند تشبيه شده است(مزامير 119:105 و امثال 4:18). عيسي متذكر شده است كسي كه چنين نوري را دارد آن را زير سطل مخفي نمي كند، بلكه آن را به معرض ديد عموم مي گذارد.(متي 5:15) "شما نور جهان مي باشيد."چون تعميد شده‌ايد"شما همچون شهري هستيد كه بر تپه‌ها بنا شده و در شب مي درخشد و همه در آن مي بينند." (متي 5:14)

اگر ما واقعاً بر طبق انجيل واقعي‌اي كه درك كرده ايم زندگي كنيم، تقدس ما بركساني كه با ما زندگي مي كنند هويدا خواهد شد. ما نخواهيم توانست اين واقعيت را كه به شوق ملكوت و از راههاي دنيوي جدا شده ايم پنهان نماييم.

ما بايد با روش صحيح معرفت واقعيتها را با آنانكه در تماس هستيم تقسيم نماييم. برگرداندن مكالمات به صحبتهاي معنوي، بحث كردن در مورد تعاليم با اعضاي كليساهاي ديگر، پخش رساله ها و حتي دادن آگهي هاي كوچك در رسانه هاي عمومي محلي تمامي راههايي هستند كه مي توانيم نورمان را پرتو بخشيم. ما نبايد فكر كنيم كه مي توانيم وظيفه شهادت را به عهده ديگر مؤمنان بگذاريم. ما هر يك داراي يك مسؤوليت شخصي مي‌باشيم. در مقايسه با گروه‌هاي ديگر، تعداد كمي از Carelinks موعظه در مقياس بزرگ را تدارك ديده اند. ما هريك و با نيت شخصي خودمان هركاري كه از دستمان برمي‌آيد انجام ميدهيم.

موعظه از طريق توضيح باورهايمان به خانواده مان و آنانكه در ارتباط مستقيم با ما هستند يكي از كاراترين روشها مي باشد. آنانكه كه دوستانشان ايمان ندارند بايد بطور واضح باورهايشان را براي آنان توضيح دهند البته وقتي اين عمل انجام شد ادامه دادن بحث و تحت فشار گذاشتن شخص كار عاقلانه‌اي نمي باشد. خداوند نميخواهد كه كسي تحت فشار ايمان بياورد. وظيفه ما اين است كه بدون اينكه اهميت زيادي به ميزان عكس العمل بدهيم بر واقعيات شهادت دهيم. ما مسؤوليت بزرگي براي انجام اين شهادت داريم (حزقيال 21-3:17). اگر مسيح در زمان حيات ما بازگردد "دو نفر نيز كه در مزرعه كار ميكند، يكي برده شده، و ديگري خواهد ماند." (لوقا 17:36) البته اگر اين اتفاق بيافتد، و اگر ما راجع به بازگشت مجدد سرورمان با خانواده‌مان و همكارهايمان صحبت نكرده باشيم عجيب مي باشد.

4-10 زندگي در آغوش كليسا

تاكنون در اين مطالعه راجع به مسئوليتهاي معنوي شخصي صحبت كرده‌ايم. با اين حال وظيفه داريم كه با ديگران كه در اميدهاي ما سهيم هستند ملاقات داشته باشيم. و باز هم اين موضوع بايد همان چيزي باشد كه ما اشتياق طبيعي به آن داشته باشيم. ما نشان داده ايم كه بعداز تعميد وارد سفر در بيابان و به طرف ملكوت مي شويم. اين امر طبيعي است كه مايل باشيم با همراهانمان ارتباط داشته باشيم. ما در روزهاي آخر قبل از بازگشت مسيح زندگي مي كنيم: براي غلبه بر آزمايشهاي پيچيده اي كه در اين دوران با آن مواجه مي شويم، احتياج داريم با افرادي كه در همان وضعيت قرار دارند دوستي كنيم: "همچنين مانند برخي، از حضور در مجالس عبادت كليسايي غافل نشويد، بلكه يكديگر را تشويق كنيد، بخصوص در اين روزها كه بازگشت مسيح نزديك مي شود." (عبرانيان 10:25 رجوع به ملاكي 3:16) بنابراين مؤمنان بايد تلاش خود را بكار گيرند تا با يكديگر از طريق نامه و مسافرت براي ملاقات يكديگر و براي سهيم كردن همديگر در مطالعات كتاب مقدس، اجراي مراسم مذهبي و فعاليتهاي موعظه كردن، در ارتباط باشند.

ما هر يك شخصاً براي اميد والاي ملكوت از دنيا فراخوانده شديم. كلمه "روحاني" به معناي انسان فراخوانده شده ميباشد و مي‌توان آن را به تمام مؤمنان واقعي نسبت داد و فقط متعلق به چند مؤمن مطرح در گذشته نمي باشد. كلمه يوناني كه در كتاب مقدس به كليسا ترجمه شده انگليسي ecclesia مي باشد، كه به معناي انجمن فراخواندگان يا همان مؤمنان است. بنابراين كليسا بيشتر به معناي گروه مؤمنان مي باشد و نه ساختماني كه در آن يكديگر را ملاقات مي نمايند. براي جلوگيري از سوءتفاهم در استفاده از اين واژه Carelinks تمايل دارند كه بجاي كلمه كليسا از كلمهecclesia استفاده نمايند.

هرگاه تعدادي مؤمن در يك شهر يا محله خاص وجود داشته باشد، منطقي است كه محلي برا ي ملاقات مستمر يكديگر تعيين نمايند. اين محل مي‌‌تواند منزل يكي از مؤمنان يا يك سالن اجاره شده باشد. ecclasias هاي Carelinks در سراسر دنيا در اماكني از قبيل مراكز اجتماعي، سالنهاي كنفرانس هتل‌ها، سالن‌هاي مشخص يا منازل شخصي يكديگر را ملاقات مي كنند. هدف يك ecclasia اين است كه اعضايش را از طريق مطالعه جمعي كتاب مقدس و شهادت جمعي به دنيا از طريق پرتوافشاني نورشان بواسطه موعظه، جمع آوري نمايد.

يك برنامه معمول براي يك ecclesia ي Carelinks بايد به شرح ذيل باشد:

يكشنبه 11 صبح برنامه تقسيم نان

6 عصر فعاليتهاي موعظه عمومي

چهارشنبه 8 شب مطالعه كتاب‌مقدس

ecclesiaبخشي از خانواده خدا مي باشد. در هر جامعه منسجم، هر عضو بايد نسبت به ديگران حساس و فروتن باشد. خود مسيح مثال آشكاري از اين رفتار بود. علي رغم مافوق بودن معنوي آشكارش مانند خدمتگزار عموم رفتار مي‌كرد و پاهاي حواريون را هنگاميكه در بين خودشان برسر اينكه چه كسي بهترين ايشان است مجادله مي كردند مي‌شست. مسيح از ما خواسته كه وي را در اين روش الگوي خود قرار دهيم (يوحنا 13:14.15 و متي 28-20:25)

تعاليمي كه در ecclesia داده مي شود بايد آشكارا بر پايه كلام خداوند باشد. كسانيكه در ecclesia سخنراني مي كنند در واقع از طريق صحبت كردن از طرف وي، خداوند را منعكس مي‌كنند. از اين مطلب كه خداوند مذكر ميباشد برداشت مي‌شود كه فقط برادران مسيحي بايد هدايت مردم را مطابق كلام خداوند انجام دهند. آيه اول قرنتيان 14:34 به سادگي اين را گفته است: "زنان در جلسات بايد ساكت باشند. آنها نبايد سخن بگويند." آيات اول تيموتائوس 15-2:11 دليل اين را به اتفاقات باغ بهشت نسبت ميدهد. چون حوا به آدم، گناهكاري را آموخت، پس زنها نبايد اينك به مردها تعليمي بدهند. اين اصل كه خداوند آدم را قبل از حوا آفريد نشان ميدهد كه "هر زن بايد از شوهر خود اطاعت كند." (اول قرنتيان 11:13) و بنابراين از نظر معنوي و روحي مرد بايد زن را رهبري نمايد و نه بالعكس.

بخاطر تمام اين مسائل: "زنان بايد در سكوت و با اطاعت كامل به فراگيري مسائل روحاني بپردازند. اجازه نمي دهم زنان به مردان چيز ياد دهند و يا بر آنان مسلط شوند. زنان بايد در جلسات كليسا ساكت باشند. علت اين امر آن است كه خدا نخست آدم را آفريد و بعد حوا را. و اين آدم نبود كه فريب شيطان را خورد، بلكه حوا فريب خورد و گناه كرد. از اين جهت، خدا زنان را به درد زايمان دچار ساخت، اما اگر به او ايمان آورند و زندگي آرام و با محبت و پاكي را در پيش گيرند، روح ايشان را نجات خواهد داد." (اول تيموتائوس 15-2:11)

از اين امر مشخص مي‌شود كه كتاب مقدس نقشهاي خاص و جدايي را براي مؤمنان زن و مرد مشخص كرده است. در موارد خاصي به زن دستور داده شده كه ازدواج كند، بچه‌دار شود و خانه‌داري كند.(اول تيموتائوس 5:14) اين نشان ميدهد كه محيط تلاش معنوي آنها خانه مي باشد. و بنابراين كارهاي عمومي ecclesia به عهده مرد مي باشد. اين با تئوريهاي بشري در مورد برابري زن و مرد، كه طي آن يك زن متعهد شاغل مي تواند از هر نظر، از مديريت بودجه خانواده گرفته تا پوشيدن لباس مردانه، ادعاي برابري با شوهرش را نمايد، تضاد زيادي دارد. به نظر مي‌آيد كه متولد كردن بچه بصورت يك اسباب زحمت تبديل شده است كه بصورت لزوم نگاهداري سطحي از بهداشت احساسي در يك دنياي كاملاً مادي و خودخواه به آن نگاه مي كنند. مؤمنان واقعي از اين جنبه روزگار اجتناب خواهند كرد، ولي مثل هميشه برقراري نوعي توازن لازم مي‌باشد.

شوهر نبايد سرور همسرش باشد، بلكه بايد او را دوست داشته باشد، همانطور كه مسيح ما را دوست داشت.(افسسيان 5:25) "و شما اي شوهران، رفتارتان با همسرانتان بايد با ملاحظه و توأم با احترام باشد، چون ايشان ضعيف‌تر از شما هستند. در ضمن فراموش نكنيد كه ايشان شريك زندگي روحاني و بركات الهي مي باشند." (اول پطرس 3:7)

از نظر روحي، تعميد به نام مسيح مرد و زن را مساوي مي نمايد (غلاطيان 3:27.28 رجوع به اول قرنتيان 11:11) با اين حال، اين اصل واضح كه "هر زن بايد از شوهر خود اطاعت كند."(اول قرنتيان 11:3) در مسائل عملي و رواني در خانواده و ecclesia ، تحت تأثير قرار نمي‌گيرد.

براي نشان دادن تشخيص اين اصل يك مؤمن مؤنث بايد هنگاميكه برادري درحال تعليم كلام خداوند مي باشد موهايش را بپوشاند. اين در عمل بدان معناست كه زن بايد در تمام جلسات ecclesia يك كلاه يا روسري برسرداشته باشد. تفاوت نقش بين زن و مرد بايد از طريق نحوه‌اي كه زنان و مردان موهايشان را درست مي كنند، تأكيد شود.(اول قرنتيان 11:14.15) "همچنين اگر زني در جلسه‌اي، با سربرهنه دعاي نبوت كند، به سرش(يعني شوهرش با توجه به آيه 3) بي‌احترامي كرده است، زيرا زن با پوشاندن سرخود، اطاعت خود را از شوهرش نشان مي دهد. اگر زن نمي خواهد سرخود را بپوشاند، بايد موي سرش را بتراشد، و اگر از اين عمل خجالت مي‌كشد، پس بايد سرخود را بپوشاند. پس زن بايد سرخود را بپوشاند تانشان دهد كه مطيع شوهرش مي باشد." (اول قرنتيان 11:5،6،10)

5-10 شكستن نان

اطاعت از دستوران مسيح در تقسيم نان و نوشيدن شراب به ياد فداكاريش در كنار دعا كردن و خواندن كتاب مقدس امري حياتي مي باشد. عيسي دستور داده است: "اين عمل را بخاطر بيادآوردن من انجام دهيد."(لوقا 22:19) آرزوي وي اين بود كه طرفدارانش تا بازگشت مجدد مسيح و زمانيكه وي مي تواند در نان و شراب با آنها سهيم باشد، اين كار را مرتباً انجام دهند.(اول قرنتيان 11:26 و لوقا 18-22:16)

نان نشان دهنده بدن مسيح است كه به صليب كشيده شد و شراب نشان دهنده خون وي است (اول قرنتيان 27-11:23) به نظر ميايد كه ايمان آورندگان اوليه اين كارها را به طور دائم (اعمال رسولان 2:42.46) و قاعدتاً هفته‌اي يك بار انجام ميدادند (اعمال رسولان 20:7). اگر ما مسيح را واقعاً دوست داشته باشيم دستورات وي را اطاعت مي‌كنيم (يوحنا 14-15:11) اگر ما رابطه شخصي راستيني با وي داشته باشيم، مشتاق خواهيم بود كه فداكاريش را همانطور كه خودش خواسته بود به ياد داشته باشيم و در نتيجه خودمان را در رابطه با به ياد آوردن رستگاري بزرگي كه به آن دست يافت، تشويق نماييم. لحظه‌اي سكوت و مرور عذابي كه وي روي صليب كشيده آزمايشات ما را در مقابل سختي‌هايي كه وي كشيده بي‌ارزش و كمرنگ جلوه ميدهد.

تقسيم نان اساساً عملي براي يادآوري است و هيچ اتفاق خارق‌العاده‌اي در نتيجه انجام اين عمل رخ نخواهد داد. اين كار مانند همان ضيافت دستورات موسي ميباشد (لوقا 22:15 و اول قرنتيان 5:7.8). اين ضيافت براي يادآوري رهائي بزرگ بني‌اسرائيل از مصر كه خدا از طريق موسي و در درياي سرخ نيرو فرستاد، مي‌باشد. مراسم تقسيم نان ما را به گذشته و به رهاييمان از گناه از طريق مسيح كه روي صليب ممكن مي‌شود و از طريق تعميد به آن مربوط مي شويم، مي برد. بنابراين اطاعت از اين امر بايد عملي باشد كه ما طبيعتاً بخواهيم انجام دهيم.

استفاده از نان و شراب از نظر فيزيكي عشق مسيح و البته تمام مسائل مربوط به رستگاري ما را به واقعيت مي‌پيوندد. بنابراين تقسيم نان به صورت هفته‌اي يكبار نشان مي‌دهد كه ما از وضعيت روحي سالم برخوردار هستيم. اگر فردي نمي تواند اين كار را همراه دوستان مؤمنش انجام دهد، بايد اين عمل را در تنهايي انجام دهد. چرا كه هيچ بهانه اي نيست تا جلوي ما را بگيرد كه از اين امر اطاعت ننماييم. ما بايد تمام تلاشمان را بكنيم كه براي اين مراسم هميشه نان و شراب داشته باشيم البته در شرايط خاص حتي نداشتن اينها نبايد مانع اين شود كه ما به بهترين روش به ياد مسيح باشيم. مسيح از " شراب ميوه"(لوقا 22:18) استفاده كرد، پس ما بايد از شراب انگور سرخ استفاده كنيم.‌‌

گرفتن عبرت از عذابهاي مسيح و از خود گذشتگيش بزرگترين افتخاري است كه مي تواند نصيب يك زن يا مرد شود. بهره‌بردن از آنها از طريق توجهات نادرست نسبت به آنچه نمايش ميدهند نهايت كفر مي باشد و اينطورآمده است: "بدين ترتيب، هربار كه اين نان را مي خوريد و از اين پياله مي نوشيد، در واقع اين حقيقت را اعلام مي كنيد كه مسيح براي نجات شما، جان خود را فدا كرده است... بنابراين، اگر كسي با رفتاري ناشايست از اين نان بخورد و از اين پياله بنوشد، به بدن و خون خداوندمان عيسي مسيح بي‌احترامي كرده و نسبت به آنها مرتكب گناه شده است." (اول قرنتيان 11:26،27) بنابراين عمل تقسيم نان بايد در زمان و مكاني انجام گيرد كه افكار افراد از هيچ نظر گسيخته و منقطع نگردد. براي اين كار بايد اين عمل را صبح زود يا شب در اتاق خواب يا مكان مناسب ديگري انجام داد و به ما پيشنهاد شده كه: "شخص پيش از شركت در اين آئين، با دقت خود را امتحان كند تا ببيند آيا شايستگي براي شركت در آن را دارد يا نه." (اول قرنتيان 11:28) بنابراين ما بايد فكرمان را مثلاً از طريق نگاه كردن به موارد ثبت شده در مورد مصلوب شدن در انجيل، قبل از انجام اين كارها بر فداكاري مسيح متمركز نماييم. با انجام اين كار به روش مسيح مسلماً وجدان خودمان نسبت به مسيح را مورد آزمايش قرار خواهيم داد.

يك ترتيب مناسب براي انجام تقسيم نان به شرح ذيل ميباشد:

1- دعا كردن - تقاضاي آمرزش از خدا در جلسات، متوجه ساختن ما در رابطه با درك كلام وي، به ياد آوردن احتياجات ديگر مؤمنان، ستايش وي به سبب علاقه‌اش به ما، خصوصاً علاقه‌اي كه به فرستادن مسيح نشان داد، و دعا كردن در مورد هر موضوع خاص ديگر.

2- خواندن كتاب مقدس در طي روز آنطور كه در " همراهي كتاب مقدس " مقرر شده است.

3- تمركز به درس عبرت آنها يا خواندن يك نصيحت - مطالعه كتاب مقدس در رابطه با بخشهايي كه ما را به طرف نيات خدمتمان يا همان به يادآوردن مسيح، راهنمايي مي كند.

4- خواندن آيات اول قرنتيان 29-11:23

5- خودآزمايي با مدتي سكوت

6- دعا كردن براي نان

7- تقسيم نان و خوردن تكه كوچكي از آن

8- دعاكردن براي شراب

9- نوشيدن شراب

10- دعاي پاياني

تمام اين كارها كمي بيشتر از يك ساعت به طول خواهد انجاميد.

6-10 ازدواج

اين بخش را با درنظر گرفتن موقعيت افرادي كه در زمان تعميد مجرد هستند آغاز مي‌كنيم. نوشته‌هاي متعددي كه شامل مثالهايي از مسيح، پولس و ديگران مي باشد، وجود دارد كه افرادي را كه مجرد هستند تشويق مي كنند كه حداقل مسئله مجرد ماندن را براي متعهد كردن كامل خود به كارهاي سرورشان در نظر بگيرند.(اول قرنتيان 9-7:7 و 38-7:32 رجوع به دوم تيموتائوس 2:4 و متي 19:11.12.29 و جامعه 9:9) "اما اگر شما تصميم داريد ازدواج كنيد، گناهي مرتكب نشده‌ايد." (اول قرنتيان 7:28) بسياري از حواريون متأهل بودند(اول قرنتيان 9:5) و ازدواج آنگونه كه خدا در نظر دارد براي سودآوري‌هاي جسماني و روحي طرح‌ريزي شده است. "به ازدواج خود و به عهد و پيماني كه بسته‌ايد وفادار باشيد و پيوند زناشويي‌تان را از آلودگي نگاه داريد."(عبرانيان 13:4) "شايسه نيست كه... انسان تنها بماند."مگر اين كه بتواند خود را به مرحله‌اي بالا از حالات روحاني برساند، بنابراين خدا ازدواج را بنا نهاد.(پيدايش 24-2:18) بنابراين "وقتي مردي همسري پيدا مي كند نعمتي مي يابد. آن زن بركتي است از جانب خداوند... زن عاقل بخشش خداوند است."(امثال18:22، 19:14)

مفهوم اين آيه‌ها اين است كه افراط در تمايلات جنسي خارج از پيوند زناشويي، زنا محسوب مي‌شود. تذكر در مقابل زنا (روابط جنسي بين افرادي كه داراي پيوند زناشويي نيستند)، زناي محسنه (روابط جنسي بين 2 نفر كه با فرد ديگري ازدواج كرده‌اند) و هر نوع كار غيراخلاقي در عهد جديد به ميزان زيادي مشاهده شده است. تقريباً تمام نامه‌ها حاوي اين تذكرات مي باشد. آيه‌هاي ذيل برخي از اين تذكرات مي باشند: اعمال رسولان 15:20 و روميان 1:29 و اول قرنتيان 18-6:9 و 10:8 و دوم قرنتيان 12:21 و غلاطيان 5:19 و افسسيان 3:5 و اول تسالونيكيان 4:3 و آيه هفتم يهودا و اول پطرس 4:3 و مكاشفه2:21)

اصل اساسي آيه پيدايش 2:24 گناه همجنس‌بازي را متذكر مي‌شود. نيت خدا اين بوده كه مرد و زن با هم ازدواج كنند و با هم يگانه شوند. خداوند يك زن (و نه يك مرد ديگر را خلق كرد) كه به آدم كمك كند. روابط جنسي بين مردها مكرراً در كتاب مقدس مورد نهي قرار گرفته است. سدوم بخاطر همين گناه از بين رفت (پيدايش باب‌هاي 18 و 19). پولس نبي خيلي واضح گفته است كه اصرار بر‌اين اعمال غضب خدا را به همراه دارد و آن فرد از ملكوت خداوند بي نصيب مي ماند.

(روميان 32-1:18 و اول قرنتيان 6:9.10)

اگر ما زماني دست به اين كار زده باشيم بدان معنا نيست كه ديگر از كمك خداوند بي‌نصيب خواهيم ماند. خدا بخشنده است و آنانكه بخشايش وي را تجربه مي‌نمايند بايد به خداوند احترام بگذارند.(مزامير 130:4) ‌‌ecclesia واقع در corinth داراي تعداد زيادي هم‌جنس‌باز بود كه توبه كرده بودند. "بعضي از شما در گذشته، چنين زندگي گناه آلودي داشتيد، اما اكنون گناهانتان شسته شده(بوسيله تعميد)، و شما وقف خدا و مورد پسند او شده‌ايد(بوسيله تعميد)، و اين در اثر كار خداوند ما عيسي و قدرت روح‌القدس ميسر شد." (اول قرنتيان 11-6:9)

7-10 مشاركت

كلمات يوناني كه به "رفاقت" و "همدلي" ترجمه شدند اساساً وضعيت داشتن چيزي مشترك يا همان اتحاد مشترك را توصيف مي نمايند. اتحاد مشترك به كلمه مكالمه كردن مرتبط است. از طريق دانستن و عمل كردن به كلام خداوند ما با وي و تمام افراد ديگري كه از طريق "مسيحيت" اين اعمال را انجام ميدهند رفيق هستيم. ناديده گرفتن مسئوليتهايي كه ما در رابطه با رفاقت با ديگران داريم آسان است: "از نيكوكاري و كمك به نيازمندان(يعني رفاقت) غافل نشويد."(عبرانيان 13:16) آيه فيليپيان 1:5 راجع به "رفاقت در انجيل" صحبت مي كند. بنابراين زيربناي رفاقتهاي ما تعاليمي هستند كه انجيل واقعي را در بر ‌دارند . به همين دليل رفاقتي كه مؤمنان واقعي از آن لذت ميبرند فراتر از هر مؤسسه يا كليسايي مي باشد. بخاطر همين رفاقت مسافتهاي زيادي را طي مي كنند كه يكديگر و ديگر مؤمنان تنها را ملاقات كنند و در هر جاي ممكن بايد نهايت استفاده را از تماس تلفني و نامه‌نگاري بنمايند. پولس در مورد "رفاقت روح" صحبت مي كند(فيليپيان 2:1) يعني همان رفاقتي كه بر پايه همان اطاعت ما از روح و روان خداوند همانطور كه در روح و كلامش مشخص شده است، مي‌باشد.

يكي از بزرگترين نشانه هاي رفاقت اجراي مراسم تقسيم نان به صورت گروهي است. مؤمنان اوليه "در تعليمي كه رسولان مي‌دادند و در آئين شام خداوند و دعا، با ساير ايمان‌داران مرتب شركت مي‌كردند و هر روز مرتب در خانه‌ها براي شام خداوند جمع مي شدند، و با خوشحالي و شكرگزاري هرچه داشتند با هم مي خوردند." (اعمال رسولان 2:42،46) شراكت در نشانه‌هايي كه نمايانگر محور مر‌كزي اميد ما مي باشند، ما را در "اتحاد قلبها" به هم پيوند ميدهد. "پياله‌اي كه به هنگام شام خداوند از آن مي نوشيم و براي آن دعاي بركت مي كنيم، آيا به اين معني نيست كه هركس كه از آن مي نوشد، در بركات خون مسيح شريك مي شود؟ و ناني كه قسمت كرده، باهم مي خوريم، آيا نشان نمي دهد كه ما با هم در بركات بدن مسيح شريكيم؟ تعداد ما هرقدر هم كه باشد، همه از همان نان مي خوريم و نشان مي دهيم كه همه عضو يك بدن مي باشيم، يعني بدن مسيح." (اول قرنتيان 10:16،17) بنابراين ما موظفيم كه نشانه‌هاي فداكاري مسيح را با تمام افرادي كه از اعمال وي سود مي برند و "در آن يك قرص نان" سهيم هستند، تقسيم نماييم، اما فقط آنانكه به نام مسيح تعميد شدند، با دريافت حقيقت در اين موقعيت هستند و سهيم كردن افراد ديگر در اين نشانه ها زحمت عبث مي باشد.

رفاقت ما با خداوند و مسيح و ديگر مؤمنان به پذيرش مشترك واقعيتهاي تعاليم كه شامل "ايمان واحد" مي باشد محدود نمي‌شود. روش زندگي ما بايد مطابق با اصولي باشد كه در آنها بيان شده است. "خدا نور است و ذره‌اي تاريكي در او وجود ندارد. پس اگر بگوئيم كه با خدا رابطه‌اي نزديك داريم، اما در تاريكي و روحاني و در گناه زندگي مي‌كنيم دروغ مي‌گوئيم: اما اگر ما نيز مانند مسيح در نور حضور خدا زندگي كنيم، آنگاه با يكديگر رابطه‌اي نزديك داريم و خون عيسي، فرزند خدا، ما را از هر گناه پاك مي‌سازد." (اول يوحنا 7-1:5)

از اين آيات مشهود است كه رفاقت هنگامي پايان مي‌يابد كه يك مؤمن شروع به قبول عقايد مختلف بكند و يا به روشي زندگي كند كه مشخصاً خلاف تعاليم آشكار كتاب مقدس مي باشد: "به دنبال لذتهاي بي‌ارزش گناه و تاريكي نرويد، بلكه بگذاريد نور شما بر آنها بتابد تا زشتي آنها بر همگان آشكار شود." (افسسيان 5:11) بايد سعي شود كه تمام مردم به راه راست پا بگذارند همانطور كه چوپان به دنبال تنها گوسفند گمشده خود بود.(لوقا 7-15:1)

يكي از واضح‌ترين نوشته ها در رابطه با رفاقت در آيات دوم قرنتيان 18-6:14 يافت مي شود: " با بي‌ايمانان پيوند و همبستگي ايجاد نكنيد. آيا مي‌تواند بين پاكي و گناه پيوندي باشد؟ آيا نور و تاريكي با يكديگر ارتباطي دارند؟... از اينروست كه خدا مي‌فرمايد: «از ميان گناهكاران خارج شويد! خود را از ايشان جدا سازيد! به چيزهاي ناپاك دست نزنيد تا شما را بپذيرم. آنگاه من پدر شما خواهم بود و شما پسران و دختران من!»"

ما نشان داده‌ايم كه چگونه كلام خداوند همان نور مي باشد. اين آيه‌ها توضيح ميدهند كه چرا ما نبايد با كليساهايي كه تعاليم اشتباه ميدهند رفاقت كنيم، چرا نبايد با آنانكه واقعيت را نميدانند ازدواج كنيم و چرا بايد از روشهاي دنيوي اجتناب ورزيم. هنگاميكه از دنيا جدا مي شويم افتخار بي‌حد وحساب تبديل شدن به دختران و پسران خداوند، و قسمتي از يك خانواده جهاني كه همين رابطه را دارند، همراه برادران و خواهرانمان، نصيبمان مي شود. فقط "يك جسم" يعني يك كليساي واقعي وجود دارد (افسسيان 1:23) كه براساس آنان كه داراي يك اميد، يك خداوند، يك تعميد و يك ايمان مي باشند، پايه‌گذاري شده است. يعني همان تعاليم واحد كه يك ايمان را دربر دارد (افسسيان 6-4:4). امكان ندارد كه فردي قسمتي از اين "يك جسم" باشد و درعين حال با ديگر انجمن هاي مذهبي كه داراي ايمان واقعي نيستند رفاقت داشته باشد. از آنجاييكه نور با تاريكي هيچ رفاقتي ندارد، اگر ما رفاقت با تاريكي را انتخاب كنيم، پس خود را در زمره پيروان تاريكي محسوب نموده‌ايم.

اگر اين مطالعات را با دقت دنبال كرده باشيد اينك مشهود است كه هيچ موقعيت ناتمامي در رابطه با خداوند وجود نخواهد داشت. ما يا از طريق تعميد به نام مسيح همراه او هستيم و يا نيستيم. ما يا با گوش‌فرا دادن به تعاليم درست و اطاعت عملي از آن در نور هستيم و يا در تاريكي. هيچ فردي نمي تواند در هر دو وضعيت قرار داشته باشد.

معرفت ما نسبت به اين مسائل به ما درجه مشخصي از مسؤوليت نسبت به خدا را اهدا مي كند. ما اينك مانند يك انسان عادي در خيابان راه نمي رويم و زندگي روزانه‌مان را دنبال نمي‌نماييم. خداوند با دقت اعمال ما را دنبال مي‌كند. خداوند و مسيح و تمام مؤمنان واقعي مي توانند انسان را متقاعد سازند كه تصميم درست را اتخاذ نماييم. مسيح و ما هم، به همان اندازه خدا، همه تلاشمان را مي‌كنيم تا به شما كمك كنيم - حتي در اين حد مانند خداوند كه گذاشت تنها پسرش براي ما بميرد - نهايتاً رستگاري شما به تصميم اختياري‌تان در رابطه با قبول اميد بزرگي كه اينك به شماارائه شده بستگي دارد. پس لطفاً تصميم بگيريد كه تعميد شويد و اين روش را دنبال نماييد. اگر به آدرسي كه در اول اين كتاب ذكر شده نامه بنويسيد ما خوشحال خواهيم شد كه اين موقعيت را برايتان فراهم نماييم.

فصل 10: پرسش‌ها

1- تقدس به چه معناست؟

الف) نداشتن ارتباط با غير مؤمنان

ب) جداشدن از گناه و مرتبط شدن با مسائل خداوند

ج) رفتن به كليسا

د) نيكي كردن به ديگران

2- كداميك از جملات زير در رابطه با تقسيم نان صحيح مي باشد؟

الف) ما بايد هر هفته اين عمل را انجام دهيم

ب) ما بايد سالي يكبار در عيد اين عمل را انجام دهيم

ج) نان و شراب تبديل به بدن و خون حقيقي مسيح مي شوند

د) نان و شراب نشان دهنده بدن و خون مسيح هستند

3- كداميك از جملات زير در رابطه با ازدواج صحيح مي‌باشد؟

الف) ما فقط بايد با مؤمنان واقعي ازدواج كنيم

ب) طلاق براي مؤمنان بايد با مجوز صورت بگيرد

ج) يك مؤمن متأهل كه همسرش مؤمن نيست بايد با همسرش باقي بماند

د) در ازدواج مرد نمايانگر مسيح و زن نمايانگر مؤمنان است.